



مرکز اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

ایرانیات

در

کتاب بزم فرزانگان

نوشته

آشنایس

(از سده دوم میلادی)

برگردان یادداشت:

جلال خالصی مطلق

تهران ۱۳۸۶



مركز المعارف بزرگ اسلامی

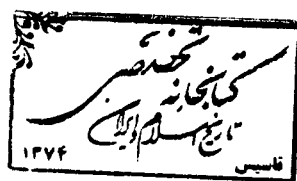
ایرانیات در کتاب بزم فرزندان

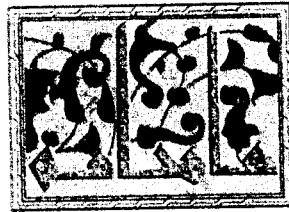
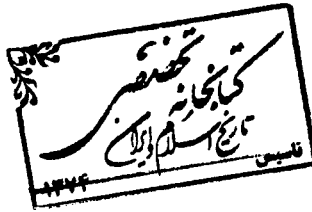
آقای

۱۰۰
۱۹

۱۱-

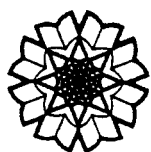
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ





کانون فردوسی
مرکز پژوهش‌های حماسه‌های ایرانی
وابسته به مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی





مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی

ایرانیات

در

کتاب بزم فزراگان

نوشته

آشنایس

(از سده دوم میلادی)

برگردان و یادداشتها:

جلال خالصی مطلق

تهران ۱۳۸۶

آتنا یوس ناوکراتیس، زنده سده ۲م.

ATHENAEUS OF NAUCRITIS

ایرانیات در بزم فرزندگان. تألیف اتنا یوس ناوکراتیس. برگردان و یادداشت‌ها: جلال خالقی مطلق. تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، کانون فردوسی، ۱۳۸۶
۱۲۲ص. (سلسله انتشارات مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ش ۲۹- کانون فردوسی ش ۳).

ترجمه بخشهایی از کتاب: «Deipnosophistae»

۱. ایران - آداب و رسوم - نکته‌گویی‌ها و گزینه‌گویی‌ها - متون قدیمی تا ۱۸۰۰م.
 ۲. تمدن ایرانی - نکته‌گویی‌ها و گزینه‌گویی‌ها - متون قدیمی تا ۱۸۰۰م.
 ۳. نکته‌گویی‌ها و گزینه‌گویی‌ها - متون قدیمی تا ۱۸۰۰م.
- الف. خالقی مطلق، جلال، ۱۳۱۶ - مترجم و شارح
ب. عنوان

ج. عنوان: بزم فرزندگان.

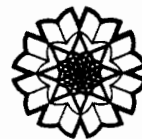
DSR ۶۳/آ ۲ الف ۹

۹۵۵/۰۰۴۴

کتابخانه ملی ایران

۱۰۷۴۷۱۲

محل نگهداری



نام کتاب: ایرانیات در بزم فرزندگان.

مؤلف: آتنا یوس ناوکراتیس.

ترجمه و نگارش: جلال خالقی مطلق.

ناشر: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی (کانون فردوسی).

حروف چینی و صفحه‌آرایی: زهره رمضان‌پور.

لیتوگرافی و چاپ و صحافی: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی سازمان چاپ و انتشارات

ناظر چاپ: عبدالرضا زرودی

چاپ اول: ۱۳۸۶

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۰۲۵-۵۷-۷

تعداد: ۳۰۰۰ نسخه

ISBN: 978-964-7025-57-7

حق چاپ محفوظ است

نشانی: تهران، نیاوران، کاشانک، صندوق پستی: ۱۹۵۷۵/۱۹۷، تلفن: ۲۲۲۹۷۶۲۶، نمابر:

۲۲۲۹۷۶۶۳

آدرس الکترونیک: centre@cgie.org.ir

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	پیشگفتار
۹	گزارش‌ها
۶۳	یادداشت‌ها
۱۰۷	نمایهٔ راهنما

پیشگفتار

اهمیتی که متون موجود به زبان‌های ایرانی باستان و میانه دارند، بیشتر به شناخت این زبان‌ها و آگاهی از برخی آیین‌های دینی محدود می‌گردد، ولی مایه آنها در زمینه تاریخ و هنر و فرهنگ و زندگی این جهانی ایرانیان بسیار اندک است و بدین سبب، در کسب آگاهی در زمینه‌های مذکور از رجوع به متون یونانی، لاتینی، ارمنی، سریانی، عربی و فارسی بی‌نیاز نیستیم. ایران‌شناسان غیرایرانی در زمینه کار خود غالباً از برخی از این آثار بهره‌ور گشته و می‌گردند، ولی در پژوهش‌های ایرانیان، از متون عربی و فارسی گذشته، توجه چندانی به متون دیگر نشده است، مگر اندکی و آن نیز کمتر مستقیم، بلکه بیشتر از راه نوشته‌های ایران‌شناسان خارجی. از میان متون موردنیاز به زبان‌های نامبرده و یا دست کم به زبان یونانی، تا آنجا که نگارنده می‌داند تنها کتاب *تاریخ‌ها* نوشته هردوت و کتاب پرورش کوروش نوشته گزنفون از ترجمه انگلیسی آنها به فارسی برگردانده شده‌اند.^۱ ولی در همین دو ترجمه نیز در کار امانتداری به متن اصلی هزینه چندانی نشده است و هیچیک از دو ترجمه از توضیحات و فهرست‌های راهنما و نمایه نام‌ها برخوردار نیستند که این خود نشان می‌دهد که ما به این آثار بیشتر از نگاه داستان و افسانه نگریسته‌ایم و از اهمیتی که این آثار در شناخت تاریخ و فرهنگ مادی و معنوی ایرانیان و مواد زبانی برخوردارند غافل مانده‌ایم و حتی در بررسی ریشه داستان‌ها و اسطوره‌های خود نیز از این منابع بهره چندانی برنگرفته‌ایم. از این رو بایسته است که نه تنها آثاری که از این زبان‌ها درباره ایران به صورت کامل در دست‌اند به دقت و با توضیحات کامل به زبان فارسی ترجمه گردند، بلکه همچنین گزارش‌های پراکنده و پاره‌نوشت‌ها (fragment) نیز که حاوی مطالبی درباره ایران کهن هستند، رفته‌رفته به زبان فارسی ترجمه و منتشر

گردند، هرچند این ترجمه‌ها مانند ترجمه حاضر از زبان اصلی انجام نگیرند. آنچه در این کتاب کم‌حجم از نظر خوانندگان می‌گذرد، برگردان گزارش‌های پراکنده‌ای است درباره ایران کهن که نگارنده هنگام خواندن کتاب *بزم فرزنانگان* نوشته نویسنده یونانی آثناؤس (Athenaios) فراهم آورده است. آگاهی ما درباره آثناؤس بسیار اندک است. زادگاه او شهر ناوکراتیس (Naukratis) واقع در دهانه رود نیل و در هفتاد و پنج کیلومتری جنوب خاوری اسکندریه در مصر بود. این شهر، تنها شهر بازرگانی یونانی بود که آن را پادشاه مصر آماسیس در سال ۵۶۰ پیش از میلاد ساخت. زمان زندگی آثناؤس هم‌زمان با فرمانروایی مارکوس اورلیوس (۱۶۱-۱۸۰ م.) است، یعنی او در نیمه دوم سده دوم در روم زندگی می‌کرد. آثناؤس مردی بود آشنا با ادبیات باستان یونان، لغوی و دستورشناس و استاد در رشته سخنوری. گذشته از کتاب *بزم فرزنانگان* نوشته‌هایی نیز درباره شاهان سوریه و ماشین‌های جنگی داشت که هیچیک در دست نیست.

موضوع گفتگوی تنی چند دانشمند هنگام خوان و بزم موضوع نویی نیست و پیش از آثناؤس چندین نمونه دارد. مشهورترین نمونه این آثار ضیافت از افلاطون (۴۲۷-۳۴۷ پ. م.) و ضیافت از گزنفون (۴۳۰-۳۵۴ پ. م.) است که عنوان اصلی هر دو اثر Symposium است (در یونانی باستان به معنی «گفتگوی دوستانه در بزم پس از شام»). همچنین مورخ رومی پلوتارخ (۴۲-۱۲۰ م.) اثری دارد با عنوان *بزم هفت دانا* و اثر دیگری با عنوان *گفتگوهای ضیافت* (Symposiaka). در حالیکه موضوع اصلی کتاب ضیافت اثر افلاطون و گزنفون پیرامون «عشق» دور می‌زند و دو اثر پلوتارخ بیشتر به فلسفه، دانش‌های طبیعی و نقد ادبی می‌پردازند، موضوع *بزم فرزنانگان* بسیار گونه‌گون است:

در بزمی که در خانه‌ای در رُم برگزار می‌گردد، ۲۹ تن فیلسوف، ادیب، شاعر، خطیب، پزشک، موسیقی‌دان و غیره گرد می‌ایند و درباره‌ی خوان و آلات آن سخن می‌گویند: شرح خوراک‌ها و نوشیدنی‌ها، گوشت‌ها، ماهی‌ها، صدف‌ها، نان‌ها، شیرینی‌ها، سبزیجات، ادویه‌جات، چاشنی‌ها، میوه‌ها، جام‌ها و دیگر آلات سفره... ولی موضوع گفتگو از اینها نیز فراتر می‌رود و می‌کشد به شرح گلها، عطرها، بخورها، چراغ‌ها، موسیقی، رقص، آواز، اصراف و امساک در خوراک، آشپزی و آشپزها، پرخوری و پرخورها، مفت‌خوری و مفت‌خورها، تنبلی و تنبل‌ها، دلقکی و دلقک‌ها، چاپلوسی و چاپلوسان، بازی‌ها، ورزش‌ها و مسابقات، جاسوسان، درباریان، خدمتکاران، پرستاران، اسیران، زنان، روسپیگری، امردبازی، جشن‌ها، کشتی‌سازی، تزئین و تجمل دربارها، کاخ‌ها و سراپرده‌ها، گفتگو درباره‌ی شاعران و برخی قالب‌های شعری همچون تراژدی، کمدی، لیریک، حماسه تا برسد به لطیفه، چیستان، هزل، سروده‌ها، شیوه‌های مشاعره و بسیاری از آیین‌های دیگر در زندگی مادی اقوام باستان.^۲

اهمیت کتاب بزم فرز/تنگان در این است که مطالب آن عقاید و نظریات مهمانان نیست، بلکه انبوهی نقل قول است از هزار سال ادبیات یونان (از سده هفتم پیش از میلاد تا سده دوم میلادی). تا آنجا که برشمرده‌اند، در این کتاب از بیش از نهصد اثر نام رفته است که امروزه بسیاری از آنها به‌ویژه پس از آسیبی که در سال ۴۷ میلادی به کتابخانه اسکندریه رسید و سپس نابودی کامل آن در سده‌های سوم و چهارم میلادی، بکلی از دست رفته‌اند و ما نام برخی از آنها را تنها از راه این کتاب می‌شناسیم و این خود مهمترین اهمیت این کتاب است، به‌ویژه اینکه نقل قولهای نویسنده — تا آنجا که بررسی اعتبار آنها براساس منابع موجود نشان می‌دهد — همه درست و دقیق و حتی با ذکر شماره فصل در هر

مأخذ انجام گرفته است و در نتیجه ما از راه کتاب بزم فرزندان دست کم پاره‌نوشت‌هایی از بسیاری از آثار از دست رفته یونانی در زمینه‌های تراژدی، کمدی، تغزل، تاریخ، فلسفه و لغت در دست داریم. از سوی دیگر، هیچیک از ۲۹ تن مهمان اشخاص تاریخی نیستند. همچنین پذیرفتنی نیست که در اثنای برگزاری یک بزم اینهمه نقل قول و آنهم درست و با ذکر دقیق مأخذ از سرهای مست بر زبان‌های سست جاری گردد. از این رو باید همه مطالب کتاب را گردآورده نویسنده کتاب‌خوانده و فرهنگ‌دیده و مزه‌شناس، یعنی خود آثنایس دانست که بی‌گمان کتابخانه بسیار مجهزی که گویا همان کتابخانه اسکندریه بوده در دسترس خود داشته بوده است.

کتاب بزم فرزندان در پانزده بخش و یا چنانکه در نوشته‌های یونانی گفته می‌شد، پانزده کتاب نوشته شده است، ولی شوربختانه در تنها دستنویسی که از این کتاب بر جای مانده است، بسیاری از مطالب، به‌ویژه در کتاب‌های یکم و دوم و آغاز کتاب سوم حذف شده است، منتها خوشبختانه آنچه نقل شده است خلاصه نشده است.

در این کتاب طبعاً هنگام برشمردن اینهمه عادات و رسوم گوناگون، از اقوام بسیاری سخن رفته است، از جمله از ایرانیان. نگارنده هنگام خواندن این کتاب، هر کجا مطلبی درباره ایران و ایرانیان بود آن را برگزید و اینک ترجمه آنها را در هفتاد گزارش در دسترس خوانندگان و خواهندگان می‌گذارد. حجم این گزارش‌ها البته همه به یک اندازه نیستند و همه توجه و پسند خوانندگان را یکسان برنمی‌انگیزند. ولی همه آنها در موضوع خود گزارشی مهم از ایران کهن به‌شمار می‌روند که باید آنها را غنیمت شمرد. با بررسی این هفتاد گزارش آگاهی‌های گوناگونی از زندگی مادی و معنوی ایرانیان، همچون تاریخ، افسانه و اسطوره،

زبان، آیین‌ها، محصولات، واردات و صادرات، تشکیلات اداری و درباری و غیره به دست می‌آید که بیشتر آنها حکایت از نفوذ مادی و معنوی ایران در کشورهای دیگر دارد. برای مثال بر خوانندگان روشن می‌گردد که ایرانیان مخترع نوعی نیمکت راحتی بودند که امروز کاناپه گفته می‌شود و سپس ساخت آن از ایران به کشورهای دیگر رفت. و یا فرش ایران از همان زمان ماد و هخامنشیان شهرت داشت و صادر می‌شد. و یا در دربار ایران از اتباع بیگانه از جمله یونانیان می‌خواستند که در ایران آداب ایرانی را رعایت کنند و حتی جامه ایرانی بپوشند. از سوی دیگر، ورود کالاهای بیگانه خوشایند آنها نبود.

نکته دیگری که در این کتاب و اصولاً در بسیاری دیگر از آثار یونانی جلب توجه می‌کند، اینست که ایران و دربار و مردم آن همیشه حضور دارند. این حضور همیشگی را به‌ویژه در تألیفاتی که تنها و یا بیشتر به ایران پرداخته بودند می‌بینیم. برای مثال آنتیستین که در سده‌های پنجم و چهارم پیش از میلاد زندگی می‌کرد، کتابی با عنوان کوروش نوشته بود که به نوبه خود در تألیف پرورش کوروش اثر گزنفون که همزمان با او می‌زیست تأثیر نهاده بود. همزمان با این دو تن کتزیاس پزشک یونانی دربار اردشیر دوم کتاب پرسیکا را نوشت. پس از او دست کم سه تن دیگر به نام‌های دینن، هراکلاید و خارن (← یادداشت ۱/۲۹) کتاب‌هایی با همان عنوان پرسیکا تألیف کردند. پس از آنها آپلدر کتاب پارتیکا و ایزیدر کتاب توصیف سرزمین پارت را نوشتند. ایران همچنین موضوع بخش مهمی از کتاب تاریخ‌ها اثر هردوت است. از این نه اثر جز پرورش کوروش و تاریخ‌ها هیچیک دیگر به تمامی بر جای نمانده‌اند، بلکه تنها پاره‌نوشت‌هایی از آنها در دست است. در بسیاری دیگر از تألیفات یونانی نیز ایران موضوع بخش‌هایی از آنها بوده و یا دست کم در آنها بکرات و در موضوعات گوناگون به ایران اشاره شده

بود. ایران همچنین موضوع بسیاری از اشعار یونانی از حماسه، تراژدی، کمدی و لیریک بود، از جمله تراژدی *ایرانیان* اثر آشیل و حماسه *پرسیکا* اثر خویریل که از آنها نیز تنها تراژدی *ایرانیان* کامل در دست است. به هر روی، در یونان همیشه گروهی از دانشمندان و فرمانروایان بودند که برای آنها زندگی ایرانی شیوه دلخواه‌تری به‌شمار می‌رفت. البته این گروه همیشه در اقلیت بودند، ولی میان آنها همیشه در این باره گفتگو و بحث بود و گاه کار بدانجا می‌کشید که پیروان ایران میهن خود را ترک می‌کردند یا رانده می‌شدند و گاه به ایران پناه می‌آوردند و گاه نیز به جرم خیانت محکوم و کشته می‌شدند. این کشمکش‌ها که نشان دیگری از حضور همیشگی ایران در یونان است، در بسیاری از آثار یونانی و از جمله در همین کتاب *بزم فرزنانگان* به خوبی دیده می‌شود.

اینکه آیا همه این مطالب درست و با بی‌طرفی گزارش شده‌اند، موضوعی است که باید جداگانه بررسی گردد. نگارنده هرچه در این کتاب درباره ایران و ایرانیان یافته است از مثبت و منفی، درست یا نادرست در دسترس خوانندگان گذاشته است. از سوی دیگر، در این گزارش‌ها از مؤلفان، فرمانروایان، شهرها، سرزمین‌ها، اساطیر و... نام برده شده است که خواننده بدون آشنایی کوتاهی با آنها، مطلب را به درستی در نمی‌یابد و یا از زمان و مکان گزارش یا گزارشگر ناآگاه می‌ماند. از این‌رو نگارنده در یادداشت‌هایی که بر گزارش‌ها افزوده است، توضیحاتی آورده است که برخی از آنها از توضیحات ترجمه آلمانی برگرفته شده است و برخی از مراجع دیگر^۱. آثانیس در اثر خود برخی واژه‌های ایرانی را نیز بکار برده است. ایران‌شناس بلژیکی فیلیپ هویزه (Huyse) درباره ریخت اصلی و ریشه‌شناسی برخی از این واژه‌ها پژوهشی کرده است (← پی‌نویس ۲) و ما در یادداشت‌ها به چند مورد آن اشاره کردیم. در ثبت نام‌های یونانی در بسیار جاها چه در گزارش‌ها

و چه در یادداشت‌ها پایانه‌های یونانی آنها را انداخته‌ایم تا خواندن آنها برای فارسی‌زبانان آسانتر گردد، ولی ریخت کامل آنها را در کمانک به خط لاتین نگه داشته‌ایم. در پایان هر گزارش، در درون کمانک نشانی آن گزارش در متن اصلی داده شده است. نخست شماره کتاب به حروف و شماره بخش به عدد تا خواننده بتواند جای آن گزارش را در چاپ‌ها و ترجمه‌های دیگر نیز بیابد. پس از آن شماره صفحه در ترجمه آلمانی میاید.

کتاب *بزم فرزانگان* با این پرسش به پایان می‌رسد: «چه چیز زیباتر از آن است که در پی آن تن بسوزیم و جان بکاهیم، چه تازه در آغاز کار باشد و چه در پایان آن؟» اگرچه برگزیده‌های زیر یک از هزار مطالب خواندنی کتاب را بدست نمی‌دهد و آنچه می‌دهد نیز پیوند از کلیت موضوع بریده است، ولی نگارنده امیدوار است که همین اندک‌مایه دل‌سپردگان فرهنگ کهن ایران را بویی از جوی مولیان باشد.

گزارش‌ها

۱- هنگامیکه قیصر ترایانوس (Traianus) در پارت می‌گذراند و در چند منزلی دریا به سر می‌برد، آپیکیوس (Apicius) برای او صدف فرستاد^۱ و صدف‌ها را با خبرگی تازه نگهداشته بود... (یکم ۱۳، ص ۱۳).

۲- کتزیاس (Ktesias)^۱ از زن رقاصی به نام زنون (Zenon) از مردم کرت (Kreta)^۲ نام می‌برد که در نزد اردشیر از هرکس گرمی‌تر بود (یکم ۴۰، ص ۳۸).

۳- پادشاه ایران^۱ تنها شراب سرزمین خالیبن (chalybon) را می‌نوشد^۲ و چنانکه پزایدن (Poseidonios)^۲ می‌نویسد انگور این شراب در دمشق نیز بدست می‌آید، چون ایرانیان تاک آن را بدانجا برده و کاشته بودند (یکم ۵۱، ص ۴۸).

۴- تمیستکل (Themistokles)^۱ از شاه بزرگ^۲ شهر لامپساک (Lampsakos) را برای مصرف شراب خود، شهر ماکنزیا (Magnesia) را برای مصرف نان خود، شهر میوس (Myus) را برای مصرف خواروبار دیگر خود و شهرهای پرگته (Perkote) و پالایسکپسیس (Palaiskepsis) را برای مصرف پارچه و جامه خود بخشید. در مقابل شاه بزرگ از او خواست — همچنانکه پیش از آن از دمارات (Demaratos)^۳ خواسته بود — که او جامه پارسی بپوشد و در ازای این کار گذشته از شهرهای پیشین شهر گامبراین (Gambreion)^۴ را نیز بدانها افزود، ولی به این شرط که او دیگر هرگز جامه یونانی نپوشد. همچنین کوروش بزرگ به دوست خود آگاکل (Agathokles) هفت شهر بابل را، پداس (Pedasos)، الیمپین (Olympion)، آکامانتین (Akamantion)، تیوس (Tios)، اسکپترا

(Skeptra)، آرتیپس (Artypsos) و تُرتیره (Tortyre) را بخشید. ولی آگائکل، چنانکه آگائکل^۵ گزارش می‌کند، گستاخی و بیخردی پیشه کرد... (یکم ۵۴، ص ۵۱).

۵- تاکستان‌های نزدیک کرانه‌های رود نیل مانند آب نیل بسیار انبوه و رنگ و طعم و مزه شراب آن بسیار ممتاز است. با اینهمه شراب آبادی‌های بیرون شهر آنتیلا (Antylla) در نزدیکی اسکندریه از شراب نیل نیز بهتر است. در گذشته پادشاهان مصر و ایران درآمد شراب این شهر را برای کمربند زنان خود اختصاص داده بودند^۱ (یکم ۶۰، ص ۵۸).

۶- چنانکه هردوت (Herodotos)^۱ در کتاب نخستین اثر خود می‌نویسد، آب آشامیدنی پادشاه ایران^۲ را از رود خواسپ (Choaspes) که در نزدیکی شوش جریان دارد می‌آوردند. پس از آنکه آب را می‌جوشانند، آن را در کوزه‌های نقره‌ای می‌ریختند و کوزه‌ها را بر گاری‌های استری حمل می‌کردند.^۳ کتزیاس^۴ نیز گزارش کرده است که این آب جوشانده که آنرا در کوزه‌های نقره‌ای برای شاه بزرگ می‌برند، روشن‌ترین و خوشگوارترین آب‌هاست (دوم ۲۳، ص ۸۵).

۷- به گزارش هراکلاید (Herakleides)^۱ ساخت نیمکت‌های پوشال‌دار^۱ کشف ایرانیان است تا جای نشستن و خوابیدن زیبا و راحت باشد. هنگامی که اردشیر^۳ تیماگراس (Timagoras)^۴ — و یا به گزارش دیگر انتیم (Entimos) — را که به سبب رشک بر تمیستکل^۵ به نزد شاه بزرگ رفته بود، نواخت، به او یک چادر بسیار بزرگ و زیبا و یک نیمکت پوشال‌دار با پایه‌های نقره‌ای بخشید. همچنین

برای او رواندازهای گرانبهایی برای تزئین نیمکت‌ها فرستاد و کسی را هم فرستاد که نیمکت‌ها را با آن رواندازها تزئین کند، چون معتقد بود که این کار از دست یونانیان بر نمی‌آید. به هر روی، پادشاه تیماگراس را برای صرف ناشتایی نیز به جمع خانوادگی خود خواند و این افتخاری بود که نه پیش از او و نه پس از او نصیب هیچ یونانی دیگری نشده بود، چون این افتخار، دانسته تنها برای نزدیکان پادشاه و بزرگان دربار در نظر گرفته شده بود و نه برای کسانی چون تیماگراس، هرچند او به خدمت شاه بزرگ درآمده بود و با احترام هم پذیرفته شده بود. چون هنگام صرف ناشتایی رسید، اردشیر دستور داد برخی چیزها را که ویژه پادشاه چیده بودند به میز تیماگراس ببرند. اردشیر در حالیکه پیش از آن برای آنتالکیداس (Antalkidas)^۸ تنها یک حلقه گل که آن را در روغن معطر خوابانده بودند فرستاد، ولی به تیماگراس بسیار چیزها بخشید و او را چنانکه رفت، به صرف ناشتایی به جمع خانوادگی نیز خواند. بدین سبب بزرگان ایرانی رنجیدند، چون با این کار از ارزش آن افتخار کاسته شده بود و دوباره جنگی با یونان نیز در پیش بود (؟). باری، آنچه شاه بزرگ به تیماگراس بخشید اینها بود: یک نیمکت پوشال‌دار با پایه‌های نقره‌ای، یک روانداز نفیس، یک چادر با نگاره‌هایی از گل‌ها و آسمان شب، یک صندلی بزرگ نقره‌کاری شده، یک چتر زراندود، بیست کاسه زرین گوه‌ر نشان و صد کاسه سیمین بزرگ، کوزه‌های سیمین شراب، صد کنیزک، صد بنده و شش هزار آلات زرین گوناگون غیر از وسایلی که برای مصرف روزانه بکار می‌رفت (دوم ۳۱، ص ۸۵).

۸- دیوکل (Diokles)^۱ می‌نویسد: بادام مغذی و برای گوارش سودمند، ولی گرم است، چون در خود کیفیت حبوبات خشک را دارد. بادام تازه از خشک آن

بی‌زیان‌تر است، همچنین در آب خوابانده آن بهتر از آب ندیده، و بوداده آن بهتر از خام است. بادام هراکلا (Herakleia)^۲ که «بلوط زیوس» نامیده می‌شود، خاصیت بادام جاهای دیگر را ندارد، بلکه بر خشکی تن می‌افزاید و معده را سنگین می‌کند و خوردن زیاد آن سردرد می‌آورد، ولی تازه این بادام هم کمتر از خشک آن زیان دارد. گردو (یا فندق) ایران از «بلوط زیوس» کمتر سردرد نمی‌آورد، اما مغذی‌تر است و دهان و گلو را به سوزش می‌اندازد. بوداده آن بهتر می‌سازد و اگر آن را با انگبین بخورند از گردوی جاهای دیگر زودگوارتر است. ولی گونه‌ای از آن که پهن است نفخ می‌آورد. خشک آن بهتر از بوداده و بوداده آن بهتر از خام آن می‌سازد... گزنفان (Xenophanes)^۳ از مردم کُلُفَن (Kolophon)^۴ در یکی از نقیضه‌های خود چنین سروده است:

در زمستان در کنار آتش،

بر تختی نرم^۵ دراز کشیده با شکم سیر،

جام باده گوارا در دست و نخود بوداده در زیر دندان،

باید چنین سرود:

ای گرامی، تو کیستی و از مردم چه سرزمینی و سال تو چند است؟

تو چند ساله بودی، در آن زمان که مردی از ماد بدینجا آمد؟ (دوم ۴۲، ص

۹۳-۹۵).

۹- نیکاندر (Nikandros)^۱ در شعری با عنوان «از جهان جانوران» می‌گوید:

یا برگ‌های نرم زنجبیل شام

یا گردِ فلفلِ سبز و تازه

و یا ترتیزک تلخ از ماد (دوم ۷۳، ص ۱۱۷).

۱۰- آمینتاس (Amyntas)^۱ در اثر خود/ردوگاه در ایران می‌نویسد: «کوهستان (ایران) دارای پسته خودرو (وحشی) و پسته و گردوی ایرانی است که از آنها برای شاه بزرگ فراوان روغن می‌گیرند» کتزیاس^۲ اشاره می‌کند که در کرمان بوتۀ آکانثس (Akanthos)^۳ هست که از آن برای شاه بزرگ روغن می‌کشند. کتزیاس در فصلی از اثر خود که درباره «خراج در آسیا» نوشته است، همچنین همه مواد را که در تهیه خوراک برای شاه بزرگ مصرف می‌شود برشمرده، ولی از فلفل و سرکه نامی نبرده است، با اینکه این دو چاشنی از هر ادویه دیگری مهم‌تراند. دینن (Dion)^۴ نیز در اثر خود پرسیکا چیزی در این باره ننوشتۀ است، ولی این را گزارش کرده که برای شاه بزرگ از مصر سنگ نمک و آب نیل می‌فرستادند (دوم ۷۴، ص ۱۱۸).

۱۱- هکاتایس (Hekataios)^۱ از مردم میلته (Miletos)^۲ در اثر خود توصیف آسیا می‌نویسد: در نزدیکی دریایی که هیرکان^۳ مینامند کوه‌های بلندی با جنگل‌های انبوه است که در آن رز خودرو می‌روید. او همچنین می‌نویسد: در خاور این سرزمین که میهن پارتی‌هاست سرزمین خوارزم قرار دارد که دارای دشت و کوه است و در کوه‌های آن گیاهان و درختان خودرویی همچون رز، خنگ بید و گز دیده می‌شود (دوم ۸۳، ص ۱۲۴).

۱۲- هرودت در اثر خود در بسیار جاها باورمندانه می‌نویسد که خاصیت انجیر از همه میوه‌های درختی دیگر بیشتر است. به گفته او اگر به نوزادان مرتب آب انجیر بدهند خیلی خوب پرورش می‌کنند. فرکرات (Pherekrates)^۱ و یا آن کسی که کتاب/یرانیان را نوشته است، می‌گوید:

هرکس از ما پس از زمانی یک انجیر تازه ببینیم

آن را به چشمان کودکان خود می‌مالیم

منظور او این است که انجیر داروی کمیابی است. هردوت که دارای نثری بسیار پسندیده و شگفت‌انگیز است در کتاب نخستین تاریخ‌ها می‌نویسد که انجیر نعمت بسیار بزرگی است. او چنین گزارش می‌کند: «ای شاه تو می‌خواهی به جنگ مردمی آرایش سپاه کنی که شلوار چرمی می‌پوشند و جامه‌های دیگر آنها نیز از چرم است و خوراکی که می‌خورند نه آنست که به میل دل باشد، بلکه آنست که در دسترس است و در سرزمینی خشک زندگی می‌کنند. گذشته از این، به جای شراب آب می‌نوشند. همچنین در خوراک آنها نه انجیر دیده می‌شود و نه چیز دیگری که برگزیده باشد»^۲ (سوم ۱۵، ص ۱۳۹).

۱۳- پرسیکا یعنی «هلو»^۱. ثئوفراست (Theophrastos) در کتاب دوم اثر خود گیاه‌شناسی درباره درختانی که میوه آنها پنهان است می‌نویسد: «آغاز رویش همه میوه‌های بزرگ همچون بادام، گردو، بلوط و مانند آنها پیداست، مگر پرسیکن که پیدا نیست و یا خیلی کم پیداست. همچنین است، انار، گلابی و سیب.» دیفیل (Diphilos)^۲ از مردم سیفنه (Siphnos)^۳ در اثر خود درباره خوراک بیماران و تندرستان می‌نویسد: «آنچه سیب پارس می‌نامند (برخی آلوی پارس می‌گویند) بسیار خوشمزه و مغذی‌تر از سیب است.» ولی فیلتیم (Phylotimos)^۴ در کتاب سوم اثر خود درباره تغذیه می‌نویسد: پرسیکن میوه‌ای است شفاف که سفید می‌زند و بیشتر نرم است و از افشاره آن روغن بسیار بدست می‌آید. آریستفان (Aristophanes)^۵ دستورشناس در اثر خود گویش‌های لاکنی^۶ می‌نویسد: مردم لاکنی به آلو «سیب ترش پارسی»^۷ می‌گویند... ثئوفراست در کتاب چهارم اثر خود

گیاه‌شناسی می‌نویسد: «در کشورهای ماد و پارس از میان میوه‌ها سیب فراوان است که «پارسی» یا «مادی» نامیده می‌شود. برگ این درخت مانند برگ توت یا گردو است و تیغ‌هایی مانند تیغ گلابی کوهی دارد، ولی صاف و خیلی تیز و سفت است. میوه آن را نمی‌خورند، ولی میوه و برگ آن بسیار خوشبو است. چنانکه اگر میوه آن را میان جامه‌ها بگذارند آسیبی به جامه نمی‌زند^۱. این میوه، هم برای رفع مسمومیت سودمند است (اگر آن را با شراب بیامیزند و بنوشند درون دستگاه گوارش می‌گردد و سم را از بدن بیرون می‌کند) و هم برای خوشبو کردن دهان. اگر بخش درونی این میوه را در شوربا یا خوراک دیگری بپزند و آب آن را در دهان بچکانند یا آن را بمکند، دهان را خوشبو می‌کند. تخم این میوه را در بهار در زمینی که خوب آماده شده میکارند و آن را هر چهار یا پنج روز یکبار آب می‌دهند. هنگامیکه گیاه آن خوب ریشه گرفت، آن را در همان بهار در زمینی با خاک نرم و آب‌خورده که چندان مسطح نباشد میکارند. این درخت در هر فصل سال میوه می‌دهد، یعنی میوه شاخی را که می‌چینند، میوه شاخه‌ای دیگر در حال رسیدن است و شاخه‌ای دیگر تازه غنچه زده است. همه شکوفه‌هایی که از میان آنها جوانه‌ای بیرون زده است میوه‌دار شده‌اند و بقیه نشده‌اند» ... آنتیفان (Antiphanes)^۱ چنین سروده است:

آ: به پرخوارگان از مزه سخن گفتن کاری ابلهانه است،

دوشیزه من، به این سیب‌ها بسنده کن!

ب: به به، چه سیب‌های تازه‌ای!

آ: آری، به خدا سوگند که در زیبایی بی‌ماننداند.

زیرا که تخم آنها تازه چندی است به آتن آمده است،

از سرزمین شاه بزرگ.

ب: به شاهنگ^{۱۱}، ستاره درخشان سپیده‌دمان، سوگند که خواهی گفت
 اینها سیب‌های زرین زندگی‌اند که دوشیزگانِ هِسپَرید^{۱۲} نگهبانِ آنند.
 ولی افسوس که سه تا بیشتر نیستند.
 آ: دوشیزه من، به یاد داشته باش:
 هر چیز خوب در همه‌جا کمیاب و پربهاست! (سوم ۲۴، ۲۶، ۲۷، ص ۱۴۵-۱۴۷).

۱۴- آندروستن (Androsthene) ^۱ در اثر خود سفرهند می‌نویسد:
 «شکل صدف‌های شیپوری، صدف‌های دریایی و دیگر صدف‌های هند از
 صدف‌هایی که در سرزمین ما دیده می‌شوند بکلی متفاوت‌اند. در آنجا حلزون‌های
 ارغوانی و شمار بزرگی صدف‌های گوناگون دیده می‌شود. ولی یک‌گونه صدف که
 آن را «پریری» می‌نامند دارای ارزش ویژه‌ای است، زیرا مروارید آن در سراسر
 آسیای کوچک و ایران بسیار گران است و آن را با زر می‌کشند... یک گونه دیگر از
 این صدف‌ها مانند زر می‌درخشد، چنانکه اگر آن را در کنار سکه زر بگذارند،
 نمی‌توان آنها را به آسانی از هم بازشناخت. گونه دیگری از آن درخشش نقره را
 دارد و باز یک گونه دیگر آن مانند چشم ماهی سفید است». خارس (Chares) ^۲ از
 مردم میتیلنه (Mytilene) در کتاب هفتم اثر خود سرگذشت‌هایی از پیرامون
 اسکندر می‌نویسد: این صدف‌ها در دریای هند و نیز در آب‌های ارمنستان، ایران،
 شوش و بابل شکار می‌شوند. این صدف‌های مرواریددار بسیار شبیه صدف‌های
 خوراکی (آستر) اند، یعنی درشت و دراز و در شکم خود یک تکه گوشت سفید و
 بسیار خوشبو دارند. استخوان سفید آن را بیرون می‌کشند و آن را «مارگاریتای»
 یعنی «مروارید» می‌نامند و از آن زیورهای چون گردنبند، دستبند و پایبند^۳

درست می‌کنند و این زیورها در میان مردم پارس، ماد و آسیای کوچک همچون زیورهای زر گرامی‌اند. ایزیدُر (Isidoros) از مردم خارک (Charax)^۴ در اثر خود توصیف سرزمین پارت می‌نویسد: در دریای پارس جزیره‌ای هست که در آنجا مرواریدهای مخصوصی فراوان بدست می‌آید. از این‌رو در پیرامون آن جزیره کَلک‌های بامبوس^۵ دیده می‌شوند. با این کلک‌ها تا بیست گره^۶ در دریا می‌رانند و صدف‌های دو پوسته را شکار می‌کنند. مردم آنجا می‌گویند: هرگاه طوفان و رگبار شدید شود، تولید مروارید بسیار بالاست و مرواریدها بسیار بزرگ‌اند... (سوم ۴۵-۴۶، ص ۱۶۱-۱۶۲).

۱۵- پس از شرحی که هیرن (Hieron) داد، کینولکُس (Kynulkos) گفت: باید decocta^۱ («جوشانده شده») نوشید، چون سخنان بانمک را باید با نوشیدنی‌های ملایم پایین داد. اولپیانوس (Ulpianus)^۲ در پاسخ او، در حالیکه با خشم بر روی بالش مشتم می‌کوبید، گفت: «کی می‌خواهید از این سخنان نامفهوم دست بکشید؟ زمانی که من از این بزم بگریزم؟ چون دیگر توان هضم سخنان شما را ندارم» هیرن در پاسخ او گفت: «گرامی من، چون من اکنون در روم که بر جهان فرمان می‌راند زندگی می‌کنم، به پیروی از عادت به زبانی سخن گفتم که در کشور رواج دارد. در آثار سرایندگان و رویدادنگاران کهن نیز که به زبان یونانی بسیار دلبسته بودند، می‌توان به واژه‌های ایرانی برخورد، زیرا آن واژه‌ها دیگر بومی شده‌اند. واژه‌هایی مانند: Parasánges «فرسنگ»^۳، Astándes «فرستاده»، Ángasoi^۴ «فرستاده سوار»، Shoīnos^۵ (واحد درازا) (سوم ۹۴، ص ۲۰۹).

۱۶- آنتیفان (Antiphanes)^۱ در یکی از کمدی‌های خود به طعنه می‌گوید:

و اما یونانیان که به خوان‌های کوچک خو گرفته‌اند، باید تنها به سبزیجات دندان بزنند. چیز دیگری هم برای خوردن هست؟ یک ابل^۲ که بدهی چهارپاره کوچک گوشت میگیری! ولی نیاکان ما، همه آن را کباب می‌کردند، چه گاو بود، چه خوک، چه گوسفند و چه شکار، و در پایان آشپز ما یک شتر را کباب می‌کرد، یک شتر غول‌آسار، و آن را گرم می‌آورد، برای شاه پارس هنگام صرف خوراک. آریستفان (Aristophanes)^۳ نیز در اثر خود تجمّل‌پرستی ایرانیان را خوب توصیف کرده است. او می‌گوید:

فرستاده: ... سپس او از ما پذیرایی کرد
و از اجاق گاوی درست را پیش ما نهاد.
دیکائیلپیس: چه کسی دیده است:
یک گاو درست بر اجاق؟ نه، گزاف می‌گویی!
فرستاده: سوگند به زیوس که راست می‌گوییم،
او حتی پرنده‌ای نیز در جلوی ما گذاشت،
که سه برابر بزرگتر از کلئونیم (Kleonymos) بود،
پرنده‌ای که در آنجا فناکس^۴ می‌نامیدند (چهارم ۶، ص ۳۰۲-۳۰۳).

۱۷- هردوت در کتاب نهم اثر خود می‌نویسد: «خشایارشا هنگام بازگشت از جنگ یونان همه باروبنه را نزد ماردونیوس (Mardonios) گذاشت و رفت.^۱ هنگامی که پاوزانیاس (Pausanias) باروبنه مردنیس را که از زر، نقره و فرش‌های

پرنگار بود دید، به نانواها و آشپزها دستور داد، خوراکی به همان‌گونه که برای مردنیس می‌پختند آماده کنند. پس از آنکه خوراک‌ها آماده شد و چشم پاوزانیاس به نیمکت‌های راحتی زرین و سیمین و میزهای نقره‌ای و دیگر وسایل نفیس دیگری که برای صرف خوراک آماده کرده بودند افتاد، سرش از آنچه می‌دید به چرخ افتاد و به خدمتکاران خود دستور داد که برای مقایسه یک خوراک ساده، بدانگونه که در لاکنی^۲ معمول است نیز آماده کنند. هنگامیکه این خوراک آماده شد، پاوزانیاس با دیدن آن لبخندی زد و سپس سرداران یونانی را نزد خود خواند و هزینه هر دو خوراک را به آنها نشان داد و گفت: «یونانیان، من شما را بدین سبب بدینجا خوانده‌ام که ناکاردانی سردار ایرانی را به شما نشان دهم. این سردار با یک چنین باروبنه پرتجملی به ما که چنین تهیدست زندگی می‌کنیم لشکر کشید.»^۳ (چهارم ۱۵، ص ۳۱۵).

۱۸- مردم لاکنی^۱ سپستر از شیوه زندگی ساده خود کاستند و سرانجام گرفتار تجمل‌پرستی شدند. فیلارخ (Phylarchos)^۲ در کتاب بیست و پنجم اثر خود تاریخ می‌نویسد: «شاهان اسپارت دیگر به پیروی از سنت کهن به سور همگانی نمی‌رفتند و اگر گاهی می‌رفتند دیگر در آنجا چیزی از رسوم کهن یافت نمی‌شد، ولی در عوض پتوهایی که با آن نیمکت‌ها را پوشانده بودند، در بزرگی و رنگ و بافت آنچنان نفیس و عالی بودند که اگر مهمانی از سرزمین دیگری آنجا دعوت داشت، واهمه داشت که با آرنج خود به بالش‌ها تکیه دهد. ولی کسانی که در گذشته از آغاز تا پایان سور بر یک تخت چوبی لخت طاقت می‌آوردند... اکنون به چنان تجملی که در بالا توصیف شد دست یافته بودند و در هر سوری شمار بزرگی جام می‌گذاشتند و خوراک‌هایی می‌پختند که در آن هرگونه ادویه‌ای

مصرف شده بود. همچنین در آنجا روغن‌های خوشبو و شراب و شیرینی‌های خوشمزه از سرزمین‌های بیگانه به فراوانی یافت می‌شد. آرویس (Areus) و اکروتات (Akrotatos) که پیش از کلئومن (Kleomenes)^۲ برای زمانی کوتاه به پادشاهی رسیدند، زندگی پرتجمل دربار شاهان ایران را سرمشق خود نهادند. برخی از مردم اسپارت که مقام یافته و به طبقات بالا برکشیده شده بودند، از این حد نیز سخت تجاوز کردند...» (چهارم ۲۰، ص ۳۲۰).

۱۹- هردوت سور یونانیان و سور ایرانیان را با هم سنجیده و می‌نویسد: «ایرانیان زادروز خود را بزرگتر را از هر روز دیگر جشن می‌گیرند و در این روز خوراکی فراوان و گوناگون برای آنها آماده می‌گردد. آنهایی که توانگراند یک گاو، یک خر، یک اسب و یک شتر را سراپا بریان می‌کنند. تهیدستان به چهارپایی کوچک می‌سازند. در این روز نان مصرف چندانی ندارد، ولی بجای آن خورشت‌های گوناگون فراوان مصرف می‌شود، منتها نه یکبار و یکجا^۱. از این‌رو ایرانیان درباره یونانیان می‌گویند که آنها هنگامیکه دست از خوردن می‌کشند، هنوز گرسنه‌اند، چون پس از خوراک اصلی دیگر چیزی برای خوردن نمی‌آورند. ولی اگر چیزی به دست آورند، دیگر از خوردن دستبردار نیستند. ایرانیان در زادروز خود میل شدیدی به نوشیدن شراب دارند. میان آنها استفرغ و پیشاب در حضور دیگران مجاز نیست و از این کارها سخت برحذراند. ایرانیان در حال سرمستی درباره مسائل مهم با هم رای می‌زنند و اگر به نتیجه‌ای برسند، صاحب خانه‌ای که در آنجا گرد آمده‌اند، روز دیگر که مهمانان از مستی دوباره به هوش آمدند، تصمیم روز پیش را به آنها می‌گوید. اگر آن تصمیم در هوشیاری نیز به پسند آنها بود، آنرا به کار می‌بندند، وگرنه دست از آن می‌کشند. همچنین اگر در

هوشیاری تصمیمی بگیرند، آن را در مستی نیز دوباره بررسی می‌کنند»^۲ گزنفون^۳ در اثر خود *آگسیلاوس* (Agesilaos) دربارهٔ تجمل‌پرستی شاهان ایران می‌نویسد: «بخاطر شاه ایران کسانی به هر سرزمینی سفر می‌کنند تا ببینند از آشامیدنی‌ها چه چیزی می‌توان یافت که پادشاه آن را با میل بنوشد. و یا بسیار کسان با خود می‌اندیشند که چه خوراکی کشف کنند تا شاید مزهٔ آن به پسند پادشاه باشد، و یا چه راه‌ها و کارهایی بیابند تا پادشاه شب زودتر به خواب رود»^۴. ثئوفراست^۵ در اثر خود دربارهٔ پادشاهی می‌نویسد: شاهان ایرانی از بس دلبستگی که به تجمل داشتند به هر کس که چیز لذت‌بخش تازه‌ای می‌افت، پول فراوانی پاداش می‌دادند. ثئوپمپ (Theopompom)^۶ در کتاب پنجم اثر خود تاریخ می‌نویسد: در خوان شاه پافلاگن (Paphlagon)^۷ صدگونه خوراک می‌نهادند، از گوشت گاو و تا هر چیز دیگر. حتی هنگامیکه در ایران به زندان افتاد، همان خوراک را در زندان بدو می‌دادند و در آنجا نیز زندگی را در عیش و نوش و ریخت و پاش می‌گذرانید. هنگامیکه این موضوع به گوش اردشیر^۸ رسید، گفته بود که این مرد چنان زندگی می‌کند که گویی به‌زودی خواهد مرد. همین نویسنده در کتاب چهارم اثر خود *فلیپیکا* می‌نویسد: «اگر شاه بزرگ از کسی که در قلمرو او زندگی می‌کند دیدن کند، پذیرایی از او بیست و گاه سی تالان هزینه می‌برد و گاه از این هم بیشتر هزینه می‌کنند. زیرا از قدیم در هر شهری بستگی به بزرگی آن هزینهٔ پذیرایی از شاه را نیز مانند قانون پرداخت خراج به‌عهده داشتند» هراکلاید (Herakleides) از مردم کیمه (Kyme)^۹ در کتاب دوم اثر خود تاریخ ایران می‌نویسد: «خدمتکاران دربار شاه ایران هنگام خوراک پادشاه همه گرمابه‌کرده و جامهٔ زیبا بر تن، نیمی از روز را صرف آماده کردن خوراک پادشاه می‌کنند. کسانی که همزمان با پادشاه خوراک می‌خورند، برخی خوراک خود را در بیرون کاخ می‌خورند، چنانکه هرکسی

می‌تواند ببیند، و برخی در درون کاخ با پادشاه. ولی این دسته دوم نیز با پادشاه هم‌خوان نیستند، بلکه در دو اطاق رودرو می‌نشینند و از این دو اطاق یکی جای پادشاه است و دیگری جای دیگران. پادشاه می‌تواند آن دیگران را از لای پرده‌ای که در میان دو اطاق آویزان است ببیند، ولی آنها پادشاه را نمی‌بینند.^{۱۰} البته گاه پیش می‌آید که در جشنی همه با پادشاه در یک اطاق بزرگتر خوراک می‌خورند. هرگاه پادشاه بزم جام‌گردان^{۱۱} برپا کند، که بسیار می‌کند، غالباً تا دوازده تن هم‌پیاله دارد که باهم باده‌نوشی می‌کنند، منتها همه از یک شراب نمی‌نوشند. همچنین جز پادشاه که بر نیمکت زریه می‌نشیند، جای دیگران بر زمین است. در پایان بزم همه مست خراب از یکدیگر جدا می‌شوند. پادشاه غالباً ناشتایی و ناهار و شام را تنها صرف می‌کند و گاه همسر او و برخی از پسران او با او هم‌خوان می‌شوند. هنگام صرف خوراک کنیزکان پادشاه برای او آواز می‌خوانند و ساز می‌نوازند. یکی از زنان تنها پیش‌خوانی می‌کند و دیگران گروهی (در گُر) می‌خوانند». هراکلاید در دنباله گزارش خود می‌نویسد: «هرکس که این رسم خوراک خوردن را که سور پادشاه می‌نامند بشنود، به نظرش رسمی پراسراف می‌آید. ولی اگر او بیشتر پژوهش کند خواهد دید که رسمی صرفه‌جویانه و سخت حساب‌شده است. این نظر درباره ایرانیان دیگری نیز که از طبقه فرمانروایان هستند درست است. هر روز برای آشپزخانه پادشاه رویهم‌رفته هزار اسب، شتر، گاو، خر، شکار و برخی جانوران اهلی کوچک و نیز پرندگان بسیاری همچون شترمرغ عربی که جانور بزرگی است، و غاز و خروس سر می‌برند. از این گوشت کلان تنها بخش کوچکی را پیش هریک از مهمانان پادشاه می‌گذارند تا هرچه خواستند بخورند و بقیه را با خود ببرند. ولی بخش بزرگ این خوراک‌ها را از کبابی، بریانی، تنوری و دیگری به افسران و سربازان نگهبان کاخ می‌دهند که میان

خود به بهره‌های برابر پخش کنند. در یونان جامگی^{۱۲} سربازان را نقد می‌پردازند، در ایران با خواروبار.^{۱۳} به هر روی، پس از آنکه مهمانان سیر شدند و دست از خوان کشیدند، آنچه از خوراک بر روی میزها می‌ماند که بیشتر گوشت و نان است، میان خدمتکاران تقسیم می‌شود. از افتخار صرف ناشتایی با پادشاه تنها نژادگان رده‌های بالا برخوردارند. این نژادگان خود از پادشاه درخواست چنین لطفی را کرده‌اند، یکی از اینرو که دیگر در آن روز از وظیفه باریابی آسوده شده باشند و دیگر اینکه با خوراکی که آنها با خود می‌برند می‌توانند از کیسه دربار از مهمانان خود پذیرایی کنند.» هردوت در کتاب هفتم اثر خود می‌نویسد: «یونانیانی که از خشایارشا پذیرایی کرده بودند تا آنجا به هزینه افتادند که خانه و حیاط خود را از دست دادند. برای مثال آنتیپاتر (Antipatros) که مرد سرشناسی از مردم تازُس (Thasos)^{۱۴} بود، چون خواست با پذیرایی از خشایارشا شهرهای سرزمین خود را از آسیب سپاه او دور نگهدارد، برای این پذیرایی چهارصد تالان نقره پرداخت. زیرا او می‌بایست برای این پذیرایی جام‌ها و کوزه‌های زر و سیم تهیه کند و اینها را پس از صرف خوراک... [چنین است در اصل]. ولی اگر او از خشایارشا دوبار پذیرایی کرده بود و شاه ناشتایی را هم در آنجا خورده بود، در اینصورت می‌بایست برای هزینه آن همه شهرها را چپاول می‌کردند. هردوت در کتاب نهم اثر خود می‌نویسد: «شاه بزرگ سالی یکبار در زادروز خود یک سور شاهانه برپا می‌کند. این سور را tyktá می‌نامند که به زبان یونانی téleion «کامل» معنی می‌دهد. پادشاه تنها در این روز به موی خود روغن می‌زند و به ایرانیان هدیه می‌دهد»^{۱۵}. افیپ (Ephippos)^{۱۶} از مردم آلینث (Olynthos)^{۱۷} در اثر خود *سرنجام اسکندر* می‌نویسد: هرگاه اسکندر با دوستان خود که ۶۰ تا ۷۰ تن بودند، به خوان می‌نشست صد مین^{۱۸} هزینه می‌کرد. ولی پادشاه ایران، چنانکه

کتزیاس^{۱۹} و دینن^{۲۰} در اثر خود پرسیکا گزارش کرده‌اند، با پانزده هزار تن خوراک می‌خورد که هربار چهارصد تالان^{۲۱} هزینه داشت. این وجه به پول ایتالیا دو میلیون و چهارصد هزار دینار می‌گردد که اگر آن را میان آن پانزده هزار تن پخش می‌کردند، به هر تنی صد و شصت دینار ایتالیایی می‌رسید که کمابیش همان رقمی می‌گردد که اسکندر هزینه می‌کرد (چهارم ۲۳-۲۷، ص ۳۲۳-۳۲۷).

۲۰- لیکئاس (Lykeas)^۱ در اثر خود تاریخ مصر سور مصریان را بالاتر از سور ایرانیان می‌داند. او می‌نویسد: «پس از آنکه مصریان به جنگ اردشیر^۲ لشکر کشیدند و شکست خوردند و شاه مصر^۳ گرفتار شد، اردشیر با او خوشرفتاری کرد و حتی او را برای صرف خوراک نزد خود خواند. با آنکه خوان پادشاه واقعاً عالی بود، ولی به چشم شاه مصر ناچیز آمد و شاه ایران مردی صرفه‌جو. از این‌رو او خنده‌کنان گفت: ای شاه بزرگ، اگر می‌خواهی بدانی که خوان شاهان توانگر چگونه باید باشد، بگذار آشپزهای من برای تو یک خوراک مصری آماده کنند. شاه ایران درخواست او را پذیرفت و چون خوان آماده شد، اردشیر خوراک‌ها را پسندید و به شاه مصر گفت: «ای مصری گرامی من، خدایان مرد بدی چون تو را زار و زبون بکشند که یک چنین خوراک‌هایی را می‌گذاری و به خوراک‌های ساده ما روی می‌آوری.»^۴ (چهارم ۳۳، ص ۳۳۲-۳۳۳).

۲۱- پزایدن^۱ (Poseidonios) در کتاب پنجم اثر خود درباره پارتی‌ها می‌نویسد: «کسی را که شاه پارت «دوست» می‌نامد، هم‌خوان پادشاه نیست، بلکه در نزدیکی پادشاه که خود بر نیمکت بلندی نشسته است، روی زمین می‌نشیند و مانند سگ آنچه را که پادشاه هنگام خوراک بر زمین می‌افکند می‌خورد و پادشاه

او را پی‌درپی با چوب یا تازیانه می‌زند و می‌رانند. و اگر عضوی از تن آن مرد زخمی و خونین گردد، در حالیکه زانو زده و سر بر زمین نهاده، به سبب آن آسیب پادشاه را ستایش می‌کند، بدانگونه که در حق نیکوکاران کنند^۲. همین نویسنده در کتاب شانزدهم اثر خود دربارهٔ سلوکوس می‌نویسد: او به ماد لشکر کشید و در جنگ اشک شکست خورد و گرفتار گردید^۳ و زمانی در نزد اشک ماند و با او شاهانه رفتار شد. او سپس می‌نویسد: «هنگام خوراک نیمکت پادشاه پارت که او تنها بر آن می‌نشست، از نیمکت‌های دیگر بالاتر بود و با آنها فاصله داشت و میز خوراک او که تنها برای او بود، آنچنان از خوراک‌ها پر بود که گویی در پیش پهلوانی خوراک نهاده باشند. هر خوردنی خوشمزه‌ای که در آن سرزمین یافت می‌شد، بر میز او بود.» (چهارم ۳۸، ص ۳۳۶).

۲۲- هنگام برگزاری برخی از بزم‌های ایرانی رای زدن دربارهٔ کاری نیز رسم بود (پنجم ۱۹، ص ۴۰۱).

۲۳- [در توصیف سرایدهٔ بطلمیوس دوم (۲۸۵-۲۴۶ پ.م.) پادشاه مقدونی مصر در اسکندریه، به نقل از کالینیک (Kallinikos)^۱ آمده است]: فرش‌های ایرانی با نگاره‌هایی که با دقت بر آنها بافته بودند، زمین سرایده را می‌پوشاندند^۲ (پنجم ۲۶، ص ۴۰۷).

۲۴- [آثنیون (Atlenion) به آتن می‌آید که یونانیان را به هم‌پیمانی با مهرداد (گویا مهرداد دوم ۱۲۳-۸۷ پ. م.) برانگیزد تا شاید از تسلط رومیان رهایی یابند]: آثنیون بالاپوش نفیسی پوشید و انگشتری زرینی را که بر نگین آن نگارهٔ مهرداد

کنده شده بود به انگشت کرد... و پس از آنکه پشت میز خطابه ایستاد... گفت: «آری، من اکنون خبری را اعلام می‌کنم که هرگز کسی امید شنیدن آن را نداشت و حتی در خواب هم گمان آن را نمی‌برد. مهرداد شاه بر بیتونی^۱ و بخش بالایی کاپادوکیه^۲ دست یافته است. او سراسر سرزمین‌های میان آسیای کوچک تا پامفیلیه^۳ و کیلیکیه^۴ را زیر فرمان خود آورده است. شاهان ارمنستان و ایران به گارد نگهبان او درآمده‌اند، همچنین فرمانروایان سرزمین مئوتیس (Maiotis)^۵ و اقوامی که در سراسر پونتس (Pontos)^۶ در مسافت سی هزار منزل زندگی می‌کنند. آپیوس (Q. Oppius) سردار رومی در پامفیلیه را مردم تسلیم او کرده‌اند و اکنون بسته در زنجیر از پی مهرداد دوان است. کنسول آکویلیوس (M. Aquilius) را، همان کسی که پیروزی بر سیسیل را جشن گرفت، اکنون دست و پا بسته در زنجیری بزرگ می‌کشند. از بقیه رومیان، برخی خود را به پای تندیس خدایان افکنده‌اند و برخی دیگر باز همان بالاپوش چهارگوش را پوشیده و دوباره از همان سرزمین‌های اصلی میهن خود یاد می‌کنند. در هر شهری از مهرداد با القابی یاد می‌کنند که از اندازه بشر بیرون است و از جمله او را خدایان می‌نامند. همه جا چنین پیشگویی می‌کنند که او فرمانروای جهان خواهد شد. از این رو، هم به سوی تراکیه^۷ و هم به سوی مقدونیه سپاه بزرگی روانه شده است و همه نقاط اروپا به مهرداد پیوسته‌اند، زیرا در نزد او فرستادگانی هم از اقوام ایتالیا و هم از کارتاژ به سر می‌برند و از او درخواست کرده‌اند که در نابودی روم شرکت داشته باشند.» (پنجم ۵۰، ص ۴۲۹).

۲۵- آنتیسن (Antisthenes)^۱ در اثر خود کوروش برالکیبیادس (Alkibiades)^۲

خرده می‌گیرد و می‌نویسد: او همه موازین اخلاقی را چه در رفتار با زنان و چه در دیگر کارهای خود زیر پا گذاشته بود. زیرا او با مادر، دختر و خواهر خود رابطه

جنسی داشت، چنانکه در میان ایرانیان رسم است (پنجم ۶۳، ص ۴۳۹).

۲۶- چنانکه هِگَسَاندِر (Hegesandros)^۱ گزارش می‌کند، اپیکرات (Epikrates) از مردم آتن یک تن از گروه فرستادگانی بود که نزد شاه ایران رفته بودند. او هنگام گرفتن بخشش‌های فراوان شاه ایران، شرم نکرده بود از اینکه از پادشاه آشکار و بی‌پروا چاپلوسی کند و بگوید: بهتر است در آتن هرساله نه تن کاردار عالی‌رتبه انتخاب نکنند^۲، بلکه نه تن برای فرستادن به نزد شاه بزرگ. من در شگفتم که آتنی‌ها او را حتی به دادگاه هم نکشیدند، در حالیکه دمادس (Demades) را تنها بدین جرم که برای اسکندر لقب خداوندگار را پیشنهاد کرده بود، ده تالان جریمه کردند، و یا تیماگراس (Timagoras) را به جرم اینکه در مقام فرستاده به دربار ایران، برای بجای آوردن احترام در برابر شاه بزرگ زمین‌بوسی کرده بود به مرگ محکوم کردند^۳. ... ثئوپمپ (Theopompos)^۴ در کتاب هجدهم اثر خود تاریخ درباره نیکسترات (Nikostratos) از مردم آرگس (Argos)^۵ روایت می‌کند که او از شاه ایران چاپلوسی کرده بود. او می‌نویسد: «چگونه می‌توان نیکسترات را رذل نامید که با آنکه در شهر آرگس بالاترین مقام را داشت و از نیاکان خود، هم نژاد و هم خواسته بسیار به ارث برده بود، ولی باز در چاپلوسی و اظهار بندگی نه تنها از همه آن کسانی که در آن زمان در لشکرکشی شرکت کردند برگذشت، بلکه از هرکس دیگر نیز پیش از آن زمان. زیرا، نخست اینکه او آنهمه لاف می‌زد که نزد ایرانیان آبرومند است و حتی برای بدست آوردن اعتماد آنها پسر خود را به دربار شاه بزرگ برده است — بی‌گمان چنین رفتاری از کس دیگری سرنزده بود —. دیگر اینکه، هر روز هنگام خوراک میز جداگانه‌ای پر از نان و همه‌گونه خورش فدیۀ جان شاه بزرگ می‌چید، چون

شنیده بود که این روش ایرانیانی است که در دربار شاه ایران به سر می‌برند. او گمان می‌کرد با این کارها مال بیشتری از پادشاه خواهد گرفت، چه او مردی سخت‌آزمند و بنده زر بود و در این منش تا آنجا که من می‌دانم مانند نداشت. ... نیکلا (Nikolaos)^۶ درصد و چهاردهمین کتاب اثر خود گزارش می‌کند که آندرماخ (Andromachos) چاپلوس کراسوس^۷ بود که به جنگ پارتی‌ها لشکر کشید. آندرماخ که از اعتماد کراسوس برخوردار بود، سرانجام به او خیانت کرد و او را به دست پارتی‌ها به کشتن داد. ... ورزشکاران ماراتن آن کس را که خود را در پیش شاه ایران بر زمین افکنده بود کشتند^۸ و بسیاری از ایرانیان را سر از تن درو کردند (ششم ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۴، ص ۴۸۹-۴۹۳).

۲۷- نیکلا دمشقی^۱ در کتاب صد و چهارم تاریخ خود می‌نویسد: «در زمان جنگ‌های مهرداد^۲ در آپامیا در فریگیه (Phrygi)^۳ بومهنی روی داد که در اثر آن در آنجا آبگیر و تالاب و رودخانه پدید آمد. برخی از آنها سپستر دوباره ناپدید شدند، ولی در آن زمان با آنکه آن جایگاه از دریا دور بود، پر از آب تیره و گندیده شد و زمین‌های پیرامون آن از صدف و ماهی و دیگر دریازای‌ها پر شده بود (هشتم ۶، ص ۱۰۳-۱۰۴).

۲۸- پاترکل (Patroklos) سردار بطلمیوس به آنتیگن (Antigonos) پیامی به رمز فرستاد و آن عبارت بود از یک پرنده، یک تیر و یک قورباغه^۱، مانند پیام رمزی اسکیت‌ها^۲ به داریوش که هرودت گزارش کرده است^۳ (هشتم ۹، ص ۱۰۵).

۲۹- خارن (Charon)^۱ از مردم لامپساک (Lampsakos) در اثر خود پرسیکا

دربارهٔ ماردنیوس (Mardonios) و شکست ایرانیان در آئس (Athos)^۲ می‌نویسد: «در آن زمان برای نخستین بار به یونان کبوتران سفید آمدند که پیش از آن هیچکس ندیده بود» (نهم ۵۱، ص ۲۰۴).

۳۰- آستیاناکس (Astyanax) از مردم میلته (Miletos)^۱ که در بازی‌های المپیک سه بار قهرمان کشتی و مشت‌زنی شده بود، یکبار که آریوبارزان (Ariobarzanes) از مردم پارس او را به مهمانی خوانده بود، ادعا کرده بود که می‌تواند خوراکی را که آنروز برای همهٔ مهمانان آماده شده بود به تنهایی بخورد و درواقع نیز خوراکی را که برای نه تن آماده کرده بودند به تنهایی فرو داد. سپس آریوبارزان از او خواسته بود که زور خود را هم نشان بدهد و او تزئین آهنین نیمکت را کنده و خمانیده بود. هنگامی که این مرد مُرد، استخوان‌های او حتی در دو کوزه جا نمی‌گرفت (دهم ۴، ص ۲۳۴-۲۳۵).

۳۱- ثراسیماخ (Thrasymachos)^۱ از مردم خالکدن (Chalkedon) در یکی از پیشگفتارهای خود می‌نویسد: تیمکرون (Timokreon) نزد شاه بزرگ رفته بود و در آنجا از او پذیرایی کرده بودند و او بسیار خورده بود. هنگامیکه پادشاه از او پرسیده بود که اکنون در اندیشهٔ چه کاری ست، پاسخ داده بود که او می‌تواند به تنهایی بسیاری از ایرانیان را به زانو درآورد. روز دیگر، یک‌تنه با چند تن ایرانی با هم، زورآزمایی کرده بود و او پیروز شده بود. سپس تیمکرون شروع کرده بود با هوا مشت‌زنی کردن، و چون معنی این کار را از او پرسیده بودند، گفته بود: من هنوز ضربه‌های بسیاری دارم، برای مبدا که باز کسی بخواهد با من زورآزمایی کند. کلئارخ (Klearchos) در کتاب پنجم اثر خود زندگی‌نامه‌ها می‌نویسد: یک

پُرخور ایرانی بود به نام کانتیباریس (Kantibaris) که هرگاه چانه او از خوردن خسته می‌شد، دهانش را باز می‌کرد و خدمتکاران در دهان او مانند یک بشکه بی‌جان خوراک می‌ریختند (دهم ۹، ص ۲۳۹).

۳۲- افلاطون^۱ در نخستین کتاب اثر خود *قوانین* می‌گوید: «باده‌نوشی تنها برای نفس باده‌نوشی است، چنانکه در میان مردم لیدی، ایرانی‌ها، کارتاژی‌ها^۲، سلت‌ها^۳، مردم ایبری^۴، مردم تراکیه^۵ و اقوام دیگر مرسوم است، در حالیکه شما مردم اسپارت بدان هیچ توجه ندارید. اسکیت‌ها و تراک‌ها، چه مرد و چه زن، تنها باده ناب (نیامیخته با آب) می‌نوشند^۶ و اگر هنگام باده‌نوشی جام برگردد و جامه آنها را آلوده کند، آنها خوشایند می‌دانند و به فال نیک می‌گیرند. ایرانیان به تجملات دیگر نیز توجه ویژه دارند — که شما آنها نمی‌پسندید — منتها ایرانیان شیوه آیین‌مندتری از آن دیگران دارند» (دهم ۳۹، ص ۲۶۸).

۳۳- گزنفون در کتاب سوم *پرورش کوروش* از زبان کوروش می‌گوید: «من تشنه آنم که به شما خدمتی کنم.»^۱ افلاطون در اثر خود *حکومت* می‌نویسد: «به نظر من اگر مردم شهری که به شیوه دموکراسی گردانده می‌شود، تشنه آزادی باشند، باید مسئولیت آنجا را به دست ساقیان نااهلی سپرده باشند و آنها از آن شهر مانند شرابی سنگین بیش از اندازه سرمست شده‌اند.»^۲ (دهم ۴۳، ص ۲۷۱).

۳۴- کتزیاس^۱ می‌نویسد: در میان هندیان پسندیده نبود که پادشاه مست کند، ولی در میان ایرانیان پادشاه یکروز در سال، یعنی روز قربانی برای میترا اجازه مست شدن داشت. در این باره دوریس (Duris)^۲ در کتاب *هفتم تاریخ*

می‌نویسد: «تنها در یکی از جشنهای ایرانیان، یعنی جشن میترا، پادشاه مست می‌کند و رقص ایرانی می‌کند^۲، ولی در سراسر آسیای کوچک هیچکس در آن روز نمی‌رقصد. ایرانیان رقص را مانند اسب‌سواری می‌آموزند و معتقدند که این جنبش تمرین خوبی برای پرورش تن است.» (دهم ۴۵، ص ۲۷۲).

۳۵- چنانکه پُزایدُن (Poseidonios)^۱ در کتاب شانزدهم تاریخ می‌نویسد: پس از آنکه آنتیوخُس (Antiochos) که میل بسیار به باده‌خواری داشت، در لشکرکشی به ماد کشته شد،^۲ اشک هنگام خاکسپاری او گفت: «ای آنتیوخُس، تو را گستاخی و مستی از پای درآوردند. زیرا تو امید بسته بودی که پادشاهی مرا در جام بزرگی بالا بکشی» (دهم ۵۳، ص ۲۸۰).

۳۶- کتزیاس می‌نویسد: «در میان ایرانیان رسم است که اگر کسی ستایش پادشاه را به خوبی بجای نیاورد، هنگام خوان برای او آلات خوان سفالین می‌گذارند.»^۱ (یازدهم ۱۱، ص ۱۰).

۳۷- مردمانی هستند که به دارایی خود چندان نمی‌نازند که به‌شمار بزرگ جام‌های زر و سیم خود... گزنفون در کتاب هشتم پرورش کوروش می‌نویسد: «ایرانیان به داشتن جام‌های بسیار بر خود می‌بالند و حتی اگر مجموعه جام‌های آنها از راه کج فراهم آمده باشد، شرمی از آن ندارند. زیرا در میان آنها نادرستی و آزمندی روز به روز بیشتر و گسترده‌تر شده است.»^۱ (یازدهم ۱۴، ص ۱۲).

۳۸- پارمنیون (Parmenion)^۱ در «نامه به اسکندر» در سیاهة غنیمت‌هایی

که در جنگ ایران برده بودند می‌نویسد: «جام‌های زرین به وزن ۷۳ تالان بابلی و ۵۲ مین. جام‌های گوه‌ر نشان به وزن ۵۶ تالان بابلی و ۳۴ مین»^۲ (یازدهم ۱۷، ص ۱۵).

۳۹- بتیکه (Batiákē)^۱ در زبان پارسی به معنی «کاسه» است. در یکی از نامه‌های اسکندر به ساتراپ‌های آسیا چنین آمده است^۲: سه بتیکی نقره به زر گرفته، ۱۷۶ کندیه (Kóndya) نقره که از آن ۳۳ تا به زر گرفته، یک تیسیگیت (Tisigites) نقره، ۳۲ قاشق نقره به زر گرفته، یک زیرشیشه‌ای نقره، یک شرابخوری نقره‌ای نگاره‌دار از کالاهای خارجی، ۲۹ آبخوری کوچک از هرگونه، شاخ‌های شرابخواری، بتیکه‌های به زر گرفته ساخت لیکیه (Lyki)^۳، بخوردان‌ها و پیاله‌های کوچک. (یازدهم ۲۷، ص ۱۹-۲۰).

۴۰- گزنفون در کتاب یکم آناکزیس می‌نویسد: «کوروش یک بیکوی (Bīkoi) به معنی «کوزه» که تا نیمه از شراب بود فرستاد.» به گزارش پلیدیک (Polydeukes)^۱ از مردم پارئون (Parion) بیکوی ظرفی است به ریخت کاسه (یازدهم ۲۹، ص ۲۰).

۴۱- کندی (kondy) نام جامی در آسیای کوچک است. مناندر (Menandros)^۱ در قطعه «چاپلوس» می‌سراید:
یک کندی زرین در کاپادوکیه^۲ ده گتيله^۳ گنجایش دارد. هیپارخ (Hipparchos)^۴ می‌سراید:

آ: آیا به آن سرباز چراغ می‌زنی؟

ب: بله، او پولدار است!

آ: او یک پول سیاه^۵ هم ندارد، خوب می‌دانم،
 شاید تنها یک تکه پارچه^۶ رنگین و عالی با نقش‌های ایرانی،
 و نیز یک عقاب^۷ شوم کار ایران
 ب: گمشو، و گرنه می‌خوری!

آ: و یک کندی، یک قمقمه و آبخوری کوچک.

نیکوماخ (Nikomachos)^۸ در کتاب یکم اثر خود درباره جشن مصریان می‌نویسد: «کندی دارای اصل ایرانی است، ولی آغاز را. چون هرمیپ (Hermippos)^۹ ستاره‌شناس می‌نویسد: مانند کیهان که از آن نشانه‌های شگفت و آفرین خدایان در زمین پدیدار شدند... [به همین گونه در اصل]^{۱۰} از این رو با کندی نوشیدنی‌های نذری پیشکش می‌کردند...» (یازدهم ۵۵، ص ۴۰).

۴۲- لابرونی (Labrōnia) گونه‌ای جام‌های ایرانی هستند که نام خود را از labrótēs به معنی «آز» گرفته‌اند. این جام‌ها پهن و پرگنجایش ساخته شده‌اند و دسته‌بزرگی هم دارند. مناندر (Menandros)^۱ در قطعه «ماهگیر» چنین سروده‌است:
 ما پر خواسته‌ایم و آنهم نه تنها به سبب داشتن مردمان، بلکه:
 زیورهای زر از کیندا^۲،

در خانه‌ها جامه‌های ایرانی و پتوهای ارغوانی،
 بشقاب‌هایی از فلز کار شده،

ماسک‌ها به گونه نگاره‌های برجسته همچون آفریده‌های افسانه‌ای،
 و لابرونی.

و همو در قطعه «خواهر و برادر دلباخته» می‌گوید:

در آنجا جام‌های گوهرنشان، لابرونی،

و ایرانیان با بادبزنها ایستاده بودند.

و هیپارخ^۳ سروده است:

آ: آیا لابرونیوس یک پرنده است؟

ب: نه، به هرکول سوگند که یک جام است،

جامی به ارزش دویست استاتر^۴ زر.

آ: گرامی‌ترین من، به، چه لابرونیوس پربهایی!

دیفیل (Diphilos)^۵ در اثر خود از جام‌های دیگری نیز نام می‌برد:

آ: پرستیس (Pritis)، تراگلافوس (Tragēlaphos)،

باتیکه^۶، لابرونیوس.

اینها چنانکه می‌بینی نام پرستاران نیست، بلکه ظرف‌های آشامیدنی‌اند.

ب: آری، به هستیا^۷ سوگند!

آ: ولی جوانان، لابرونیوس به بیست سکه زر می‌ارزد (یازدهم ۶۸، ص ۵۱-۵۲).

۴۳- گزنفون در کتاب هشتم پرورش کوروش از ظرفی به نام پُرخوید

(Prochoides) به معنی «لگن استفراغ و پیشاب برای شب» نام می‌برد. او دربارهٔ

ایرانیان می‌نویسد: «در نزد آنان رسم چنین بود که در بزم‌ها لگن با خود نبرند.

چون باور آنها چنین بود که اگر در باده‌نوشی زیاده‌روی نشود، به تن و اندیشه

کمتر زیان می‌رسد. اکنون نیز بر همان رسم‌اند که با خود لگن نبرند، ولی چندان

شراب می‌نوشند که بجای آنکه لگن به بالین آنها ببرند، باید آنان را به بیرون

ببرند، اگر خود نتوانند با پای خود بروند» (یازدهم ۹۴، ص ۷۲).

۴۴- کرات (Krates)^۱ در کتاب پنجم اثر خود گویش‌های آتی از یک جام

ایرانی به نام زاناکیا (Sannakia)^۲ نام می‌برد. فیلمُن (Philemon)^۳ در قطعهٔ «بیوه» از باتیکه^۴ نام می‌برد و به سبب آهنگ خنده‌دارِ نام آنها چنین برمی‌شمارد: گوزن‌های نر، باتیاکیا، زاناکیا (یازدهم ۹۸، ص ۷۵).

۴۵- دینُن (Dinon)^۱ در کتاب سوم پرسیکا می‌نویسد: «آنچه هست نانی است که از جو و گندم پخته‌اند به نام پُتباتسیس (Potibazis)، تاجی بافته از ترکه‌های سرو و باده‌ای آمیخته در یک اویون Oíon زرین که از آن تنها پادشاه می‌نوشد. اویون به معنی «تخم (مرغ)» است (یازدهم ۱۱۰، ص ۸۷).

۴۶- گزنِفون در اثر خود ضیافت می‌نویسد: «سقراط به سخن درآمد و گفت: دوستان گرامی، به باور من نیز باده‌نوشی کاری پسندیده است. زیرا باده برآستی خوراک روان است^۱ و اندوه را می‌زداید و چون استرنگ (مهر گیاه) خواب‌آور است. از سوی دیگر هوش را برمی‌انگیزاند، آنچنانکه روغن آتش را شعله‌ور می‌سازد. لیکن ناگفته نماند که باده با مردم همان کند که آب با گیاهان: اگر ابری بر گیاهی بیش از اندازه بارد، آن گیاه نتواند که پیکر برکشد و آزاد دم زند. اما اگر گیاه آب به اندازه خورد، پیکر برکشد، شکوفه زند و میوه آورد. همچنین اگر ما در باده‌نوشی از اندازه بگذرانیم، تن و روان به‌زودی بپژمرد، به سختی دم زنیم و به دشواری سخن گوئیم. ولی اگر خدمتکاران از جام‌های کوچک به ما جرعه‌های اندک بچکانند، دیگر ما به جبر می‌مست نگردیم، بلکه کمی خود را رها کنیم و سرمست شویم». هرکس که در این سخن استادانۀ گزنِفون باریک گردد، درمی‌یابد که چرا افلاطون با آن همه نام که داشت بر گزنِفون رشک می‌برد و یا چگونه این دو مرد از آغاز در پی جاه بودند، هریک آگاه از توانایی خود و چه‌بسا در ستیزه با

هم بخاطر بدست آوردن بالاترین پایه. این مدعا نه تنها از اختلاف عقیده آنها درباره کوروش پیداست، بلکه نیز از این واقعیت که هر دو تن در نوشته‌های خود به موضوع‌های یکسان پرداخته‌اند. برای مثال، هر دو اثری با عنوان Symposium نوشته‌اند، یکی در نوشته خود به آولس‌نوازان^۲ می‌پردازد و دیگری از آنها سخنی به میان نمی‌آورد. یکی می‌نویسد باده را باید از قمقمه خورد، دیگری می‌نویسد که سقراط تا سپیده دم جرعه جرعه باده می‌نوشید. افلاطون در اثر خود درباره روان از همه کس نام می‌برد، مگر از گزنفون. گزنفون درباره کوروش می‌نویسد که به او از کودکی همه آیین‌های نیکو را آموخته بودند^۳، ولی افلاطون در کتاب سوم قوانین در رد نظر گزنفون می‌نویسد: «درباره کوروش گمان من چنین است که او سپهسالار خوبی بود و در این وظیفه از هیچ کاری فروگذار نمی‌کرد، ولی از تربیت درستی بهره‌مند نبود و توجهی به بودجه کشور نداشت. او از جوانی به لشکرکشی پرداخته و پرورش فرزندان را به زنان واگذار کرده بود...» همچنین هنگامی که گزنفون در هم‌پیمانی با کوروش کهتر با ده هزار یونانی به جنگ اردشیر لشکر کشید، به خوبی از خیانت منن (Menon)^۴ از مردم تسالی^۵ آگاه بود و می‌دانست که قتل مردانی که در پیرامون کلئارخ (Klearchos) بودند به آغالش (تحریک) تیسافرن (Tissaphernes) انجام گرفت. از این رو گزنفون منش منن را توصیف کرده و می‌نویسد که او مردی زودخشم و رفتارش ناگهانی و پیش‌بینی‌ناپذیر بود. ولی افلاطون، این مرد باریک‌بین، در این باره می‌گوید: «در این همه [سخنان گزنفون درباره منن] ارزشی حقیقت نیست» و سپس منن را می‌ستاید... - [آثنایس در اینجا مثال‌های بسیاری از ستیزه‌جویی‌ها، خرده‌گیری‌ها و تهمت‌های ناروای افلاطون به گزنفون می‌آورد]. افلاطون مدعی است که مردم یونان داور اندیشمندی نیستند، ولی او در ستایش خود از مردم اسپارت حتی به ستایش ایرانیان که

دشمن همه یونانیان‌اند می‌پردازد... (یازدهم ۱۱۱-۱۱۴، ص ۸۸-۹۲).

۴۷- افلاطون در اثر خود فیلبوس (Philebos) می‌نویسد: «خواستن لذت بدترین هوس‌هاست...»، ولی همین افلاطون در کتاب هشتم دولت به موضوعی اشاره می‌کند که پیروان مشرب اپیکور^۱ بارها بدان پرداخته‌اند. او می‌نویسد: «از خواست‌ها برخی طبیعی و ناگزیرند، برخی طبیعی و گزیرپذیر و برخی نه طبیعی و نه ناگزیر». او سپس توضیح می‌دهد: «خواستن خوراک برای نگهداشت تندرستی و نیک‌حالی ما، یعنی خواستن نان و خورشت‌ها طبیعی و ناگزیر است... ولی خواستن بیشتر از اندازه آن و خوردنی‌های دیگر و گوناگون، هم به تن و هم به روان زیان می‌رساند...» ولی برخلاف افلاطون، هراکلاید (Herakleides)^۲ در اثر خود درباره لذت می‌نویسد: فرامانروایان و پادشاهان بر همه خواست‌ها دسترسی دارند. آنان همه خواست‌ها را آزموده و چشیده و لذت را از هر چیز دیگر برتر گرفته‌اند. زیرا آن شادی که از لذت برمی‌خیزد، حالی عالی‌تر دارد. برای مثال، همه کسانی که ارزش لذت را می‌دانند و تجمل را برمی‌گزینند، مردمانی خودآگاه و برخوردار از بزرگی‌اند، همچون پارسی‌ها و مادی‌ها. در میان آنها، خلاف همه مردمان دیگر، یک زندگی پر تجمل از هرچیز پسندیده‌تر است و در عین حال آنها در میان مردم غیریونانی برآستی دلیرترین و خودآگاه‌ترین مردمان‌اند. در حقیقت، لذت و تجمل از ویژگی‌های مردمان آزاد است^۳، زیرا که این دو، روان آدمی را اوج و گسترش می‌دهند. برعکس، تحمل یک زندگی پر از رنج، سرنوشت بندگان و اقوام پست است^۴ و از این‌رو همه هستی آنها مرز گرفته و تنگ، بسته و بی‌روزن است. شهر آتن تا زمانی که از یک زندگی درخشان برخوردار بود، مهمترین شهر بود و مردمی^۵ خودآگاه پدید آورد. آنها جامه‌های ارغوانی و پیراهن‌های رنگین

می‌پوشیدند، گیسوان خود را گره می‌زدند و بر پیشانی خود سربندهای زرین می‌بستند. بندگان به دنبال آنها نشیمن‌های تاشدنی می‌بردند تا نیاز نشستن به دست اتفاق نیفتد. آری، این چنین بود آن نسل یونانی که در جنگ ماراثن^۶ پیروز شد و به تنهایی سراسر آسیای کوچک را به زانو درآورد. همچنین کسانی که از روح بزرگ برخوردارند و به سبب دانایی خود نامبردار گشته‌اند، شادی برخاسته از لذت را بزرگترین خواسته می‌دانند. سیمینید (Simonides)^۷ می‌گوید:

کدام زندگی یا کدام فرمانروایی به جُستن آن می‌ارزد
اگر از لذت^۸ تهی باشد؟

حتی زندگی خدایان نیز بی‌لذت کشی ندارد.

(دوازدهم ۴-۵، ص ۹۹-۱۰۰)

۴۸- در میان همهٔ مردمان نخست ایرانیان بودند که به سبب شیوهٔ زندگی پرتجمل خود شهرت یافتند. پادشاهان آنها زمستانها را در شوش و تابستان‌ها را در اکباتان می‌گذراندند. به عقیدهٔ آریستوبول (Aristobulos)^۱ و خارس میتلنی^۲ شوش نام خود را وامدار زیبایی مناظر آن است، زیرا در زبان مردم یونان Sūson به معنی «سوسن» است.^۳ باری، شاهان ایران پاییز را در تخت‌جمشید و بازماندهٔ سال را در بابل به سر می‌بردند. همچنین پادشاهان پارت بهار را در ری، زمستان را در بابل می‌گذراندند... بازماندهٔ سال را [چنین است در اصل]. کلاهی که شاهان ایران بر سر می‌نهادند^۴ برای این نبود که شادمانی از یک زندگی پرلذت را پنهان کند. زیرا، چنانکه دینن^۵ می‌نویسد: «آنها موی را با مُر^۶ و آنچه آنان لابییز (Lábyzos)^۷ می‌نامند چرب می‌کردند. لابییز بوی خوشی پراکنده می‌کند و ارج بیشتری از مُر دارد. پادشاه هرگاه می‌خواست بر اسب نشیند، نه بر زین می‌جست

— با آنکه بلندی آن از زمین چندان نیست —، و نه کسی با دست به او یاری می‌رسانید، بلکه همیشه برای او یک چارپایه زر می‌گذاشتند و پادشاه پای بر آن می‌نهاد و بر اسب سوار می‌شد. چارپایه‌دار پادشاه برای انجام همین وظیفه همیشه در نزدیکی او بود.^۹ چنانکه هراکلاید (Herakleides) در کتاب یکم پرسیکا گزارش کرده است: «در شبستان پادشاه سیصد زن بود. این زنان روزها می‌خوانیدند تا شب‌ها بتوانند بیدار بمانند. آنها تا پاسی از شب گذشته در زیر پرتو مشعل‌ها آواز می‌خواندند و رود^{۱۰} می‌نواختند. پادشاه دارای کنیزکانی نیز هست... [چنین است در اصل] پادشاه از سراسر کاخ «سیب‌داران» می‌گذشت. اینها نگهبانان شخص پادشاه و همه از پارسیان بودند. این نگهبانان در ته دسته نیزه خود یک سیب زرین داشتند و شمار آنها هزار تن بود که آنها را بر معیار نژاد و خدمات از میان ده هزار تن که «جاودانان» نام داشتند برگزیده بودند.^{۱۱} پادشاه از کاخ این نگهبانان پیاده می‌گذشت، از راهی که بر زمین آن گستردنی‌های ارغوانی بافت سارد^{۱۲} افکنده بودند و جز پادشاه هیچکس دیگر اجازه پانهادن بر آن نداشت. هنگامی که پادشاه به بخش پایانی کاخ می‌رسید، در ارايه خود و یا گاه بر اسب سوار می‌شد. پادشاه را بیرون از کاخ هیچگاه پیاده نمی‌دیدند. هنگامیکه پادشاه به شکار می‌رفت کنیزکان را نیز با خود می‌برد. تختی که پادشاه هنگام بررسی کارهای کشور بر آن می‌نشست از زر بود. در پیرامون این تخت چهار ستون از زر و گوه‌ر نشان ساخته بودند که بر سر آن یک پارچه رنگین افکنده شده بود» کلتارخ (Klearchos)^{۱۳} در کتاب چهارم زندگی‌نامه بزرگان نخست گسترش تجمل در زمان مادی‌ها را شرح می‌دهد و اینکه آنها در گذر این تحول بسیاری از همسایگان خود را اخته کردند.^{۱۴} او سپس می‌افزاید: رسم برگماشتن «سیب‌داران» از مادی‌ها به میان پارسیان رفت. آنها با این کار نه تنها ستمی را که از پارسیان

بر آنها رفته بود پاسخ دادند، بلکه با گسترش تجمل در میان نگهبانان نشان دادند که به علت دوری از مردی تا چه اندازه سقوط کرده بودند. زیرا تجمل بی‌اندازه و بیرون از تدبیر حتی از سربازان نیزه‌دار نیز ولگردان گدا می‌سازد. کلئارخ سپس می‌نویسد: «کسانی که برای پادشاه خوردنی لذیذی پدید می‌آوردند، پاداش می‌یافتند...»^{۱۴} خارس میتیلنی در کتاب پنجم تاریخ اسکندر^{۱۵} می‌نویسد: «پادشاهان ایران در گسترش تجمل تا آنجا پیش رفتند که در یکسوی نیمکت پادشاه اطاقکی به گنجایش پنج نیمکت بود که در آن پنج هزار تالان زر نهاده بودند و آن را «بالش پادشاه» می‌نامیدند و در آن سوی دیگر نیمکت، اطاقکی به گنجایش سه نیمکت بود که در آن سه هزار تالان نقره نهاده بودند و آن را «زیرپایی پادشاه» می‌گفتند. در اطاق خواب پادشاه در پشت تختخواب او یک درخت رَز از زَر، آراسته به گوهر دیده می‌شد»^{۱۶}. چنانکه آمینتاس (Amyntas)^{۱۷} گزارش کرده است، از این رَز خوشه‌هایی آویزان بود که دانه‌های انگور آن را از گرانبهاترین گوهرها ساخته بودند. کمی دورتر از این درخت نیم‌کوزه‌ای^{۱۸} از زر کار تئودور (Theodoros)^{۱۹} از مردم سامُس (Samos)^{۲۰} دیده می‌شد. آگاکل (Agathakles)^{۲۱} می‌نویسد: پارسی‌ها چشمه‌آبی نیز داشتند که آن را آب زرین می‌نامیدند. سرچشمه این آب دارای هفتاد چشمه بود^{۲۲}. از این آب تنها پادشاه و پسر مهتر او می‌نوشیدند و اگر کس دیگری از آن چشمه آب برمی‌داشت مجازات او مرگ بود. گزنفون در کتاب هشتم پرورش کوروش می‌نویسد: «ایرانیان در آن زمان نخست در پرورش از پارسی‌ها پیروی می‌کردند و در گزینش جامه و دیگر ساز و برگ پرتجمل زندگی از مادی‌ها. ولی اکنون از آن شیوه ساده زندگی که از پارسی‌ها آموخته بودند رفته‌رفته کناره می‌گیرند و به تن‌آسانی و آسایش‌جویی مادی روی می‌آورند. آنها همچنین بسیار نازپروده شده‌اند. زیرا، تنها به اینکه در

تخت‌خواب خود تشکی نرم بیاندازند بس نمی‌کنند، بلکه پایه تخت و نیمکت را نیز بر فرش می‌نهند تا فرش از رسیدن سختی زمین به تن آنها جلوگیری کند.^{۲۳} دیگر اینکه خوراک‌های پیشین از خوان آنها رخت بر بسته‌اند و بجای آن پی‌درپی خوراک‌ها و خورشت‌های نو پدید می‌آورند و حتی کسانی دارند که کارشان پدید آوردن خوراک‌های نو است. همچنین در زمستان بدین بس نمی‌کنند که سر و تن و پای خود را گرم ببوشانند، بلکه برای پوشش سرانگشتان خود نیز دستکش‌های گرم دارند و نیز روکش برای زخم انگشت. در تابستان نیز بسنده نیست که از گرما به زیر سایه درختی یا صخره‌ای پناه برند، بلکه هر کجا نشینند پرستاران بر سر آنها سایبان می‌زنند. گزنفون درباره ایرانیان همچنین می‌نویسد: «امروزه تشک‌هایی که ایرانیان بر پشت اسب خود می‌اندازند، حتی بیشتر از تشک‌های خوابگاه آنهاست. زیرا آنچه برای آنها اهمیت دارد راحت نشستن است، نه سواری. دربان‌ها، نانوایان، آشپزها، ساقی‌ها، خدمتکاران برای چیدن و برچیدن خوان، پرستاران برای به تخت‌خواب بردن و از خواب بیدار کردن، آرایشگران برای روغن مالیدن و مشتمال دادن و کسان دیگری برای کارهای دیگر...»^{۲۴} [چنین است در اصل]. (دوازدهم ۸-۱۰، ص ۱۰۲-۱۰۵).

۴۹- مردم کرْتَن (Kroton)^۱ نیز به گزارش تیمایوس (Timaios)^۲ پس از پیروزی بر سیبار^۳ گرفتار تجمل و لذت‌جویی شدند. فرمانروای آنها با یک بالاپوش ارغوانی و تاج‌گلی بر سر و موزه سفیدی در پا در شهر می‌گشت. ولی کسان دیگری می‌گویند که علت این کار او از تجمل‌دوستی نبود، بلکه این کار را به دستور دِمُکد (Demokedes) می‌کرد. این پزشک از مردم کرْتَن بود و زندگی را در دربار پلیکرات (Polykrates) فرمانروای خودکام سامُس (Samos)^۴ می‌گذراند.

پس از آنکه پلیکرات در جنگ ساتراپ ایران اُریِت (Oroites) کشته شد، دمکد دستگیر گردید و او را نزد شاه بزرگ بردند. دمکد توانست اُتسا را که زن داریوش و دختر کوروش بود از دردی که در سینه داشت درمان کند،^۵ اُتسا^۶ به پاداش به او اجازه داد که به یونان رود، ولی به شرطی که دوباره بازگردد. دمکد به کرتن بازگشت، ولی چون خواست در آنجا بماند، یکی از کارداران ایرانی او را بدین بهانه که او بنده شاه بزرگ است دستگیر کرد. مردم کرتن شورش کردند و دمکد را از بند رها ساختند و در این گیرودار جامه‌های آن کاردار ایرانی را از تن او درآوردند و به خدمتکار رئیس شورای شهر دادند. از آن زمان این خدمتکار آن جامه‌ها را می‌پوشید و همراه خواجه خود در روز هفتم هر ماه به گرد منابر پرستشگاه‌ها می‌گشت، البته نه به سبب دلبستگی به تجمل، بلکه به قصد توهین کردن به ایرانیان (دوازدهم ۲۲، ص ۱۱۴-۱۱۵).

۵۰- دمکریِت (Demokritos) از مردم اِفِس (Ephesos)^۱ در کتاب یکم اثر خود درباره پرستشگاه اِفِس شرحی از تجمل مردم این شهر و جامه‌های خوشرنگ آنها داده است. او از جمله می‌نویسد: «جامه مردم یونیه^۲ به رنگ‌های بنفش، ارغوانی و زعفرانی است که به شکل مستطیل بافته شده و کناره بالا و پایین آن را با نگاره جانوران زینت داده‌اند. برخی از مردم نیز پوشاک‌هایی به رنگ‌های سیبی، ارغوانی و سفید دارند و برخی بالاپوش‌های ایرانی به رنگ سرخ سیر و همچنین جامه‌های بلند (Kalasíreis) بافت کُریِنث (Korinthos)^۳ به رنگ ارغوانی یا بنفش یا سنبلی می‌پوشند. رنگ‌های آتشی و دریایی نیز می‌توان یافت، ولی Kalasireis^۴ های اصیل ایرانی از همه جامه‌های دیگر زیباترند. همچنین گاه پوشاک‌هایی که آنها را Aktaiai^۵ می‌نامند دیده می‌شود و اینها گرانبهاترین

بالاپوش‌های ایرانی‌اند. این بالاپوش‌ها بسیار ریزبافت‌اند تا سبک و پردوام باشند و زرریزه‌کاری هم شده‌اند. زرریزه‌ها را در میانهٔ جامه با نخ ارغوانی به بخش درونی جامه دوخته‌اند [پارچهٔ زربافت؟]. (دوازدهم ۲۹، ص ۱۱۹-۱۲۰).

۵۱- کریتیاس (Kritias)^۱ می‌نویسد: در میان یونانیان مردم تسالی از جهت خوراک و جامه گزافه‌کارتر (افراطی‌تر) بودند و همین موضوع سبب شد که آنها ایرانیان را بر یونانیان برانگیزند، چون می‌خواستند تجمل و شکوه آنها را تقلید کنند.^۲ (دوازدهم ۳۳، ص ۱۲۲).

۵۲- دربارهٔ رواج تجمل در میان برخی اقوام و در برخی شهرها مطالب چندی گفته شد. دربارهٔ تجمل‌پرستی اشخاص نیز سخنانی شنیده‌ام. کتزیاس در کتاب سوم پرسیکا می‌نویسد: همهٔ فرمانروایان آسیا دنبال اسراف بودند، ولی نینیاس پسر نینس و سمیرامیس در این کار از همه درگذرانده بود. این نینیاس را از آنجا که همیشه در کاخ به سر می‌برد و در کار لذت‌خواری بود، هیچکس به چشم ندیده بود، مگر خواجهگان و زنان او. به همین گونه بود سارداناپال که برخی او را پسر اناکینداراکس (Anakyndaraxes)^۱ و برخی او را پسر اناباراکسار (Anabaraxares) می‌دانند. به هر روی، سردار این سارداناپال مردی از مردم ماد بود به نام ارباک (Arbakes)^۲ و آرزو داشت که یکبار پادشاه را به چشم ببیند. تا اینکه او سرانجام پس از کوشش بسیار به یاری یکی از خواجهگان به نام اسپارامایتس (Sparameizos) موافقت پادشاه را بدست آورد. هنگامی که سردار مادی از پادشاه بار یافت، به چشم خود چنین دید: پادشاه که به رخسار او یک رنگ سفید سربی مالیده و او را مانند زنان بزرگ کرده بودند با کنیزکان خود نشسته و پشم شانه

می‌کرد. پادشاه در میان زنان نشسته و پاهایش را بالا گذاشته بود. ابروهایش را وسمه کشانده، زیر چشمش را خط کشانده، بر او جامهٔ زنان پوشانده، ریشش را از ته تیغ انداخته و تنش را با سنگ پا مالیده بودند. او از شیر سفیدتر بود. باری، هنگامیکه پادشاه نگاهش را به ارباک انداخت و مژه‌هایش را روی سفیدی چشمش سُر داد، سردار مادی ارباک، چنانکه بسیاری، از جمله دوریس (Duris)^۲ گزارش کرده‌اند، از اینکه چنین کسی باید بر آنها فرمان راند، چنان خشمگین شد که زخمی بر پادشاه زد و او را از پای درآورد. ولی کتزیاس به گونهٔ دیگری روایت کرده است. به گزارش او، پادشاه سپاهی فراهم آورد و به جنگ ارباک پرداخت و از او شکست خورد و از پس آن، کاخ خود را آتش زد و در آتش جان سپرد.^۴ در این باره چنین گزارش کرده‌اند که به فرمان او هیزمی به بلندی چهار پلثرون (Plethron)^۵ بر هم انباشتند و سپس صد و پنجاه نیمکت زر و میزهای بسیاری که آنها هم از زر بود بر آن تودهٔ هیزم افزودند. بر سر هیزم‌ها اطاقی به درازی صد پاهو ساختند و در آن نیمکت‌هایی نهادند. پس از این کارها پادشاه و زنش بر نیمکتی خوابیدند و زنان دیگر بر نیمکت‌های دیگر. سه پسر و دو دختر خود را پیش از آن، هنگامیکه خطر را نزدیک دیده بود با سه هزار تالان زر به شهر نیئس (نینوا)^۶ به نزد پادشاه آنجا فرستاده بود. سر اطاق چوبی را با الوارهای سنگین پوشانده بودند و پیرامون اطاق را نیز با چوب‌های ستبر گرفته بودند، چنانکه از آن اطاق دیگر هیچ راه گریزی نبود. روی این چوب‌ها ده میلیون تالان زر، صد میلیون تالان نقره، بالاپوش‌ها، رواندازهای ارغوانی و همه‌گونه جامه‌های دیگر نهاده بودند. سپس به فرمان پادشاه هیزم را آتش زدند و آن تودهٔ هیزم پانزده روز تمام می‌سوخت. مردمان که آن آتش را دیدند، نخست گمان بردند که پادشاه آیین قربانی برپا کرده است، زیرا جز خواجهگان کسی دیگر از قصد پادشاه آگاه

نبود. باری، بدینسان سارداناپال برای خود لذت خارق‌العاده‌ای پدید آورد و به پایان باشکوهی دست یافت. کلتارخ (Klearchos)^۸ دربارهٔ پادشاه ایران می‌نویسد: «هرکس که برای او خوراک خوشمزه‌ای پدید آورد، پاداش می‌گیرد... [چنین است در اصل] به دور از خردمندی، و این گویا همان «خوراک لذیذ زیوس» یا خوراک پادشاه باشد»^۹. زیرا که بر گور سارداناپال نوشته است: سارداناپال پسر اناکینداراکس تنها در یک روز شهرهای آنخیال (Anchiale) و ترسوس (Tarsos)^{۱۰} را ساخت، ولی اکنون مرده است. آمنتیان (Amyntianos)^{۱۱} در کتاب سوم اردوگاه سفر می‌نویسد: در نینوا تپهٔ بلندی بود که کوروش آن را هنگام محاصره کردن دیوار شهر نابود کرد^{۱۲} و می‌گویند در آنجا آرامگاه سارداناپال پادشاه نینوا بود. در آن تپه بر ستونی سنگی نوشته‌ای به خط کلدانی^{۱۳} بود که متن آن را خویریل (Choiril)^{۱۴} ترجمه کرده و به شعر درآورده بود. متن آن چنین است: «من شاه فرمانروایی بودم و هر روز تا فرو رفتن خورشید می‌خوردم، می‌نوشیدم و عشق می‌ورزیدم، چون می‌دانستم که زندگی کوتاه است و با خود بسی دگرگونی‌ها و بسی درد و رنج‌ها می‌آورد و سرانجام آنچه گرد کرده‌ایم برای دیگران می‌گذاریم و می‌رویم. از این‌رو روزی را بی‌لذت به سر نبردم». ولی کلاپتارخ (Kleitarchos)^{۱۵} در کتاب چهارم تاریخ/سکندر می‌نویسد: «سارداناپال در کهنسالی پس از نابودی آشور درگذشت». از سوی دیگر، آریستوبول (Aristobulos)^{۱۶} می‌نویسد: «اسکندر هنگام لشکرکشی به ایران در آنخیال که سارداناپال ساخته بود اردو زد. در نزدیکی آنجا گور سارداناپال بود که بر آن تندیزی دیده می‌شد که انگشتان دست راست را بر یکدیگر نهاده بود، چنانکه گویی در حال بشکن زدن است. بر این تندیس به خط آشوری نوشته بود: «سارداناپال پسر اناکینداراکس تنها در یک روز شهرهای آنخیال و ترسوس را

ساخت. بخور، بنوش و شاد باش که هر کار دیگر بی‌ارزش است.» چنین می‌نماید که بشکن زدن تندیس به همین گفته کنایه دارد. ولی تنها سارداناپال نبود که خود را به سبب افراط نابود کرد، بلکه آندروکت (Androkottos) از مردم فریگیه (Phrygi)^{۱۶} نیز چنانکه مناسئاس (Mnaseas)^{۱۷} در کتاب سوم اثر خود/روپا گزارش کرده است، نمونه دیگری بود. این مرد جامه‌های رنگین می‌پوشید و به خود از زنان نیز بیشتر زیور می‌بست. کلئارخ در کتاب پنجم زندگی‌نامه مردان بزرگ می‌نویسد که زاگاریس (Sagaris) از مردم ماریاندین (Mariandyn) حتی در زمان بزرگسالی دایه‌اش خوراک را می‌جوید و در دهان او می‌گذاشت تا او دیگر رنج جویدن به خود ندهد و چنانکه گزارش کرده‌اند، او از تنبلی دستش را پایین‌تر از نافش نبرده بود^{۱۸}. ... کتزیاس گزارش کرده است که آنار (Annaros) کاردار شاه بزرگ در بابل، جامه زنان می‌پوشید و به خود زیور زنان می‌بست و با آنکه خود بنده پادشاه بود، هنگام خوراک صد و پنجاه کنیز در نزد او بودند. این زنان در حالیکه او سرگرم خوردن بود، برای او بربط می‌نواختند و آواز می‌خواندند. فینیکس (Phoinix)^{۱۹} از مردم کلَفَن^{۲۰} درباره نینس سروده است:

چنانکه شنیدم، بیگانه‌ای بود از آشور،

به نام نینس^{۲۱} که یک دریا زر داشت،

تالان‌های او بیشتر از شن‌های کرانه خزر بود.

او به هیچ ستاره‌ای نمی‌نگریست، و اگر می‌نگریست پرسشی نمی‌کرد^{۲۲}،

او پیش مغان آتش مقدس را شعله‌ور نمی‌ساخت،

چنانکه آیین بود، با برسم باژ نمی‌خواند^{۲۳}،

آن مرد نه سخندان بود و نه داور،

او نمی‌آموخت، نه با مردم سخن گفتن را و نه دانش شمردن را،

ولی در خوردن و نوشیدن هم‌تا نداشت،
 همچنین در عشق‌ورزی، و دیگر هرچه بود هیچ بود.
 هنگامی که این مرد خوب درگذشت نکته‌نغزی از خود به یادگار گذاشت،
 در آنجایی که اکنون نینس خفته است، گور او گزارش می‌کند:
 «بشنوید ای مردم، خواه از آشور هستید یا از ماد،
 خواه از گِراکس^{۲۴} یا هندوی^{۲۵} با گیسوان بلند،
 و یا از آن سوی دریاها، من فاش می‌سازم، هرچه باداباد:
 من، نینس، زمانی دمی بودم،
 و اکنون هیچم، بلکه مشی خاکم در اینجا،
 آنچه دارم، آنست که خوردم و خواندم و عشق ورزیدم.
 خواسته را دشمن برد، بر باد رفت، نابود شد،
 انسان که پرستاران جشن شراب بُزِ نر را^{۲۶}
 آری، اکنون من رفته‌ام و در کشور مردگان^{۲۷} نه زر دارم،
 نه اسب و نه گردونه‌نقره‌ای با خود برده‌ام،
 من اینجا خفته‌ام، مشی خاکستر،
 آری من، کسی که زمانی تاج بر سر داشت.»^{۲۸}

(دوازدهم ۳۸-۴۰، ص ۱۲۴-۱۲۸)

۵۳- الکیبیاد (Alkibiades)^۱ شیوه‌زندگی ایرانی را از پاوزانیاس (Pausanias)^۲ گرفته بود و فربنس (Pharnabazos)^۳ رفت و آمد داشت. او جامعه ایرانی می‌پوشید و زبان پارسی آموخت، چنانکه پیش از او ثمیستکل (Themistokles)^۴ نیز آموخته بود. دوریس^۵ در کتاب بیست و دوم تاریخ می‌نویسد: «پاوزانیاس شاه

اسپارت جامه سنتی اسپارت به نام Tribōn را کنار گذاشت و جامه ایرانی پوشید... همچنین اسکندر هنگامی که به فرمانروایی آسیای کوچک رسید جامه ایرانی پوشید.» (دوازدهم ۴۹-۵۰، ص ۱۳۴-۱۳۵).

۵۴- افیپ (Ephippos) از مردم اُلینت (Olynthos)^۱ در اثر خود درباره پایان هفایستین و اسکندر در توصیف تجمل اسکندر می‌نویسد: برای اسکندر در باغ یک تخت زر و یک نیمکت پایه‌نقره‌ای گذاشته بودند که هرگاه اسکندر با همراهان نزدیک خود رای می‌زد در آنجا می‌نشست. نیکبوله (Nikobule)^۲ می‌نویسد: هنگامی که اسکندر بر خوان می‌نشست هنرمندان بسیاری برای شادی او هنرنمایی می‌کردند و هنگام شام، خود اسکندر پرده‌ای از نمایش/ندرمند/ (Andromeda)^۳ اثر افیپ (Ephippos)^۴ را از بر می‌خواند و بازی می‌کرد و پس از آن با هوس بسیار به نوشیدن باده ناب (بی‌آب) می‌نشست و دیگران را نیز به نوشیدن آن فرا می‌خواند. افیپ همچنین می‌نویسد: «اسکندر هنگام خوان بالاپوش مقدس می‌پوشید. این بالاپوش گاه به رنگ ارغوانی و نیزه آمون^۵ بود با کفش و شاخی مانند او، و گاهی جامه آرتمیس (Artemis)^۶ و اغلب با جامه ایرانی بر گردونه سوار می‌شد و کمان و نیزه کوتاه شکار را بر شانه می‌آویخت. گاه نیز پوشاک او مانند هرمس (Hermos)^۷ بود. برای مناسبت‌های دیگر و تن‌پوش هر روزه یک بالاپوش ارغوانی و یک زیرجامه سفید و ارغوانی و یک کلاه لبه‌پهن با دیهیم پادشاهی در بر می‌کرد. هنگام گذراندن با دیگران کفش می‌بندد به پا، کلاه سفری بر سر و دستواره کریکاین (Kerykeion)^۸ در دست داشت. و نیز اغلب مانند هرکول پوست شیری بر دوش می‌افکند و گریزی در دست می‌گرفت. اسکندر در هر کجا می‌نشست، زمین آنجا را با روغن خوشبوی گرانبها و شراب خوشبو نم

می‌زدند^۹ و در آنجا بخور دود می‌کردند. حاضران همه از ترس او خاموش بودند، زیرا کارهای اسکندر پیش‌بینی‌پذیر نبود و زود به کشتن کسی فرمان می‌داد...»
 خارس میتلنی^{۱۰} در کتاب دهم تاریخ/اسکندر می‌نویسد: «اسکندر پس از آنکه داریوش را دستگیر کرد^{۱۱}، یک جشن عروسی همگانی برای خود و دوستان خود گرفت^{۱۲}. به دستور او در سراپرده‌ای نودویک حجله عروسی ساختند که در آن برای صدنیمکت جا بود. پایه هر نیمکتی از نقره و به بهای بیست مین بود و بر هریک از آنها یک جامه عروسی افکنده بودند. نیمکت خود او دارای پایه زر بود. در آن جشن اسکندر و آن دامادهای دیگر بر نیمکت‌ها روی هم نشستند. از دیگر سپاهیان او، از سواره و پیاده و دریانورد و نیز از فرستادگان و بیگانگانی که در آن روزها اتفاقاً در نزد او بودند در کاخ پذیرایی کردند. سراپرده عروسی بسیار باشکوه و پرهزینه ساخته شده بود. بر دیواره‌های سراپرده چیزهای پربها و پارچه‌های کتانی آویزان بود. زمین آن را با فرش‌های زربافت ارغوانی و سرخ پوشانده بودند. برای آنکه سراپرده استوار باشد، زیر آسمانه آن تیرهایی به درازای بیست گز زده بودند، همه زرپوشی و نقره‌پوشی و گوهرنشان. در درون سراپرده پرده‌های گرانبها با نگاره‌های زردوزی شده جانوران و چوب‌پرده‌های زرپوشی و نقره‌پوشی شده آویزان بود. پیرامون سراپرده زمینی به مسافت چهار استادیون^{۱۳} بود. جشن با نواختن شیپور آغاز شد. هنگام هر قربانی نیز شیپور می‌زدند. این جشن پنج روز تمام زمان برد و هزینه برگزاری آن را یونانیان و مردم دیگر بر دوش گرفتند. چشمه‌بازی بازیگران هندی و هنرمندان دیگر از کشورهای دیگر و هنر نوازندگان و خوانندگان و بازیکنان بسیار شگفت‌انگیز بود...^{۱۴} حلقه‌های گل که فرستادگان کشورها و کسان دیگر فرستاده بودند پنجاه هزار تالان^{۱۵} ارزش داشت». پلیکلایت (Polyklaitos)^{۱۶} از مردم لاریسا (Larisa)^{۱۷} در کتاب هشتم

تاریخ خود می‌نویسد: اسکندر آن شب را بر نیمکت زر خوابید و سرنا نوازان زن و مرد پی در پی پیش او می‌رفتند و اسکندر با آنها تا سپیده‌دم به باده‌نوشی گذراند. کلئارخ (Klearchos)^{۱۸} در اثر خود زندگی‌نامه‌ها درباره داریوش، پس از آنکه از اسکندر شکست خورد، می‌نویسد: «شاه ایران به هرکس که برای او لذتی نو پدید آورد جایزه می‌داد و با این کار سبب شد که کشور او در چنگ هوس‌بازی‌ها و خوشگذرانی‌ها افتاد. ولی او زمانی به آسیب هوس‌رانی پی برد که خود را به نابودی کشانده و دستوار فرمانروایی را به دیگران سپرده بود.» فیلارخ (Phylarchos)^{۱۹} در کتاب بیست و سوم تاریخ خود و آگاثارخید (Agatharchides)^{۲۰} در کتاب دهم درباره آسیا می‌نویسند: همراهان نزدیک اسکندر در ناز و نعمت می‌گذراندند. یکی از آنها به نام آگن (Agnon) موزه‌ای برپا داشت که سرمیخ‌های آن از زر بود. یک تن دیگر به نام کلایت (Kleitros) که به «سفید» شهرت داشت، هنگام پذیرفتن کسانی که برای انجام کارهای دولتی پیش او می‌رفتند، بر روی یک فرش ارغوانی بالا و پایین می‌رفت. برای دو تن از ورزشکاران همیشه چادر می‌بردند و زمینی به درازای یک استادیون را چادر می‌زدند، یعنی آنجا را با بهم پیوستن چادرها می‌پوشاندند تا آن دو ورزشکار تمرین خود را در زیر چادرها انجام دهند. همچنین برای شن ریختن بر زمین میدان ورزش با ستورهای بسیاری شن‌کشی می‌کردند. برای دو تن دیگر که دلبسته شکار بودند، تور شکار به درازای صد استادیون بافته بودند تا جانوران را نخست در چنبر آورند و سپس شکار کنند. فیلارخ می‌نویسد: آن چنار زر و آن رز زر با خوشه‌های زمرددانه و آراسته به یاکند هند و دیگر گوهرها که شاهان ایران هنگام پرداختن به کارهای کشور در زیر آنها می‌نشستند، در برابر آنچه که هر روزه در دربار اسکندر هزینه می‌شد نمودی نداشت. زیرا سرپرده اسکندر برای

صدنیمکت جا داشت و آن سراپرده با پانصد تیرِ زرپوش برپا شده بود. بر آسمانه سراپرده نگاره آسمان را به زر و بسیار باشکوه کشیده بودند. درون سراپرده، در نخستین رده پانصد «سیب‌دار»^{۲۰} در جامه‌های رسمی به رنگهای ارغوانی و زرد سیبی ایستاده بودند. در رده دیگر هزار کماندار با جامه‌هایی برخی به رنگ سرخ آتشین، برخی به رنگ سرخ شنگرفی و بسیاری به رنگ آبی سیر جای داشتند و در سر این گروه پانصد سرباز مقدونی با سپرهای زرین دیده می‌شد. در میانه سراپرده، اسکندر بر تخت زر نشسته و فرمان می‌داد و نگهبانان در پیرامون او پاس می‌دادند. در بیرون سراپرده فیل‌بانان و هزار سرباز مقدونی در جامه مقدونی و ده هزار ایرانی ایستاده بودند. همچنین پانصد تن دیگر جامه ارغوانی بر تن داشتند و این جامه را اسکندر به نشان افتخار و سرافرازی بدانها داده بود... اسکندر به شهرهای یونیه و خیوس^{۲۱} نوشته بود که برای او پارچه‌های رنگ ارغوانی^{۲۲} بفرستند، زیرا می‌خواست جامه همه سپاه خود را از این پارچه تهیه کند^{۲۳} ... (دوازدهم ۵۳-۵۵، ص ۱۳۷-۱۴۱).

۵۵- پلیارخ (Polyarchos)^۱ می‌نویسد: «... اگر از سرشت انسانی آنچه‌ان که هست پیروی کنیم، به ما می‌گوید که باید به دنبال لذت رفت و این روش کسانی است که از خرد بهره‌مندند. ولی وارون آن رفتار کردن و بر هوس‌ها پیروز شدن، نه کار مردم خردمند است، نه مردم خوشبخت و نه کسانی که می‌دانند که سرشت آدمی چگونه است. بهترین دلیل بر درستی این سخن این است که همه مردم اگر به امکانات بزرگ دست یابند، به لذت‌های مادی روی می‌آورند و بدین باور می‌رسند که لذت همان هدف آزادی است. ولی کسانی که از چنین امکانات و دستگاهی برخوردار نیستند، به هوس‌ها نیز ارزش کمتری می‌دهند. برای مثال

می‌توان به پادشاهان ایران و هرکس دیگری که دست کم فرمانروایی قابل ذکری دارد اشاره کرد. در گذشته پادشاهان لیدی و ماد و پیش از آنها آشور چنین می‌زیستند. برای آنها هیچ لذتی نایاب نبود، بلکه چنانکه گزارش کرده‌اند، شاهان ایران حتی برای کسانی که لذت نوبی پدید می‌آوردند جایزه گذاشته بودند، و البته حق داشتند. زیرا خوی آدمی از لذت‌های چشیده زود سیر می‌گردد، هرچند بهترین لذت‌ها باشند. و از آنجایی که لذت نو ارج لذت را بالاتر می‌برد، نباید نو بودن لذت را کم‌بها گرفت، بلکه باید بدان اهمیت داد. از اینجاست که خوراک‌ها و شیرینی‌های بسیاری پدید آمدند، و نیز بخورها، بوهای خوش، پارچه‌ها، گستردنی‌ها، جام‌ها و دیگر افزار مصرفی. زیرا همه اینها در ما گونه‌ای احساس هوس پدید می‌آورند، البته به شرط آنکه به پسند ما باشند. چنین می‌نماید که زر و سیم و چیزهای دیگری از این دست که هم نایاب‌اند و هم چشم‌نواز و در ساخت آنها هنری ویژه بکار رفته است همین احساس هوس را پدید می‌آورند.^۱ پلینرخ، پس از آنکه شرح می‌دهد که برای آسایش شاه ایران چه کوشش‌هایی می‌کردند، پرستاران او چند تن و چگونه بودند، نیازهای او زمانی که به عشق‌ورزی می‌پرداخت چه بودند، بوهای خوشی که برای پوست او مصرف می‌کردند، ظاهر زیبای پادشاه، رفتار اجتماعی او، سرگرمی‌هایی که برای چشم و گوش او ساخته بودند و دیگر و دیگر، سپس به این نتیجه می‌رسد که شاه ایران را باید خوشبخت‌ترین کس در میان زندگان این روزگار دانست، زیرا بیشترین و بهترین لذت‌ها در دسترس اوست.^۲ پس از او، و آنهم با فاصله بسیار، باید از فرمانروایان ما نام برد. چون شاه ایران فرمانروای سراسر آسیا بود، در حالیکه گنج دیونسیسی (Dionysios)^۳ در برابر آن براستی ناچیز است. از این‌رو پادشاهان ایران برای رسیدن به یک چنین زندگی از هیچ خطری واهمه نداشتند. برای مثال، مادی‌ها

برای رسیدن به فرمانروایی با پذیرفتن خطرات بزرگ پادشاهی را از آشور دربودند و تنها هدف آنها از این کار چشیدن لذت چیرگی بر آشوری‌ها بود. سپس پارسی‌ها برای رسیدن به همین هدف بر مادی‌ها شوریدند. این کارها همه کوشش برای رسیدن به لذت مادی است. ولی قانون‌گذاران خواستند که آدمیان را با یکدیگر برابر سازند و هیچ شهروندی در تجمل و ریخت و پاش زندگی نکند. از این‌رو آنها الگوی یک رفتار اخلاقی را پدید آوردند. آنها برای پیمان‌ها و چیزهای دیگر قواعد و قوانینی که جامعه و دولت بدان نیاز داشت به تصویب رسانیدند و همچنین برای چگونگی پوشاک و دیگر وسایل و شرایط زندگی قاعده و آیین ساختند تا همسانی و یکسانی را رواج دهند. ولی آنگاه که قانونگذاران به نبرد با پدیده‌آز برخاستند، نخست ستایش دادگری اهمیت بزرگی یافت، چنانکه شاعری در جایی گفته است: «رخسار زرین دادگری» و «چشم زرین دیکه» و حتی واژه دیکه Dike^۴ به معنی «داد» ارجی ایزدگونه یافت... (دوازدهم ۶۴-۶۵، ص ۱۴۹-۱۵۰).

۵۶- پس از آنکه اردشیر به پادشاهی رسید، همه‌گونه امکان و دستگاه برای رفع نیازهای زندگی خود داشت. هنگامیکه او در بستر مرگ خفته بود، پسر بزرگ او از پدر پرسید که آیا او چه کرده بود که توانسته بود سالیان دراز فرمانروایی کند تا پسر نیز همان روش پدر را پیشه گیرد.^۱ اردشیر به پسر چنین پاسخ داد: «من در برابر مردمان و خدایان همیشه فراخور آنها رفتار نمودم». (دوازدهم ۷۱، ص ۱۵۴).

۵۷- دین^۱ در پرسیکا می‌نویسد: در دربار ایران شهبانو باید با شمار بزرگی از

زنان فرعی بسازد، زیرا پادشاه با زن خود مانند یک بنده فروش رفتار می‌کند، ولی آن زنان دیگر نیز شهبانو (بانو بانوان) را مانند یک ایزدبانو ستایش می‌کنند و خود را پیش او بر زمین می‌افکنند (سیزدهم، ۳، ص ۱۶۶).

۵۸- فیلیپ مقدونی^۱ برعکس داریوش که از اسکندر شکست خورد، در لشکرکشی‌ها زنان را با خود نمی‌برد. دیکایارخ (Dikaiarchos)^۲ در کتاب سوم اثر خود درباره زندگی در یونان می‌نویسد: داریوش در جنگ، با آنکه همه چیز دستخوش خطر بود، ۳۶۰ تن از کنیزکان خود را همراه می‌برد. برعکس او فیلیپ در هر جنگی زنی نو می‌گرفت^۳ (سیزدهم، ۵، ص ۱۶۸).

۵۹- دوستان، شما همه می‌دانید که مسبب اصلی جنگ‌های بزرگ زنان بودند. جنگ ترویا بخاطر هلن بود...^۱ حتی، چنانکه کتزیاس گزارش کرده است، لشکرکشی کمبوجیه به مصر بخاطر یک زن بود. زیرا هنگامی که کمبوجیه پی‌برد که زنان مصری در خلوت بهترین زن‌اند، کسی را نزد آماسیس پادشاه مصر فرستاد و یکی از دختران او را به زنی خواست. ولی پادشاه مصر که می‌ترسید کمبوجیه دخترش را زن اصلی خود نکند، بلکه او را در شمار یکی از همخواه‌های خود درآورد، بجای دختر خود، نویتتیس (Neutetis) دختر آپریاس (Aprias) را برای کمبوجیه فرستاد. این آپریاس کسی بود که به علت شکست از مردم کیره نایکا (Kyrenaika)^۲ تاج و تخت مصر را از دست داده بود.^۳ و اما کمبوجیه به نویتتیس^۴ دل بسته شد و از راه او بر آنچه در مصر رخ داده بود آگاهی یافت، تا اینکه نویتتیس از کمبوجیه درخواست کرد که کین پدر او آپریاس را بخواهد و به جنگ مصر لشکر کشد. ولی دینن^۵ در پرسیکا و لیکئاس (Lykeas)^۶ از مردم

ناوکرات (Naukratis) در کتاب سوم تاریخ مصر گزارش دیگری دارند و می‌نویسند: نویتتیس را پادشاه مصر آماسیس به زنی به کوروش داد و این زن مادر کمبوجیه بود و کمبوجیه بخاطر گرفتن کین مادر خود به مصر لشکر کشید^۷ (سیزدهم ۱۰، ص ۱۷۳-۱۷۴).

۶۰- ثئوپمپ (Theopompos)^۱ و همچنین تیمایس (Timaios)^۲ در کتاب هفتم اثر خود گزارش می‌کنند که زمانیکه ایرانیان به یونان لشکر کشیدند، روسپیان^۳ کرینث (Korinth) به پرستشگاه آفرودیت^۴ رفتند و برای رهایی یونان نیایش کردند. سیمنید (Simonides)^۵ در آن زمان این دو بیت را سرود:

اینجا، این زنان برگزیده شدند تا برای یونانیان و شهروندان دلیر
نیایش کنند، ای کیپریس^۶، ای نیروی ایزدی!

زیرا، آفرودیت، آن شکوهمند، هرگز از یاد خود هم نگذرانده است
که ایرانیان با رزم‌افزار خود دژ یونان را به چنگ آورند!

(سیزدهم ۳۲، ص ۱۹۴-۱۹۵).

۶۱- خارس از مردم میتیلنی^۱ در کتاب دهم اثر خود سرگذشت‌هایی از پیرامون/اسکندر می‌نویسد: روی داده است که کسانی که هیچگاه یکدیگر را به چشم ندیده‌اند، در رؤیا یکدیگر را دیده و به هم دل باخته‌اند. خارس سپس چنین روایت می‌کند: «هیستاسپ (Hystaspes) برادر کهری داشت به نام زیرادر (Zariadres) که به گفته مردم ایران پسران آفرودیت و آدونیس (Adonis)^۲ بودند. پادشاهی ماد و سرزمین فرودین آن به هیستاسپ رسیده بود و سرزمین بالای دروازه خزر تا برسد به تانایس (Tanais)^۳ به زیرادر. همارت (Homartes)

پادشاه کشور ماراثوی (Marathoi)، یعنی سرزمین آن سوی تانایس، دختری داشت به نام اُداتیس (Odatis). در کتاب‌های تاریخ دربارهٔ این دختر نوشته‌اند که او زریادر را در خواب دید و بدو دل باخت. درست همین اتفاق بر زریادر نیز روی داد. از آن پس هر دو به سبب آن رؤیا پیوسته در آرزوی دیدن یکدیگر بودند. اُداتیس زیباترین زن در سراسر آسیای کوچک بود و زریادر نیز مردی برازنده بود. سرانجام زریادر برای رسیدن به آرزویی که تاب و خواب از او برده بود، نزد هُمارت کس فرستاد و دختر او را به زنی خواست، ولی هُمارت با این پیوند موافقت نکرد، زیرا او پسر نداشت و از این‌رو می‌خواست دخترش را به مردی از پیرامونیان خود دهد. چندی نگذشت، هُمارت نژادگان کشور و دوستان و پیوستگان خود را فراخواند تا پیوند دخترش را جشن بگیرد، ولی در این‌باره که دخترش را به همسری به چه کسی خواهد داد چیزی نگفت. هنگامیکه شادی و سرور به اوج خود رسید، پدر دخترش را پیش خود به بزم خواند و در حالیکه مهمانان سراپا گوش شده بودند بدو گفت: فرزندِ دل‌بندِ من، ما اینجا برای پیوند تو گرد آمده‌ایم. اکنون تو به یکایک این جوانان بنگر و سپس جامی زر از باده پر کن و به دست مرد برگزیدهٔ خود ده! زیرا تو در آینده همسر او نامیده خواهی شد. اُداتیس همهٔ مردان را یکی پس از دیگری نگریست و چون زریادر را در میان آنان نیافت اشک‌ریزان از آنجا رفت، چراکه او پیش از آن خبر برگزاری این بزم را به زریادر رسانده بود. و اما زریادر که در تانایس سراپرده زده بود، پنهانی از میان سپاه گذشت و تنها به همراهی گردونه‌ران خود شبانه راهی به درازی هشتصد استادیون^۴ را پشت سر گذاشت. سپس چون به نزدیکی دهی که در آنجا جشن برپا کرده بودند رسید، گردونه‌ران را با گردونه و هرچه داشت در جایی معین بر جای نهاد، بالاپوش اسکی‌تی بر دوش افکند و به راه افتاد تا رسید بدانجا که

مهمانان گرد آمده بودند و در آنجا چشمش به اداتیس افتاد که در کنار گنجۀ ظروف ایستاده بود و اشک‌ریزان، آهسته در جامی باده می‌ریخت. زریادر خود را به اداتیس رسانید و گفت: اداتیس مهربان، من زریادر، اکنون در پیش توام، همانگونه که خواسته بودی! اداتیس از شادی به شور آمد، جام را از باده پر کرد و به دست زریادر داد. زریادر اداتیس را برگرفت و به سوی گردونه خود شتافت و از آنجا گریختند. بندگان و پرستاران با آنکه از دلباختگی اداتیس و رفتن او با زریادر آگاه بودند، در پاسخ همارت مهر خاموشی بر لب نهادند و یا خود را پاک به بی‌خبری زدند. مردم غیریونانی آسیای کوچک نیز سرگذشت این دلدادگی را می‌شناسند و داستان آن سخت به پسند مردم است. آنها حتی این سرگذشت را در پرستشگاه‌ها و کاخ‌های شاهی و خانه‌های شخصی می‌نگارند و بسیاری از نژادگان دختران خود را آداتیس می‌نامند»^۵ (سیزدهم ۳۵، ص ۱۹۷-۱۹۸).

۶۲- چنانکه هاگنن (Hagnon)^۱ گزارش کرده است، در میان مردم اسپارت قانون چنین بود که دختران پیش از بستن عقد باید تن می‌دادند با آنها مانند مردان رفتار شود... تیمایس (Timaios)^۲ می‌نویسد: مردبازی نخست از مردم کرت^۳ به میان یونانیان آمد... از مردم غیریونانی مردم سلت^۴ با آنکه زنان بسیار زیبایی دارند مردبازی را می‌پسندند. برخی از آنها روی نیمکت‌هایی که با پوست جانوران پوشانده‌اند، دو امرد در کنار می‌گیرند. هردوت می‌نویسد: پارسیان مردبازی را از یونانیان تقلید کردند.^۵ اسکندر نیز سخت امردباز بود... ولی با آنکه او به عشق‌ورزی بسیار گرایش داشت، سخت پابند ادب و آیین بود. از همین روی، برای مثال با دختران داریوش و زن او که زیبایی بی‌مانندی داشت، پس از گرفتار شدن آنها اصلاً دیدار نکرد و حتی نگذاشت تا گمان کنند که به اسارت افتاده‌اند،

بلکه دستور داد که هرچه بخواهند برای آنها آماده گردد، چنانکه گویی داریوش هنوز پادشاهی می‌کند.^۶ از این‌رو، چون داریوش از این رفتار اسکندر آگاه شد، در حالیکه دست‌ها را به سوی ایزد خورشید برافراخته بود نیایش کرد که یا او پادشاه باشد یا اسکندر. (سیزدهم ۷۹-۸۰، ص ۲۳۸-۲۳۹).

۶۳- دین^۱ در کتاب پنجم پرسیکا می‌نویسد: زن بگباتس (Bagabazos) به نام انوتیس (Anutis)^۲ که با خشایارشا از مادر ناتنی بود، یکی از زیباترین و شادزی‌ترین زنان آسیای کوچک بود. همچنین فیلاخ^۳ در کتاب نوزدهم اثر خود می‌نویسد که تیمسا (Timosa) زن فرعی اکسیارت (Oxyartes) در زیبایی در میان زنان مانند نداشت. این زن را پادشاه مصر به زن پادشاه ایران استاتیره (Statira) بخشیده بود (سیزدهم ۸۹، ص ۲۴۸).

۶۴- در روزگاران پیشین یونانیان به موسیقی بسیار دلبسته بودند. ولی پس از آنکه قواعد سخت آن از میان رفت و آن شیوه‌های کهن یکسره از رسم افتاد، دیگر از آن قواعد نیز پیروی نشد و موسیقی به شیوه ناپسندی اجرا گردید، بدینسان که هرکس که سازی می‌نواخت بجای سادگی طبیعی به لذت آسان، و بجای نظم و اندازه به آزادی بی‌بند و بار و هرچه آمد خوش آمد روی آورد. بی‌گمان این تحول همچنان پیش خواهد رفت و فزونی نیز خواهد گرفت، مگر اینکه کسی پیدا شود و آن شیوه موسیقی کهن را دوباره زنده کند. در گذشته شاعران در سروده‌های خود، هم کرده‌های پهلوانان را توصیف می‌کردند و هم به ستایش خدایان می‌پرداختند. برای مثال، هم در جایی درباره آشیل می‌گوید: «او درباره شهرت پهلوانان آواز خواند»^۱ همچنین درباره فمیوس (Phemios) می‌گوید:

او بسیاری از آنچه مردم را به شگفتی می‌اندازد درمی‌یابد،

کردهٔ پهلوانان و خدایان را که خنیاگران ما می‌خوانند.^۲

این شیوه در میان غیریونانیان نیز رواج داشت، چنانکه دینن^۲ در پرسیکا گزارش کرده است. برای مثال، خنیاگران دلیرهای کوروش مهتر^۴ را می‌خواندند و می‌دانستند که کار او با آستیگ به جنگ خواهد کشید. دینن گزارش می‌کند: پس از آنکه کوروش از آستیگ خواست که او را به پارس بفرستد (چون او نخست سردار آستیگ بود) و از پس آن به پارس رفت، چنین روی داد که هنگامی که آستیگ با دوستان خود به بزم نشسته بود، خنیاگری به نام انگارس (Angares) که نامی‌ترین کس در آن هنر بود و بدان بزم خوانده شده بود، نخست سرودهای معمول را خواند و در پایان این سرود را خواند: ددی بزرگ به لجنزاری می‌غلند که در حمله از هر گرازی شتابنده‌تر و سهمناک‌تر است. آستیگ از او پرسید: این چه ددی است؟ انگارس پاسخ داد: او کوروش پارسی است.^۵ آستیگ می‌دانست که گمان انگارس درست است. خواست کوروش را بازگرداند، ولی دیگر دیر شده بود (چهاردهم ۳۳، ص ۴۰۰).

۶۵- دیوگن (Diogenes)^۱ شاعر تراژدی‌سرا در قطعهٔ زیر میان ساز پکتیس

(Pektis)^۲ و ساز ماگادیس (Magadis)^۳ تفاوت می‌گذارد:

من می‌شنوم آوای زنان آسیایی پرستشگاه کیبله^۴ را

با سربندهایشان، دختران با خواستهٔ سرزمین فریگیه^۵ را،

با سنج‌ها، چرخ‌های جادویی و چرنگِ افزارهای فلزین

که با دست به نوا درمی‌آورند...

زنان دانا و ستایشگر خدایان و درمان‌بخش.

من می‌شنوم آوای زنان جوان لیدی و بلخ را،
 زنان کرانه رود هالیس^۶ و ستایشگران آرتمیس در تملُس^۷ را
 در بیشه، در سایه درختان غار^۸ سازهای زهی در دست،
 که تریگنا^۹، پکتیس و ماگادیس را
 به نوا درمی‌آورند، آنجا که به آیین ایرانی
 سرنای^{۱۰} مرسوم شده با دسته نوازندگان هم‌آوا می‌گردد.
 (چهاردهم ۳۸، ص ۴۰۴)

۶۶- دین^۱ در پرسیکا می‌نویسد: «هر میوه‌ای که در قلمرو شاه بزرگ بدست
 می‌آید، نوبر آن روی میز پادشاه دیده می‌شود. خشایارشا معتقد بود که شاهان
 ایران هیچ خوردنی و نوشیدنی غیرایرانی را نباید بخورند و این دستور او پس از او
 نیز عملاً گونه‌ای قانون شده بود. یکبار که یکی از خواجگان برای پس‌خوراک
 (دسر) پادشاه در خوان او انجیر خشک آتیکا^۲ را گذاشته بود پادشاه از او پرسید
 که آن انجیر از کجا آمده است، و چون شنید که میوه آتن است، ورود آن را به
 بازار قدغن کرد تا خود او امکان کشت آن را در خود کشور پیدا کند. می‌گویند که
 آن خواجه از قصد آن کار را کرده بود تا برنامه لشکرکشی به آتن را به یاد پادشاه
 بیاورد»^۳ (چهاردهم ۶۷، ص ۴۳۲).

۶۷- پتلمیوس (Ptolemaios)^۱ در کتاب دوازدهم اثر خود شگفتیها درباره دژ
 شاهی اسکندریه و جانورانی که در آن نگه می‌دارند، می‌نویسد: «برای او تذرو
 (قرقاول) را که Tétaroi می‌نامند نه تنها از ماد آوردند، بلکه آن را با پرندگانی از
 راسته ماکیان [تیهو، خروس، کبک، درآج] جفت کردند و جوجه کشیدند و از آن

خوراک ساختند، زیرا گوشت آن بسیار خوشمزه است» (چهاردهم ۶۹، ص ۴۳۵).

۶۸- مَنَدُت (Menodotos)^۱ از مردم سَامُس^۲ در اثر خود دربارهٔ وسایل پرستشگاه هِرا در سَامُس می‌نویسد: «طاووس‌های پرستشگاه هِرا^۳ مقدس‌اند. گویا این پرنده نخست در سَامُس پرورش یافته و از آنجا به سرزمین‌های دیگر رفته است، همچنان که اصل مرغ خانگی از پارس و اصل راستهٔ ماکیان از آیتلی (Aitoli) است.» آنتیفان (Antiphanes)^۴ در شعری با عنوان «برادران ناتنی» سروده است:

می‌گویند فونیکس^۵ در هلیوپلیس^۶ یافت می‌شود

و جغد در آتن. جزیرهٔ قبرس دارای

زیباترین کبوتران است. آری، ولی پرستشگاه هِرا

در جزیرهٔ سَامُس پرندگان زرین دارد،

دلاویزترین و دیدنی‌ترین طاووس‌ها را.

(چهاردهم ۷۰، ص ۴۳۶-۴۳۷)

۶۹- همه در این باره همراهی‌اند که در میان یونانیان مردم تسالی^۱ چه در خوراک و چه در پوشاک به تجمل‌گرایی بیشتری داشتند. همین موضوع بهانهٔ حملهٔ ایران به یونان گردید، چون تجمل و خواستهٔ ایرانیان سرمشق مردم تسالی بود.^۲ دربارهٔ تجمل‌پرستی ایرانیان کریتیاس (Kritias)^۳ در اثر خود حکومت که دربارهٔ مردم تسالی نوشته است گزارش کرده است (چهاردهم ۸۳، ص ۴۴۹).

۷۰- ثئوфраست^۱ در کتاب ششم اثر خود می‌نویسد: گل Rhoda (رُز)

گونه‌های بسیار دارد. بیشتر آنها پنج گلبرگ و برخی دوازده گلبرگ دارند. همچنین در نزدیکی فیلیپوی (Philippoi)^۲ گونه‌هایی از این گل هست که دارای صد گلبرگ است. مردم آنجا ترکیه این گل را از کوه‌های پانگایون (Pangaion) می‌آورند و برای خود می‌کارند. در آن کوه از این گونه رُز بسیار می‌روید. گلبرگ‌های درونی این رُز بسیار کوچک‌اند. رویش این رُزها چنین است که گلبرگ‌های آن برخی به درون برمی‌گردند و برخی به بیرون. این رُزها بوی چندانی ندارند و چندان بزرگ هم نیستند. رُزهایی که پنج گلبرگ دارند بسیار خوشبوی‌اند... خوشبوترین آنها رُزهای کیرنه^۳ هستند و از این‌رو روغنی که برای چرب کردن از آن می‌گیرند پسندیده‌ترین روغن رُز است. همچنین بوی بنفشه و گل‌های دیگر آنجا بسیار دل‌انگیز و جان‌پرور است... آپلُدُر (Apollodoros)^۴ در اثر خود پارتیکا درباره گلی به نام فیلا دلِفَن (Philadelphion) به معنی «خواهربرادر دوست» که در پارت می‌روید می‌نویسد: «مورد^۵ گونه‌های بسیار دارد. گونه‌ای از آن «خواهربرادر دوست» است که نام خود را از شکل خود گرفته است. چون اگر ساقه‌های دو بوته از این گل که از هم دوراند، اتفاقاً به هم بیچند، گویی دو تن یکدیگر را در آغوش گرفته‌اند و آنچنان با یکدیگر می‌رویند که گویی دارای یک ریشه‌اند و از نو جوانه می‌دهند. از این‌رو در پرچین زدن برای نگهداری گیاهان دست‌پرور (اهلی) این گل‌ها را بکار می‌برند. بدین‌گونه که نازک‌ترین ساقه‌های آن را می‌گیرند و بهم می‌بافند و پیرامون باغ می‌کارند. پس از بزرگ شدن ساقه‌های بافته شده، پرچین گذرناپذیری پدید می‌آید (پانزدهم ۲۹، ص ۴۸۰-۴۸۱).

یادداشت‌ها

پیشگفتار – ۱. شادروان وحید مازندرانی تاریخ هردوت را با عنوان *تواریخ* (چاپ دوم، تهران ۱۳۶۸) و نوشته گزنفون را درباره کوروش با عنوان *سیرت کوروش کبیر* (چاپ سوم، تهران ۱۳۷۱) ترجمه کرده است.

۲. گذشته از اهمیت این کتاب برای فرهنگ ایران، شماری واژگان زبان‌های مادی و پارسی باستان نیز در آن بکار رفته است که از این بابت مانند برخی دیگر از نوشته‌های یونانی باستان اساس پژوهش ایران‌شناسان قرار گرفته است، از جمله بنگرید به:

Huyse, Ph., “Persisches Wastqut in Athenaios’ Deipnosophistai”, *Glotta* 68 (1990), S. 93-104.

Schmitt, R., “Medisches und persisches Sprachqut bei Herodot”, *ZDMG* 117 (1967), S. 119-145.

--, *Die Iranier-Namen bei Aischylos (Iranica Graeca Vetustiora)*, Wien, 1978.

Zwanziger, R., *Studien zur Nebenüberlieferung iranisches Personennamen in den griechischen Inschriften Kleinasiens* (Disertation), Wien, 1973.

۳. ترجمه آلمانی:

Athenaios, *Das Gelehrtenmahl*, übers. von C. Friedrich, komm. von Th. Nather, Stuttgart 1998-2001.

مراجع دیگر:

Kroh, P., *Lexikon der antiken Autoren*, Stuttgart 1972.

dtv – Lexikon, 1966.

گزارش‌ها - ۱-۱. خواست از ترایانوس قیصر روم مارکوس اولپیوس ترایانوس تراژان است که در جنگ با پادشاه پارت در سال‌های ۱۱۳-۱۱۷ م. تا تیسفون و میان‌رودان پیش رفت. دریایی که از آن آپیکئوس (ناشناس) برای قیصر صدف فرستاده است باید خلیج فارس باشد.

۲-۱. کتزیاس از مردم کنیدُس (Knidos، شهری باستانی در جنوب کرانهٔ باختری آسیای کوچک) پزشک یونانی در دربار اردشیر دوم (۴۰۴-۳۵۹ پ. م.) و نویسندهٔ کتاب پرسیکا که در ۲۳ بخش دربارهٔ تاریخ ایران یا بهتر بگوییم تاریخ افسانه‌ای ایران بر اساس منابع نوشتاری و گفتاری نوشته شده بود. این کتاب متأسفانه از دست رفته است و از آن تنها پاره‌نوشت‌هایی در آثار یونانی و لاتین در دست است. ۲. کرت بزرگترین جزیرهٔ یونان در دریای میانه (مدیترانه) است.

۳-۱. در نوشته‌های یونانی بیشتر نام‌های ماد، پارس و پارت بکار می‌رود و نه ایران. ولی ما در این ترجمه این سه نام را تنها در جاهایی که حتماً باید به همین صورت بکار رود آورده‌ایم، وگرنه ایران بکار می‌بریم که بیشتر برابر همان پارس در یونانی است. ۲. دربارهٔ موضوع پادشاه ایران و شراب نیز بنگرید به استرابون، کتاب پانزدهم، بخش ۳، بند ۲۲. ۳. پزایدُن (۱۳۵-۱۵۱ م.) طبیعی‌دان، فیلسوف و رویدادنگار یونانی از مردم آپامایا (Apameia) در سوریه بود. از تألیفات بسیار او تنها پاره‌نوشت‌هایی بر جای مانده است.

۴-۱. ثمیستکل فاتح جنگ سالامیس پس از گریختن از آتن به دربار اردشیر اول (۴۶۵-۴۲۴ پ. م.) پناه برد. دربارهٔ او بنگرید به: خالقی مطلق، گل رنج‌های کهن، به کوشش علی دهباشی، تهران، ۱۳۷۲، ص ۱۸۱. ۲. در نوشته‌های یونانی خواست از «شاه

بزرگ» پادشاه ایران در زمان هخامنشیان و در اینجا اردشیر اول است. ۳. دمارات از ۵۱۰ پیش از میلاد پادشاه اسپارت بود. پس از آنکه پسر عموی او مشروعیت او را منکر شد، پادشاهی خود را از دست داد و به ایران گریخت و در لشکرکشی خشایارشا در سال ۴۸۰ به یونان شرکت کرد. ۴. نام شهرهایی باستانی در آسیای کوچک. ۵. آگائکل رویدادنگار یونانی از سده سوم پیش از میلاد. از شهر کیتسیک (Kyzikos) در کرانه دریای مرمره. او به زبان یونیه اثری درباره زادگاه خود نوشت.

۵- ۱. نگارنده حدس می‌زند که درآمد این شهر برای تهیه همه زیورآلات زنان پادشاه بوده که آنرا اصطلاحاً هزینه «کمربند» می‌گفتند. به هر روی، خواجه حافظ خودمان در حق «ترک شیرازی» خود خیلی دست و دل بازتر بود:

به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را!

۶- ۱. هردوت رویدادنگار یونانی از سده پنجم پیش از میلاد، از مردم هالیکارناس (Halikarnassos)، شهری در آسیای کوچک، در جایی که امروزه Budrum جای گرفته است. این شهر در سال ۳۳۴ بدست اسکندر ویران شد. هردوت سفرهایی به مصر، میان‌رودان و کرانه‌های دریای سیاه و سرزمین اسکیت‌ها کرد و اثر خود را با عنوان تاریخ‌ها در ۹ کتاب درباره تاریخ، افسانه‌ها و آیین‌های کشورهای لیدی، ماد، پارس، مصر، اسکیت‌ها و سرانجام شرح جنگ‌های میان ایران و یونان (ماراثن، سالامیس) نوشت. هردوت جانبدار یونان و اروپا در برابر ایران و آسیاست، ولی با اینحال تاریخ و فرهنگ ایران و جهان باستان سخت وامدار اوست و او به حق لقب «پدر تاریخ» (pater historiae) گرفته است، لقبی که نخستین‌بار سخنور نامی رومی سیسرو (سده یکم میلادی) بدو داد. ۲. خواست از پادشاه ایران در اینجا کوروش بزرگ (۵۵۹-۵۳۰

پ. م.) است. ۳. بنگرید به: هردوت، تاریخ‌ها (یکم ۱۸۸). هردوت افزوده است که در جنگ نیز آب جوشانده همین رود را برای کوروش می‌بردند (نیز ← گزارش ۴۸). ۴. درباره کتزیاس ← یادداشت ۱/۲.

۷-۱. هراکلاید از مردم کیمه (kyme، شهر باستانی و مشهور در آسیای کوچک) رویدادنگار یونانی از سده چهارم پیش از میلاد و نویسنده تاریخی درباره ایران با عنوان پرسیکا در پنج کتاب. از این اثر تنها پاره‌نوشت‌هایی برجای مانده است. دلبستگی هراکلاید بیشتر به تاریخ فرهنگ بود. ۲. خواست از نیمکت پوشال‌دار، تخت‌های بی‌پشتی است برای دراز کشیدن که زیر نشیمن آنرا با پنبه یا پوشال انباشته باشند و یا آنرا بالش‌دوزی کرده باشند، نوعی کاناپه (divan). جامه‌های جنگی را که درون آستر آن پنبه یا ابریشم می‌کردند کژآکند می‌گفتند. نشیمن این نیمکت‌ها نیز در واقع کژآکند بود. ۳. خواست اردشیر دوم (۴۰۴-۳۵۹ پ. م.) است. ۴. تیماگراس از مردم آتن در سال ۳۶۷ پ. م. به فرستادگی به دربار ایران رفت و پس از بازگشت به اتهام خیانت و گرفتن رشوه از شاه بزرگ محکوم و به دار آویخته شد. ۵. درباره ثمیستکل ← یادداشت ۱/۴. ۶. آنالکیداس از مردم اسپارت بود و در سال ۳۸۷-۳۸۶ پ. م. در شوش برای تعیین مواد قرارداد صلح به پیشگاه اردشیر دوم رسید.

۸-۱. دیوکل از مردم اوبویا (Euboea، دومین جزیره بزرگ یونان در سوی کرانه خاوری آن کشور)، پزشک یونانی از سده چهارم پیش از میلاد. نخستین کتاب کالبدشکافی و کهن‌ترین کتاب درباره داروهای گیاهی به زبان یونانی از اوست. او همچنین رسالاتی در پرهیز، دردشناسی و علت و درمان آن نوشت. ولی از آثار فراوان او جز پاره‌نوشت‌هایی بر جای نمانده است. ۲. در زمان باستان چند شهر بدین‌نام وجود

داشت، از جمله یکی در کرانه جنوبی دریای سیاه و دیگری در یونیه در آسیای کوچک. ۳. گزنفان فیلسوف و شاعر یونانی از سده ششم پیش از میلاد، در ۲۵ سالگی در سال ۵۴۵ زادگاه خود را به علت گرایش ایرانی رها کرد و ۶۷ سال در سرزمین یونان سراینده دوره‌گرد بود و در سال ۴۷۰ درگذشت. او نخست مرثیه‌سرا بود و سپس به طنزسرایی پرداخت. گزنفان از کسانی بود که بر آیین‌های یونانی و بویژه بر باورهای اساطیری یونانیان خرده می‌گرفت و از اینرو آباء کلیسای مسیحی او را یکی از پیروان یکتاپرستی در عهد باستان می‌دانستند. ۴. کَلْفَن شهری یونانی در کرانه باختری آسیای کوچک بود. پرستشگاه آپلون (خدای یونانی) نیز در این شهر بود. همچنین انگم کَلْفَنیوم (Kolophonium) نام خود را از همین شهر گرفته است و از همان فرمان باستان شهرت داشت. ۵. خواست همان نیمکت‌های پوشال دار ایرانی است (← یادداشت ۲/۷).

۹-۱. نیکاندر از مردم کَلْفَن (← یادداشت ۴/۸) شاعر یونانی از سده دوم پیش از میلاد بود و اشعاری با موضوعات اخلاقی، جانورشناسی و گیاهشناسی داشت.

۱۰-۱. آمینتاس رویدادنگار یونانی از سده دوم میلادی بود. او کتابی درباره اسکندر نوشت. ۲. درباره کتزیاس ← یادداشت ۱/۲. ۳. آکانتوس بوته‌ای است زینتی که از ساقه بلند آن گل‌هایی به شکل لب و پر، خاردار و به رنگ سبز سیر می‌روید. در یونان باستان برخی سرستون‌ها را به شکل این گل می‌ساختند. ۴. دینن از مردم کَلْفَن (← یادداشت ۳/۸) رویدادنگار یونانی از سده چهارم پیش از میلاد بود و اثر بزرگی درباره تاریخ ایران با عنوان پرسیکا نوشت و دنباله تاریخ کتزیاس را تا رویدادهای سال ۳۴۰ پ. م. دنبال کرد. این اثر به نوبه خود یکی از مآخذ پلوتارخ گردید. از تألیف دینن جز پاره‌نوشت‌هایی بر جای نمانده است.

۱۱- ۱. هکاتایس جغرافی‌دان مشهور یونانی به مصر و ایران سفر کرد و در سال ۴۸۰ پ. م. درگذشت. ۲. میلته یکی از شهرهای ثروتمند یونیه در آسیای کوچک بود. در سال ۴۹۴ پ. م. مردم این شهر رهبر شورش یونیه بر ایران بودند. این شهر به دست سپاه ایران ویران شد و سپس در سال ۴۷۹ پ. م. با اسلوب شهرسازی و خیابان‌های متقاطع دوباره ساخته شد. بخش بزرگی از این شهر در سال ۱۸۹۹ بوسیله باستان‌شناسان آلمانی کشف شد. ۳. هیرکان نام کهن گرگان است و خواست از دریای هیرکان دریای خزر است.

۱۲- ۱. فرکراتس از مردم آتن، هنرپیشه و کمدی‌سرای یونانی در سده پنجم پیش از میلاد می‌زیست. به او هجده اثر کمدی نسبت داده‌اند که یکی از آنها عنوان *ایرانیان* داشت. ۲. آنچه از هردوت نقل شده است مربوط به کراسوس شاه‌لیدی و جنگ او با کوروش بزرگ (۵۵۹-۵۳۰ پ. م.) است که داستان مفصل آنرا هردوت در کتاب *نخستین تاریخ‌ها* آورده است. برای موضوع پوشیدن شلوار چرمی و نخوردن انجیر در میان پارسی‌ها ← *تاریخ‌ها*، یکم ۷۱. موضوع نوشیدن آب بجای شراب در میان پادشاهان پارس، تا زمان کوروش بزرگ کمابیش درست است. چون گزنفون نیز در *پرورش کوروش* (یکم ۱۰/۳-۱۱) از زبان کوروش کودک می‌نویسد که پدرش کمبوجیه بیشتر آب می‌خورد و در نوشیدن شراب بسیار پرهیز می‌کرد (نیز ← گزارش ۶).

۱۳- ۱. نام هلو در بیشتر زبان‌های دیگر اروپایی نیز از نام یونانی آن «پارسی» گرفته شده است. ۲. تئوفراست فیلسوف یونانی (۳۷۱-۲۸۷ پ. م.) نخست شاگرد آکادمی افلاطون بود، ولی سپس پیرو ارسطو گشت. موضوع نوشته‌های او که به دویست عنوان می‌رسید مانند آثار ارسطو و به پیروی از او بسیار متنوع بود. از میان دو اثری که او در

زیست‌شناسی تألیف کرده است، گیاه‌شناسی او در ۹ کتاب نخستین اثر علمی در زیست‌شناسی است. ۳. دیفیل پزشک یونانی از سده سوم پیش از میلاد بود. ۴. سیفنه یک جزیره بارخیز یونانی است که در زمان باستان کان زر نیز داشت. ۵. درباره او چیزی یافت نشد. ۶. آریستفان (۲۵۷-۱۸۰ پ. م.) از مردم بیزانس بود. او بر دانش‌های بسیاری دست داشت، به‌ویژه در پیرایش و گزارش متن‌های ادبی یونان باستان، در تاریخ ادبیات و در دستور زبان. ۷. لاگنی یا لاگنیا بخش مرکزی اسپارت بود و سپس پایتخت اسپارت شد. ۸. گویا سیبی که آریستفان از ایران معرفی می‌کند میوه‌ای جز از هلوی پیشین است. به هر روی به خرمالو نیز پرسیمون (Persimone) می‌گویند. ۹. گویا خواست نویسنده اینست که چون این میوه سفت است، شیرهای از آن بیرون نمی‌آید که به جامه‌ها آسیب برساند، ولی جامه‌ها را خوشبو می‌کند. ۱۰. آنتیفان کمدی‌سرای یونانی از سده چهارم و سوم پیش از میلاد بود. شمار کمدی‌های او را ۲۶۰، ۲۸۰ و یا ۳۶۵ اثر دانسته‌اند. ۱۱. ستاره شباهنگ در برابر فُسْفَر (Phosphoros) به معنی «روشنی‌آور» بکار رفته است. فُسْفَر در اساطیر یونانی در پیکر نوجوانی لخت و بالدار و مشعل به دست نمایش داده می‌شود که پیشاپیش ایزد خورشید می‌رود. ۱۲. هسپرید (Hesperid) در اساطیر یونان زنان نگهبان سیب‌های زرین زندگی‌اند و در واپسین نقطه باختر به سر می‌برند. یکی از دوازده کاری که هرکول باید انجام می‌داد، آوردن این سیب‌ها بود.

۱۴-۱. آندروستن از مردم ثاسُس (Thasos، جزیره‌ای در شمال دریای اژه) یک افسر دریایی در خدمت اسکندر بود. او در سال‌های ۳۲۴ و ۳۲۳ پیش از میلاد به پژوهش کرانه‌های ایران و کشورهای عرب پرداخت و کتابی با عنوان توصیف کناره‌های خلیج پارس نوشت. ۲. خارس از مردم میتیلنه (نام دیگر جزیره یونانی لسبُس (Lesbos) بارسالار اسکندر بود و اثری درباره رویدادهای دربار اسکندر با گرایش به داستان‌پردازی

نوشت. از این اثر که دست کم در ده کتاب فراهم آمده بود جز پاره‌نوشت‌هایی برجای نمانده است. ۳. پایبند حلقه زیوری است که زنان به مچ پای خود بستند (پای‌برنج، خلخال). ۴. ایزیدر از مردم خارک در خلیج فارس، جغرافی‌دان یونانی در زمان اگوستین (۶۳ پ. م - ۱۴ م.) اثری در شرح سفر خود به کشور پارت به شیوه گزارش منازل سفر از فرات تا قندهار نوشت. ۵. کلک گونه‌ای قایق است که از بستن چوب یا بامبوس (خیزران، نی) به یکدیگر درست می‌کنند. ۶. یک گره دریایی مسافتی برابر ۳۷ کیلومتر می‌شد.

۱۵-۱. Decocta یک واژه لاتینی است. ۲. هیرن، کینولکس و اولپیانوس نام سه تن از مهمانان بزم است. ۳. فرسنگ را هردوت (دوم ۵ و ۶) و گزنفون (آتابازیس، پنجم ۴/۵) نیز بکار برده‌اند. هر فرسنگ برابر ۵ تا ۶ کیلومتر بود. درباره معنی و اشتقاق این واژه هویزه (ص ۹۴ بجلو) می‌نویسد: این واژه با پارسی‌باستان *atha^aga-* به معنی «سنگ» خویشاوند نیست، بلکه به ایرانی باستان **frasanhva* برمی‌گردد که نخستین بار مارکوارت آنرا به «نشان‌گر، آگاهنده» معنی کرد، یعنی اصطلاحی برای «فرسنگ‌نما» (وسپستر نیز در معنی انتزاعی برای «مسافت میان دو فرسنگ‌نما» بکار رفته است). در حالیکه ریخت‌های ایرانی میانه و ایرانی نو (فارسی میانه *frasang*، فارسی فرسنگ) و ریخت وام‌گرفته آن در یونانی به یک‌اصل **frasanha* و یا **frasānha* (سغدی بودایی *bs'ng*) اشاره دارند، ولی ریخت‌های ارمنی *hrasax*، سریانی *prsh* بیشتر یک اصل ایرانی باستان **frasaha-* را می‌رسانند. ۴. این واژه را گزنفون (پرورش کوروش ۱۷/۶) و هردوت (هشتم ۹۸) نیز بکار برده‌اند. هردوت درباره چاپارهای هخامنشی می‌نویسد: «در میان آفریده‌های زنده کسی تندتر از این پیک‌های ایرانی نیست. ایرانیان با کاردانی سازمان چاپاری را چنین سامان داده‌اند که هر روز در هر منزلی سوار و اسبی آماده است. نه

برف و باران، نه گرمای روز و نه تاریکی شب می‌توانند آنها را دمی از خدمت باز دارند و آنها راهی را که تعیین شده است به شتاب هرچه بیشتر سپری می‌کنند. نخستین پیک نامه را به دومین می‌رساند و دومین به سومین و به همین‌سان نامه را دست به دست تا به مقصد می‌برند، مانند مشعل‌داران هلنی هنگام برگزاری جشن هفایستس [ایزد آتش و هنر آهنگری در اساطیر یونان]. این چاپارها را پارسی‌ها Angareion می‌نامند. ۵. به گزارش هردوت (دوم ۶) هر Shoinos برابر ۶۰ منزل راه بود.

۱۶-۱. دربارهٔ آنتیفان ← یادداشت ۱۰/۱۳. ۲. یک اُبل (Obolos) برابر یک ششم درهم و هر چهار درهم یک دینار بود. ۳. دربارهٔ آریستفان ← یادداشت ۶/۱۳. ۴. شاید خواست از فناکس (Phenax) شترمرغ باشد. دربارهٔ تجمّل‌پرستی ایرانیان ← گزارش‌های ۷، ۱۸، ۱۹، ۴۷، ۴۸، ۵۲، ۵۴، ۵۵. همچنین بنگرید به:

Sancisi-Weerdenburg, H., "Persian food, Stereotypes and political identity", *Food in antiquity*, pp. 286-302.

Briand, P., "Table du soi. Tribut et redistribution chez les Achéménides", *Le tribut dans l'empire perse*, Paris, 1989, pp. 35-44.

Briand, P., "Histoire et ideologie. Les Grecs et la 'décadence perse'", *Mélanges p. Lévêque*, 1989, pp 33-37.

۱۷-۱. خشایارشا (۴۸۶-۴۶۵ پ. م) پس از شکست در جنگ سالامیس در پایان سال ۴۸۰ فرماندهی سپاه را به ماردنیوس سپرد و این سردار در سال ۴۷۹ در جنگ با سپاه متحد یونانیان به سرداری پاوزنیاس (از مردم اسپارت) شکست خورد و جان سپرد. ۲. لاکنی سرزمین اصلی کشور اسپارت بود. در انگلیسی laconic (به معنی «کم‌گوی و

گزیده‌گوی» و دیگر مشتقات آن از نام همین سرزمین آمده است. در برخی زبان‌های دیگر اروپایی نیز همچنین ۳. بنگرید به گزارش هردوت، تاریخ‌ها، نهم ۸۲. هردوت می‌نویسد: روی نیمکت‌های پوشال‌دار (درباره آن ← گزارش ۷ و یادداشت آن) پتو انداخته بودند. هردوت در پایان گزارش خود از زبان سردار یونانی می‌نویسد: من خواستم دیوانگی این سردار ایرانی را به شما نشان دهم که در یک چنین فراوانی زندگی می‌کرد، ولی باز برای چپاول ما تهیدستان بدینجا آمده بود.

۱۸-۱. دربارهٔ لاکنی ← یادداشت ۲/۱۷. ۲. فیلاخ رویدادنگار یونانی از سدهٔ سوم پیش از میلاد از مردم آتن (یا مصر یا جایی دیگر)، اثری با عنوان تاریخ در ۲۸ کتاب دربارهٔ رویدادهای سال‌های ۲۷۲-۲۲۰ نوشت که از آن تنها پاره‌نوشت‌هایی بر جای مانده است. این اثر جز شرح رویدادها، به لطیفه و داستان‌های شورانگیز با گرایش‌های اخلاقی، یعنی عناصر رویدادنگاری تراژیک، آراسته بود و بدین سبب پلیبیوس (Polybios) از او سخت انتقاد کرده است. در ایران، این شیوهٔ رویدادنگاری تراژیک را در کار بیمه‌می‌بینیم. از اثر فیلاخ پاره‌نوشت‌هایی در دست است. این نویسنده از مردم مقدونیه نفرت داشت. ۳. هر سه تن از شاهان اسپارت بودند. آرویس از ۳۰۹-۲۶۵ پ. م. و پسرش آکرات از ۲۶۵-۲۶۲ پ. م. بر تخت نشستند. پس از آنها کلثومن (۲۳۷-۲۲۱) به پادشاهی رسید و به تجمّل پیشین پایان داد. این پادشاه را «یک انقلابی اجتماعی بر تخت پادشاهی» نامیده‌اند.

۱۹-۱. در اصل آمده است: «نه همه را یکجا» که منظور را درست نمی‌رساند. هردوت (یکم ۱۳۳) می‌نویسد: «نان کم می‌خورند، در عوض خورش‌های گوناگون و آنهم در چند نوبت.» خواست اینست که خوراک ایرانیان (به‌ویژه در جشن زادروز و یا در

مهمانی‌ها و سورها)، هم گوناگون بود، یعنی به اصطلاح سفره رنگین بود، و هم در چند نوبت خوراک می‌آوردند، یعنی پیش‌خوراک، خوراک اصلی، پس‌خوراک و دیگر. چنانکه امروزه در رستوران‌های غرب در برگه سفارش خوراک می‌نویسند که مثلاً خوراکی دارای سه، پنج یا حتی هفت بخش است. در *قابوسنامه* (به کوشش غ. یوسفی، تهران ۱۳۵۲، ص ۷۱ بجلو) هم به اینکه خوان باید بی‌عیب باشد، یعنی به اصطلاح سفره رنگین باشد، و هم به آوردن میوه پیش از خوراک و شراب پس از خوراک اشاره شده است. و یا در *گرشاسینامه* (به کوشش ح. یغمائی، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۴، ص ۱۳۱/۲۸) آمده است: خورش باید از میزبان گونه‌گون. ۲. آنچه آثنائیس درباره‌ی رای زدن ایرانیان در مستی و هشیاری از هردوت نقل کرده است، عیناً در تاریخ هردوت آمده است، ولی درست به نظر نمی‌رسد. یعنی گمان نمی‌رود که رسم ایرانیان چنین بوده باشد که هنگام مستی درباره‌ی مسئله‌ای رای می‌زدند و سپس نتیجه را در هشیاری دوباره بررسی می‌کردند. دنباله‌ی گزارش که می‌گوید که اگر ایرانیان در هشیاری رای می‌زدند، نتیجه را یکبار هم در مستی بررسی می‌کردند، باز هم نامحتمل‌تر است. به گمان نگارنده، باید رسم ایرانیان چنین بوده باشد که در مستی رای نمی‌زدند، ولی اگر می‌زدند آنرا بکار نمی‌بستند، مگر آنکه در هشیاری نیز به همان نتیجه می‌رسیدند. گویا هردوت مطلب را بد دریافت و سپس به شیوه قلم فرسایی خود برای تکمیل مطلب (!) عکس آنرا هم از خود افزوده است. ۳. گزنفون (Xenophon) رویدادنگار یونانی از مردم آتن (۴۳۰-۴۳۵) در خانواده‌ای توانگر، سنت‌گرا و آریستوکرات به جهان آمد. او یکی از مخالفان دموکراسی آتن بود. آشنایی او با کوروش کوچک سبب شد که دعوت او را برای شرکت در جنگ با برادرش اردشیر دوم (۴۰۴-۳۵۹ پ. م.) پذیرفت و پس از کشته‌شدن کوروش (۴۰۱ پ. م.) سربازان یونانی را به یونان بازگشت داد. پس از بازگشت، به علت شرکت در جنگ پادشاه اسپارت با آتن از زادگاه خود رانده شد و به اسپارت رفت و در آنجا به کشاورزی،

دامپروری و شکار پرداخت. گزنفون در زمینه‌های اقتصاد، سیاست، تاریخ، فلسفه، سپاه، ورزش، سوارکاری، تربیت اسب و سگ شکاری و برخی زمینه‌های دیگر مردی آگاه بود. آثار او، همچون *آنا‌بازیس*، *تاریخ یونان*، *پرورش کوروش*، *یاد سقراط*، *ضیافت* و چند اثر دیگر به سبب آگاهی گسترده و نثر ساده و روان او همیشه خوانندگان بسیار داشت. پرورش کوروش را یک زندگینامه افسانه‌ای و یا یک رمان تاریخی می‌دانند. این تعریف تا حدی درست است. آنچه نادرست است تصور غربیان است که گمان کرده‌اند که بخش بزرگی از مطالب این اثر ساخته خود گزنفون است، در حالیکه این اثر آمیزش تاریخ و افسانه به شیوه ایرانی، یعنی کمابیش به همان شیوه کارنامه‌نویسی در ایران، ولی با قلم‌فرسایی به شیوه یونانی است. پرورش کوروش پر است از آگاهی‌های مهم درباره آیین‌ها، باورداشت‌ها و افسانه‌های ایرانیان تا مرگ کوروش بزرگ (۵۵۹-۵۳۰ پ. م). نام این اثر Kyrupaedie یعنی «پرورش کوروش» است، ولی می‌توان آنرا کمی آزادتر به *کوروش‌نامه* یا *کارنامه کوروش* نیز ترجمه کرد. بویژه «کارنامه» که قالبی ادبی برای سرگذشت افسانه‌آمیز پادشاهان از زاد تا مرگ بود، با محتوای کتاب *پرورش کوروش* سازگار است. روانشاد وحید مازندرانی این کتاب را با عنوان *سیرت کوروش کبیر* به فارسی ترجمه کرده است (چاپ سوم، تهران، ۱۳۷۱). ۴. بنگرید به: گزنفون، Agesilaos، نهم؛ ۳؛ همو، Hieron، یکم ۱۷. ۵. درباره ثئوفراست ← یادداشت ۲/۱۳. ۶. ثئوپمپ رویدادنگار و سخنور یونانی از سده چهارم پیش از میلاد و از مردم خیوس (Chios) بود. او در سال ۳۳۴ به علت جانبداری از اسپارت از یونان رانده شد، تا اینکه در سال ۳۳۳ به میانجیگری اسکندر دوباره به خیوس بازگشت، ولی پس از مرگ اسکندر دوباره از یونان گریخت و به مصر رفت. از آثار گوناگون او، یکی نوشته‌ای است در مخالفت با افلاطون، دیگر *هلیکا* در تاریخ یونان و جهان در ۱۲ کتاب در شرح رویدادهای سال‌های ۴۱۱ تا ۳۹۴، دیگر *فیلیپیکا* در ۵۸ کتاب درباره تاریخ یونان در زمان فیلیپ دوم مقدونی، در

شرح رویدادهای ۳۶۰ تا ۳۳۶. در این اثر گزارش‌هایی نیز دربارهٔ ایران بود. از آثار او تنها پاره‌نوشت‌هایی در دست است. و اما زادگاه او خیوس جزیره‌ای است کوهستانی در دریای اژه و در باختر آسیای کوچک. این جزیره که در آن مردم یونیه زندگی می‌کردند، از سدهٔ ششم پیش از میلاد در دست ایرانیان بود و سپس به ترتیب به دست مقدونیه، روم، بیزانس و عثمانی افتاد و از سال ۱۹۱۲ دوباره یونانی شد. ۷. کشور پافلاگن در زمان باستان سرزمینی کوهستانی در شمال آسیای کوچک بود. از سدهٔ ششم پیش از میلاد به ترتیب دست‌نشاندهٔ کشورهای لیدی، ایران، مقدونیه و روم شد. ۸. خواست اردشیر دوم (۴۰۴-۳۵۹ پ. م.) است. ۹. بنگرید به یادداشت ۱۰/۷. ۱۰. به گمان نگارنده واقعیت باید چنین بوده باشد که مهمانان اجازه نداشتند به پادشاه بنگرند. ۱۱. خواست از بزم جام‌گردان بزمی است که در آن شراب را به هر کسی به نوبت و به اندازهٔ تحمل او می‌دادند و نه اینکه یک جامی را از شراب پر کنند و دست به دست بگردانند تا هر کسی جرعه‌ای چند بنوشد. این نیز که می‌گوید شراب پادشاه با شراب دیگران فرق داشت — که اگر چنین بوده رسم نیکی نبوده — مؤید نظر بالاست. در شاهنامه (دوم ۶۹/۱۰۸-۷۸) در توصیف باده‌نوشی پهلوانان آمده است که رستم یک بلبلی (به معنی «جام بزرگ، بلبله») را تا پایان می‌نوشد. ولی از پهلوانان دیگر تنها زواره برادر رستم است که می‌تواند یک بلبلی بنوشد. این مثال نیز نشان می‌دهد که در بزم جام‌گردان هر کس به نوبت جام را یکباره و تا پایان می‌نوشید. منتها مسؤول شراب ریختن (که در عرفان از او به پیرمغان تعبیر می‌کنند) می‌دانست که شراب هر کس را به چه اندازه بدهد. از اینرو جام‌های بزرگ (و به تعبیری جام جمشید) دارای هفت خط بود (از بالا به پایین): جور، بغداد، بصره، ازرق، اشک (یا: ورشکر) کاسه‌گر، فرودینه. ادیب‌الممالک فراهانی این هفت خط جام را در بیتی آورده است (دیوان، به کوشش وحید دستگردی، تهران ۱۳۱۲، ص ۷۳۹):

هفت خط داشت جام جمشیدی هر یکی در صفا چو آئینه

جور و بغداد و بصره و ازرق اشک و کاسه‌گر و فرودینه
محتمل است که این نام‌ها به اصلی کهن مربوط به روایت جام جم برمی‌گردند، ولی
سپستر همه یا برخی از آنها تغییر یافته‌اند. ۱۲. جامگی اصطلاحی است که سپستر
«وظیفه» می‌گفتند و «امروزه» «مستمری، حقوق، مواجب» می‌گویند. ۱۳. گمان نمی‌رود
که در ایران جامگی سپاهیان را تنها با خواروبار و آذوقه می‌پرداختند. چون آنها نیازهای
دیگری نیز داشتند که بدون نقدینه فراهم نمی‌شد. ولی آنچه دربارهٔ خوراک‌های
خوشمزه آشپزخانهٔ شاهی و رسم تقسیم خوراک آمده است از گزارش گزنفون (پرورش
کوروش، هشتم ۳/۲ بجلو) نیز تأیید می‌گردد. ۱۴. تازس جزیره‌ای یونانی در شمال
دریای اژه است که امروزه لیمین نامیده می‌شود. این جزیره در سده‌های ششم و پنجم
پیش از میلاد به علت داشتن فلزات و بویژه کان زر بسیار توانگر بود. از آثار کهن آنجا
دیوار شهر مرکزی و ستون‌هایی از چند پرستشگاه و بازار شهر مانده است. ۱۵. برای
آنچه از هردوت گزارش شده است، بنگرید به: تاریخ‌ها، پنجم ۱۸؛ هفتم ۳۲، ۱۱۸؛ نهم
۱۱۰. ۱۶. افیپ رویدادنگار یونانی از سدهٔ چهارم پیش از میلاد بود و در لشکرکشی
اسکندر شرکت داشت. او در آثار خود از اسکندر از جمله به سبب زیاده‌روی او در
باده‌خواری سخت انتقاد کرده است. ۱۷. آلینت شهری باستانی در شبه جزیرهٔ
خالکیدیکه در دریای اژه بود. این شهر در جنگ سال‌های ۳۸۳-۳۷۹ پیش از میلاد
بدست سپاه اسپارت ویران، سپس از نو بازسازی و در سال ۳۴۸ دوباره بدست فیلیپ
مقدونی نابود شد. ۱۸. هر مین برابر صد درهم بود. ۱۹. دربارهٔ کتزیاس ← یادداشت
۱/۲. ۲۰. دربارهٔ دینن ← یادداشت ۴/۱۰. ۲۱. هر تالان برابر ۶۰ مین بود.

۲۰- ۱. دربارهٔ لیکئاس چیزی یافت نشد. ۲. خواست اردشیر سوم (۳۵۹-۳۳۸ پ. م)

است. ۳. خواست نکتاب (Nektanebos) دوم است. او آخرین پادشاه سلسلهٔ سی‌ام و

آخرین پادشاه مستقل مصر بود. گویا او پس از شکست از سپاه ایران گرفتار نشد، بلکه در سال ۳۴۱ به نوبی (سرزمینی از اسوان تا خرطوم و از دریای سرخ تا واحه‌های باختر نیل) گریخت و همانجا سر به نیست شد. ۴. در گزارش ۱۷ نیز روایتی نزدیک به این روایت آمده بود.

۲۱- ۱. دربارهٔ او ← یادداشت ۳/۳. ۲. نگارنده چنین گزارشی را بدین‌گونه باور ندارد و آنرا سوءتفاهم می‌داند. به گمان نگارنده محتملاً پادشاه پارت‌چنین رفتاری را با کسی می‌کرد که به علتی سخت مغضوب بود و چنین رفتاری با او مجازات پیش از بخشش بود. گونهٔ انسانی‌تر آن چنین بود که جای نشستن آن شخص را در بزم و بار پادشاه پایین‌تر از همیشه و یا در نزدیکی در نمی‌نهادند (نیز ← گزارش ۲۱). ۳. خواست سلوکوس دوم به نام کالینیک (Kallinikos) است (۲۴۶-۲۲۵ پ. م) و خواست از پادشاه پارت اشک یکم (۲۴۷-؟) است.

۲۳- ۱. کالینیک از مردم ردُس (Rhodos، جزیره‌ای در جنوب باختری آسیای کوچک) نویسندهٔ یونانی از سدهٔ سوم پیش از میلاد بود. او در اثری که دربارهٔ اسکندر به در چهار کتاب نوشته بود، در کتاب چهارم توصیفی از سرپردهٔ بطلمیوس دوم (۲۸۵-۲۴۶ پ. م) دارد که می‌توان از آن آگاهی‌های بسیاری دربارهٔ سرپرده‌های شاهان باستانی بدست آورد. ۲. توجه شود که فرش ایران از زمان هخامنشیان شهرت داشت و آنرا برای سرپرده و کاخ شاهان صادر می‌کردند. دربارهٔ فرش ایرانی گزارش کهنتری نیز داریم. گزنفون در پرورش کوروش (پنجم ۷/۵) می‌نویسد: در لشکرکشی کوروش برای نشستن کوروش در زیر یک درخت خرما «فرش مادی» انداختند. همو در جایی دیگر کتاب خود (ششم ۳۰/۲) می‌نویسد که کوروش به سپاهیان خود گفت که برای آنکه در

جنگ بارشان سبک باشد، از بردن برخی چیزها از جمله فرش خودداری کنند. چنانکه در گزارش شماره ۱۷ شرح آن آمد، هردوت (نهم ۸۲) نیز از فرش‌های پرنگاری که سردار ایرانی مردنئیس در چادر خود داشت یاد کرده است.

۲۴-۱. بیتونی واقع در شمال باختری آسیای کوچک، از سال ۵۵۰ پ. م. در دست لیدی و سپس در دست ایران بود. از سال ۳۰۰ پ. م. مستقل شد. پس از آن به تصرف پارتی‌ها درآمد، از سال ۷۴ پ. م. در دست روم، از سده یازدهم میلادی در دست سلجوقیان و سپس‌تر به دست عثمانی‌ها افتاد. ۲. کاپادوکیه سرزمینی کوهستانی در خاور آسیای کوچک، نام خود را از قوم کاپادوک دارد که از سال ۷۰۰ پ. م. بدین سرزمین مهاجرت کرد. ۳. پامفیلیه (Pamphyli) سرزمینی در جنوب آسیای کوچک میان کیلیکیه و لوکی بود. پامفولن‌ها یک قوم یونانی بودند که بومیان اصلی آسیای کوچک را بیرون راندند. ۴. کیلیکیه در جنوب آسیای کوچک، نخست در تصرف کشور آشور بود و سپس شاهان آن دست‌نشانده ایران بودند. پس از آن به تصرف سلوکیان، پارتی‌ها و رومیان درآمد. ۵. مئوتیس واقع در کنار دریای آزوف. ۶. پُنْتُس به زبان یونانی به معنی «دریا، کرانه»، سرزمینی بود در کناره شمالی آسیای کوچک. این کشور به دست مهرداد یکم (۱۷۱-۱۳۸ پ. م.) بنیاد یافت و مهرداد دوم آنرا گسترش داد. ۷. تراکیه (Thraci) در زمان باستان شامل بخش بزرگی از شبه جزیره بالکان و مقدونیه تا مرز سرزمین اُسکیت‌ها بود. ۸. کارتاژ‌ها قومی در کرانه‌های شمالی افریقا بودند، در جایی که امروزه کشور تونس قرار دارد. کارتاژ (قرطاجنه) که پایتخت آنرا کارتاژو می‌نامیدند، در سده نهم پیش از میلاد بدست فینیقی‌ها بنیاد یافت. کارتاژ در زمان باستان یک قدرت دریایی بود و از سده ششم پیش از میلاد بخش‌هایی از جنوب اروپا را در تصرف داشت تا سرانجام در سال ۱۴۶ پ. م. بدست سپاه روم ویران گردید و جزو متصرفات روم درآمد.

۲۵- ۱. آنتیستن (۴۴۵-۳۶۰ پ. م.) فیلسوف یونانی از مردم آتن بود، از پدری یونانی و مادری بنده، شاگرد سوفسطائیان و متأثر از آرای آنها، سپس یکی از نزدیکترین شاگردان سقراط و از مخالفان افلاطون. آثار او به هفتاد عنوان می‌رسید. مهمترین موضوع او اخلاق عملی بود. از دید او اخلاق نیکو نه از آموختن، بلکه از آزمودن بدست می‌آید، یعنی در اثر خو گرفتن به کارهای نیک و نبرد با هوس‌ها. در نتیجه ایده‌آل او بی‌نیازی، خرسندی، زندگی ساده و طبیعی، کار و سختی کشیدن بود. او در کتاب کوروش به توصیف یک فرمانروای دلخواه پرداخت و این کتاب در گزنفون تأثیر گذاشت.

۲. آلکیبیادس (۴۵۰-۴۰۴ پ. م.) شاگرد سقراط، سیاستمدار و سردار یونانی، مردی سخت خودپرست و سبکسر بود. همین نام عنوان اثری از آنتیستن است.

۲۶- ۱. هگساندر از مردم دلفی (Delphi) شاعر یونانی سدهٔ دوم پیش از میلاد، نویسندهٔ اثری بود پر از حکایات و لطیفه‌ها دربارهٔ اشخاص مشهور. به سبب محبوبیت نویسنده تندیس‌های بسیاری از او مانده است. از اثر او نیز حکایات چندی در دست است. و اما زادگاه او دلفی شهری در مرکز یونان باستان و پرستشگاه بزرگ آپلون در این شهر بود. همچنین پیشگویان و اساطیرشناسان مشهور که در سراسر یونان از احترام بسیار برخوردار بودند در همین شهر به سر می‌بردند. این شهر از سدهٔ هشتم پیش از میلاد و حتی پیش از آن، در فرهنگ و سیاست یونان نفوذ بسیار داشت. دلفی در سال ۳۷۳ در اثر بومهن نابود، ولی دوباره بازسازی شد تا سرانجام در زمان رومی‌ها اهمیت خود را برای همیشه از دست داد. باستان‌شناسان فرانسوی ویرانه‌های این شهر را در سال‌های ۱۸۹۲ تا ۱۹۰۱ از زیر خاک بدرآوردند. ۲. در آتن هر ساله نُه تن کاردار عالی‌رتبه را انتخاب می‌کردند. این کارداران که آرخن نامیده می‌شدند تنها یکسال در

مقام خود می‌ماندند. ۳. گزارش بالا و سه‌گزارشی که پس از آن می‌آید، برگزیده از بخشی است که آثنایس درباره چاپلوسی و چاپلوسان نوشته است. ۴. درباره ثئوپمپ و زادگاه او ← یادداشت. ۶/۱۹. ۵. آرگس شهری بود در شبه جزیره کوهستانی پلپن (Peloponnes) در جنوب یونان. ۶. نیکلا از مردم دمشق، مورخ یونانی از سده یکم پیش از میلاد، دارای اثر مهمی بود در تاریخ جهان در ۱۴۴ کتاب، از کهنترین زمان تا سال چهار پیش از میلاد. این اثر چکیده‌ای بود از آثار پیشین و دیده‌های خود او. به نیکلا آثار تراژدی، کمدی و رساله‌ای در گیاهشناسی نیز نسبت داده‌اند. ۷. کراسوس سردار رومی در سال ۵۳ پ. م. در جنگ با پارتی‌ها در کرهه کشته شد. ۸. خواست تیماگراس است که در بالا از او نام رفت.

۲۷- ۱. درباره نیکلا دمشقی ← یادداشت ۶/۲۶. ۲. اشاره به جنگ‌های مهرداد دوم (۱۲۳-۸۷ پ. م) با روم است. ۳. فریگیه. سرزمینی در میانه آسیای کوچک، از سال ۵۴۶ پ. م. زیر فرمان ایران بود و سپس جزو متصرفات مقدونیه، پارت و روم درآمد.

۲۸- ۱. داستان مربوط است به جنگ بطلمیوس دوم در ۲۶۸-۲۶۱ پ. م. ۲. اسکیت‌ها (Skyth) قومی ایرانی و ساکن دشتهای جنوب روسیه بودند و خود را اسکلت (Skolot) می‌نامیدند. گروه‌هایی از آنها تا کرانه‌های رود دانوب مهاجرت کردند. پیرامون سال ۳۵۰ پ. م. به سبب نفوذ سرمت‌ها و کوشش فیلیپ مقدونی از قدرت اسکیت‌ها کاسته شد. هنردستی آنها کنده‌کاری روی چوب، استخوان و فلز با نگاره‌های جانوران (گوزن، بزکوهی، گربه دشتی، اسب، پرنده و ماهی) که به موضوعات اساطیری اشاره دارند شهرت داشت. ۳. داستان مربوط است به جنگ نافرجام داریوش با اسکیت‌ها در سال ۵۱۳ پ. م. هردوت (چهارم ۱۳۱ بجلو) گزارش می‌کند که شاه اسکیت‌ها پیامی به

رمز به داریوش فرستاد و آن عبارت بود از یک پرنده، یک موش، یک قورباغه و پنج تیر. مانند این پیام‌های رمزی در نوشته‌های عربی و فارسی، بویژه در جنگ دارا و اسکندر، در پادشاهی انوشروان و در آغاز جنگ یزدگرد سوم و اعراب بسیار آمده است.

۲۹- ۱. خارن رویدادنگار یونانی همزمان با هردوت در سده پنجم پیش از میلاد می‌زیست. او اثری در تاریخ ایران در دو کتاب با عنوان پرسیکا نوشته بود که از آن پاره‌نوشته‌هایی مانده است. او آثار دیگری نیز داشت، از آن میان اثری در چهار کتاب در تاریخچه شهر خود. خارن به گویش یونیه و نزدیک به زبان مردم می‌نوشت. ۲. آئس در باختر شبه جزیره خالکیدیکه در یونان واقع است. آنچه گزارش شده است اشاره است به درهم شکستن ناوگان سردار ایرانی ماردنیوس هنگام بازگشت از سفر اکتشافی به تراکیه در سال ۴۹۲ پ. م. بنگرید به: هردوت، تاریخ‌ها، ششم ۴۳-۴۵.

۳۰- ۱. درباره میله ← یادداشت ۲/۱۱.

۳۱- ۱. ثراسیماخ یک سوفسطائی و سخنور یونانی از سده پنجم پیش از میلاد بود. او در نوشته‌های سیاسی خود درباره دموکراسی و آلیگارشی (مردم سالاری و خواجه سالاری) سخن گفته است. ۲. کلنارخ از مردم قبرس، فیلسوف یونانی سده سوم و چهارم پیش از میلاد، شاگرد ارسطو و در عین حال از دوستداران افلاطون بود و سخنانی در ستایش او نوشت.

۳۲- ۱. افلاطون (Platon) فیلسوف مشهور یونانی از مردم آتن (۴۲۷-۳۴۷ پ. م.) در خانواده‌ای توانگر به جهان آمد. در جوانی درس‌های معمول آن زمان چون ورزش،

دستور زبان، نقاشی، شاعری و مانند آنها را آموخت و تراژدی‌هایی نیز نوشت، ولی پس از آشنایی با سقراط و روی آوردن به فلسفه نوشته‌های جوانی خود را آتش زد. افلاطون هشت سال نزد سقراط شاگردی نمود و پس از مرگ استاد روزگاری را به سفر گذرانید، از جمله سفرهایی به مصر و سیسیل کرد. آثار افلاطون بجز درباره‌ی نیکی همه مانده‌اند. از سوی دیگر همه نوشته‌هایی نیز که به نام اوست اصالت ندارند. ولی شمار آثاری که در اصالت آنها شک نیست نیز کم نیست، از آن میان سیاست و ضیافت که شهرت بیشتری یافته‌اند. تقریباً همه آثار افلاطون به گونه گفتگو نوشته شده‌اند و رهبر گفتگوها سقراط است. آثار افلاطون در ساخت و زبان بسیار هنرمندانه‌اند. ۲. درباره کارتاژ ← یادداشت ۸/۲۴. ۳. سلت‌ها یک تیره هند و اروپایی بودند که پس از کوچ از میهن اصلی خود، نخست در کرانه‌های جنوبی و جنوب باختری رود راین (در آلمان) زندگی می‌کردند. پس از آنکه از آنجا بدست ژرمن‌ها رانده شدند، بر ایبرهای فرانسه چیره گشتند و سپس از آنجا نیز به جزیره بریتانیا رفتند. در آنجا از سده پنجم میلادی کم‌کم بدست انگلوساکسن‌ها ناپدید شدند، ولی بقایای آنها در والس، ایرلند و اسکاتلند ماندگار شد. ۴. ایبری در زمان باستان سرزمینی در کرانه رود کیرس (امروزه کوره) در قفقاز بود، جایی که امروزه گرجستان است. سپستر پس از مهاجرت ایبرها به سرزمینی که اسپانیا و پرتغال را فرا می‌گیرد گفته می‌شد. ۵. درباره تراکیه ← یادداشت ۷/۲۴. ۶. شراب را قاعدتاً با آب می‌آمیختند، یک به یک و حتی یک به دو (سیکی گویا به شرابی می‌گفتند که دوسوم آن بخار شده بود). نوشیدن شراب ناب‌کار باده‌نوشان قهاری چون رستم بود که در این کار ابلیس هم حریف او نبود (شاهنامه، دوم ۷۳/۱۰۸). رستم یکجا در بزم اسفندیار به پشتون می‌گوید (پنجم، ۸۰۰/۳۵۹-۸۰۲):

چنین گفت پس با پشتون به راز که برمی‌نیاید به آبت نیاز
چرا آب بر جام می‌بفگنی؟ که تیزی نبید کهن بشکنی!

پشوتن چنین گفت با میگسار که بی آب جامی می افکن، بیارا
خواجه نیز یکجا رستم وار شراب ناب خواسته است:
شرابی مست می‌خواهم که مردافکن بود زورش

که تایکدم بیاسایم ز دنیا و شر و شورش
خواست از شراب مست، همان شراب ناب است که در نوروزنامه از آن به «شراب
مست‌کننده» یاد شده است و به مردم گرم‌مزاج سفارش شده که آنرا به «آب و گلاب»
بیامیزند. گویا برای شراب ناب اصطلاحات «تلخ» و «تیره» را نیز بکار می‌بردند و شراب
آمیخته با آب را «تُنک» نیز می‌گفتند. در مصرعی از شاهنامه (دوم/۶۵۱) آمده است:
«که بی آب دریا بود تیره می» که مثالی است از اینکه هم در می آب می‌ریختند (دریا به
معنی «رود» در اینجا حشو است) و هم می ناب را «تیره» یعنی «غلیظ» نیز می‌گفتند
(نیز ← یادداشت‌های شاهنامه، یکم، ص ۴۴۵).

۳۳- ۱. بنگرید به؛ گزنفون پرورش کوروش، پنجم ۱/۱. ۲. خواست آثانیس از آنچه
از گزنفون و افلاطون و کسان دیگر آورده است، کاربرد واژه «تشنه» در معانی انتزاعی آن
است که ما دو نمونه آنرا نقل کردیم. ضمناً سخن افلاطون برخی از دموکراسی‌های زمانه
ما را به یاد می‌آورد که پوسته آن دموکراسی ست و مغز آن کرمو. ۳. در پرورش کوروش
(هشتم ۱۲/۴) در ضمن گفتگویی که میان هیستاسپ و کوروش و دیگر ایرانیان
درمی‌گیرد، یکی از ایرانیان به مزاح به هیستاسپ می‌گوید: «تو باید یک رقص ایرانی
بکنی». گزنفون در آنابازیس (ششم ۱) در شرح یکی از جشن‌های شبانه، رقص سربازانی
را که در سپاه کوروش کوچک می‌جنگیدند توصیف می‌کند. درباره رقص ایرانیان
می‌نویسد: «مردی رقص ایرانی کرد. بدین ترتیب که دو سپر را بر هم می‌کوبید و به زانو
بر زمین می‌نشست و دوباره بر سر پا می‌جست و همه رقص موزون با آهنگ نی بود.» او

همچنین در پرورش کوروش (هشتم ۱/۷) از یک رقص حلقه‌وار هنگام مراسم مذهبی گزارش کرده است که در میان ایرانیان دارای پیشینه کهن بود. نگارنده این سطور در یکی از روستاهای ایران دیده است که هنگام عاشورا مردان در امامزاده در حلقه بزرگی می‌ایستند، در حالیکه با یک دست کمر دیگری را گرفته‌اند و با دست دیگر سینه می‌زنند، همه با هم یک پا به جلو می‌کوبند و دوباره به عقب می‌برند و در همان حال کمی به راست می‌چرخند، بطوریکه حلقه به گردش می‌افتد. همچنین همه هم‌آواز نام یکی از امامان را (حسین^(ع)، حسن^(ع)، علی^(ع)، حیدر^(ع)...) بر زبان می‌آورند که با همان آهنگ سینه می‌زنند و پای می‌کوبند و می‌چرخند. هر چند گاه یکی از آنها با صدای بلندتری نامی را که می‌خوانند عوض می‌کند و سپس همه نام جدید را دم می‌گیرند.

۳۴- ۱. درباره کتزیاس ← یادداشت ۱/۲. ۲. دوریس (۳۴۰-۲۷۰ پ. م.) رویدادنگار یونانی از مردم سامس (Samos، جزیره‌ای در کرانه باختری آسیای کوچک)، آثار چندی درباره تاریخ، ادبیات، تاریخ هنر، ورزش، نقاشی و جز آن داشت که از آنها تنها پاره‌نوشت‌هایی بر جای مانده است.

۳۵- ۱. درباره پزایدن ← یادداشت ۳/۳. ۲. این رویداد باید از زمان اشک دوم که اردوان یکم نیز نامیده می‌شود (۲۱۱-۱۹۱ پ. م.) و آنتیوخس سوم (۲۲۳-۱۸۷ پ. م.) و جنگ آنها در سال ۲۰۹ باشد. شخصی که به نام آنتیوخس از او نام رفته است باید یکی از سرداران هم نام با آنتیوخس سوم باشد.

۳۶- ۱. بنگرید به گزارش ۲۱ و یادداشت آن.

۳۷- ۱. بنگرید به: گزنفون، پرورش کوروش، هشتم ۱۸/۸. ولی گزنفون (پرورش

کوروش، هشتم ۳۳/۸ و ۳۵) همچنین از دادن جام به عنوان جایزه به برندگان مسابقهٔ ارابه‌رانی و نیز بخشیدن جام‌های شراب به مهمانان یاد کرده است که تأییدی است برداشتن مجموعه (کلکسیون) جام در میان ایرانیان در آن زمان. در *شاهنامه* نیز هدیه‌هایی چون مشک، کافور، زعفران و گوهرها در جام‌های زر و نقره پیشکش می‌شود که با توجه به آنچه دربارهٔ اهمیت جام گفته شد، جام تنها ظرف نبود، بلکه خود در شمار هدایا بود و چه بسا که ظرف اهمیتی بیشتر از مظروف داشت (*شاهنامه*، یکم ۱۰۸۴/۲۳۸ بجلو: ۱۴۰۴/۲۶۴ و دیگر جاها).

۳۸- ۱. پارمنیون سردار فیلیپ و اسکندر بود. او در سال ۳۳۰ پ. م. به جرم خیانت به نظام کشته شد. ۲. یک تالان برابر ۶۰ مین یا ۳۷/۱ کیلوگرم بود.

۳۹- ۱. هویزه (ص ۹۸) این واژه را به ایرانی باستان -batiyaka برمی‌گرداند که تحول آن در فارسی *بادیه* یا *بدیه* است. سنجیده شود همچنین با فارسی میانه bādag, فارسی باده. ۲. چنانکه پژوهش کرده‌اند، نامه‌ای است که یکی از ساتراپ‌ها به اسکندر نوشته بود، مانند نامهٔ پارمنیون (← گزارش ۳۸)، یعنی سپاهه‌ای است از اموالی که یکی از ساتراپ‌ها در ایران نزد اسکندر فرستاده بود. ۳. لیکیه در زمان باستان سرزمینی در کرانهٔ جنوبی آسیای کوچک بود. مردم آنجا یک تیرهٔ هند و اروپایی بودند و خود را ترامیل می‌نامیدند. این سرزمین در زمان کوروش بزرگ به تصرف ایران درآمد.

۴۰- ۱. گویا خواست پلیدیک واژه‌شناس یونانی از سدهٔ دوم میلادی از مصر است. از آثار او یک برگزیده از واژه‌نامهٔ او مانده است که در ده کتاب نوشته شده بود، ولی نه به ترتیب حروف الفبا، بلکه موضوعی تنظیم شده بود، از جمله در موضوع‌های: حقوق،

مذهب، خانواده، تربیت کودکان، آشپزی و به‌ویژه نمایش و موسیقی.

۴۱-۱. مناندر از مردم آتن، کمدی‌نویس یونانی از سدهٔ چهارم و سوم پیش از میلاد بود که به او ۱۰۵ و به روایتی ۱۰۸ یا ۱۰۹ کمدی نسبت داده‌اند، ولی از آنها تنها دو نمایشنامه کامل بر جای مانده است. ۲. دربارهٔ کاپادوکیه ← یادداشت ۲/۲۴. ۳. هر کتيله (Kotyle) برابر ۰/۲۷ لیتر بود. ۴. هیپارخ کمدی‌سرای یونانی از سدهٔ سوم و دوم پیش از میلاد بود. ۵. در اصل: یک سکهٔ نقره. ۶. آنچه عقاب ترجمه شده، در اصل Greif (یونانی gryps، از آسوری k'rub) پرنده‌ای بزرگ و افسانه‌ای است با تن شیر و سرعقاب که در سرستون‌های تخت جمشید دیده می‌شود. گویا در این شعر سخن از یک سرباز ایرانی است که اشیاء ایرانی با خود دارد. از اینرو نگارنده حدس می‌زند که خواست از آن عقاب نیز یک تندیس کوچک از پرنده‌ای که توصیف شد باشد و حتی شاید آن پارچهٔ رنگین در مصراع پیشین پرچم ایران باشد و آن عقاب یا همای نقش آن. به هر روی، تندیس یا درفش، سخن از یک شیئی ایرانی است که سرباز مانند کندی و قمقمه و آبخوری با خود دارد. ضمناً آنچه برای ایرانیان باشگون بوده از دید یونانیان شوم شمرده شده است. ۷. نیکماخ تراژدی‌نویس یونانی از مردم اسکندریه بود که در سدهٔ پنجم پیش از میلاد می‌زیست. ۸. هرمیپ فیلسوف و دست‌نویس یونانی از پایان سدهٔ سوم پیش از میلاد بود. او زندگینامهٔ برخی مردان بزرگ را نوشته بود. شعری دربارهٔ ستارگان نیز بدو منسوب است. ۹. مترجم آلمانی توضیح داده است: «متن فاسد و نامفهوم است». به گمان نگارنده جامی که کندی نام داشت و اصلش ایرانی بود و ۲/۷۰ لیتر گنجایش داشت (یعنی جامی بسیار بزرگ بود) و آنرا در مراسم مذهبی بکار می‌بردند، محتملاً همان جام جم بود و مطلبی که خوب و کامل روایت نشده است در اصل توصیف نقش آسمان و ستارگان و برخی نشانه‌های اخترشناسی و مذهبی و رمزی

بود که در آن جام نگاریده بودند. نسبت جام جم یا جام کیخسرو به کندی می‌تواند متأخر و یا تنها معروف ایرانیان بوده باشد. اگر حدس نگارنده درست باشد، این کهنترین گزارش موجود درباره اصل اسطوره جام جم است (نیز ← گزارش ۱۸/۴۸).

۴۲- ۱. درباره مناندر ← یادداشت ۱/۴۱. ۲. کیندا (kyinda) جایی بود در کیلیکیه (← یادداشت ۴/۲۴) که دولت‌های آشور، هخامنشی و سلوکی گنج‌خانه خود را در آنجا نهاده بودند. ۳. بنگرید به ← یادداشت ۴/۴۱. ۴. استاتر در یونان باستان نخست واحد وزن و سپس نام چند سکه بود. ۵. دیفیل کمدی‌سرای یونانی از سده چهارم و سوم پیش از میلاد بود. صد نمایش به او نسبت داده‌اند که موضوع آنها بیشتر در مسائل روزمره بود. او زبانی روشن، بی‌پروا، پر اصطلاح، پراحساس و توصیفمند داشت. ۶. بنگرید به گزارش ۳۹. ۷. هستیا (Hestia) در اساطیر یونانی ایزدبانوی اجاق و آتش قربانی است. او برابر وستا (Vesta) در اسطوره رومی است.

۴۳- ۱. بنگرید به: گزنفون، پرورش کوروش، هشتم ۱۰/۸.

۴۴- ۱. کرات از مردم آتن در سده یکم پیش از میلاد می‌زیست. او کتابی درباره جشن‌های آتن و گویش آتی (سرزمین میانی یونان، یعنی آتیکا که پایتخت آن آتن بود) نوشت. ۲. چنانکه هویزه (ص ۹۸) نوشته است، درباره ریخت اصلی و معنی این واژه هنوز پیشنهاد ویژه‌ای نشده است. ۳. فیلمن کمدی‌سرای مشهور یونانی و از مردم آتن در سده چهارم و سوم پیش از میلاد می‌زیست. ۹۷ نمایش کمدی به او نسبت داده‌اند که از آنها عنوان ۶۴ نمایش شناخته است. پسر او نیز که همین نام پدر را داشت مانند پدر کمدی‌سرا بود، ولی از ۵۴ نمایش که به او نسبت داده‌اند، عنوان هیچیک شناخته

نیست. ۴. بنگرید به گزارش ۳۹ و یادداشت آن.

۴۵- ۱. دربارهٔ دینن ← یادداشت ۴/۱۰.

۴۶- ۱. این جمله یادآور مطلع قصیده‌ای است منسوب به ابن سینا: «غذای روح بود بادهٔ رحيق الحق». برخی از مطالب دیگری نیز که دربارهٔ سود و زیان می آمده است در متون پهلوی و فارسی یافت می‌شود ← یادداشت‌های شاهنامه، دوم، ص ۲۰۳-۲۰۴. ۲. آولس (Aulos) در یونان باستان سازی دمی بود نزدیک به سرنا. ۳. بنگرید به: گزنفون، پرورش کوروش، یکم ۱/۳. ۴. مئن در نبرد کوناگسا (Kunaxa) رهبری دست چپ سپاه کوروش کهر را داشت. هنگامی که در اردوی تیسافرن همهٔ افسران از جمله کلئارخ از مردم اسپارت را که در خدمت کوروش بودند کشتند، تنها مئن بود که بی آسیب ماند و از اینرو بدو گمان خیانت بردند. و اما تیسافرن ساتراپ ایرانی بود که در نبرد کوناگسا در سال ۴۰۱ پ. م. جانب اردشیر دوم را گرفت. ۵. تسالی (Thessali) سرزمینی است در شمال یونان که پیرامون آنرا کوه‌های بلندی فراگرفته‌اند. تسالی در تحول فرهنگ یونان باستان نقش چندانی نداشت. از نیمهٔ سدهٔ پنجم پیش از میلاد فرمانروایان آنجا را از میان نژادگانی که تا کس «دوک» می‌نامیدند برمی‌گزیدند. این کشور در اثر کوشش و پیشگامی یکی از خاندان‌های نژادهٔ آن به نام آلوید (Aleud) در سال ۴۹۲ پ. م. به ایران پیوست و سپس در لشکرکشی خشایارشا به یونان از او پشتیبانی کرد. در سال ۳۶۳ فیلیپ مقدونی تسالی را گرفت. این سرزمین از سال ۱۴۶ پ. م. جزو استان‌های روم گردید.

۴۷- ۱. اپیکور فیلسوف مشهور یونانی (۳۴۱-۲۷۱ پ. م.)، از آثار او تنها سه‌نامهٔ

بزرگ و پاره‌نوشت‌های چندی بر جای مانده بود و سپس چرم‌نوشته‌هایی نیز یافت شد. ۲. هراکلاید از مردم پُنت (← یادداشت ۶/۲۴) فیلسوف یونانی (۳۹۰-۳۱۰ پ. م.) و از شاگردان افلاطون بود. به او ۴۷ اثر در زمینه دانش‌های طبیعی و نظری نسبت داده‌اند که از آنها جز پاره‌نوشت‌هایی بر جای نمانده است. ۳. این سخن یادآور این بیت دقیقی است (شعار پُرکننده، به کوشش ژ. لازار، ج ۲، تهران ۱۳۴۲، ص ۱۴۲):

من جاه دوست دارم کازاده زاده‌ام آزادگان به جان نفروشدن جاه را

۴. عکس این نگرش را در این بیت اسدی می‌بینیم (گرشاسنامه، ص ۹۸/۲۷۳):

تن رنج نسا دیده را ناز نیست که با کاهلی ناز انباز نیست

۵. در اصل: مردانی. ۶. ماراتن جایی در کناره خاوری آتیکا در یونان باستان بود. در زمان داریوش بزرگ، در سال ۴۹۰ سردار یونانی میلتیاد (Miltiades) در آنجا بر سپاه ایران پیروز شد. کسی که این خبر را به آتن آورد به محض رسیدن به شهر درگذشت. از آن زمان در ورزش‌های المپیک دو ماراتن (بیش از ۴۲ کیلومتر) در شمار بازی‌ها درآمد. ۷. سیمئید از مردم کوس (KOOS)، جزیره‌ای یونانی در دریای اژه) لیریک‌سرای یونانی از سده ششم پیش از میلاد، به علت اشعاری که در توصیف جشن‌ها و پیروزی‌ها می‌سرود در یونان و آسیای کوچک شهرت داشت. ۸. برابر لذت در فارسی مزه است که امروزه تنها در معنی «حس چشایی» بکار می‌رود. چندگواه: «و نیز سیکی خوردن بزه است. چون بزه خواهی کردن، باری بزه بی‌مزه مکن». (قابوسنامه، ص ۷۳)؛ «خردمند باید که چنان خورد [شراب را] که مزه او بیشتر از بزه بود» (نورزنامه، ص ۱۰۲).

۴۸- ۱. آریستوبول از مردم کاساندر (Kassander)، یکی از سه شبه جزیره خالکیدیکه در دریای اژه)، رویدادنگار یونانی از سده سوم پیش از میلاد بود. او در لشکرکشی اسکندر شرکت داشت و اثری درباره اسکندر نوشت که عنوان آن شناخته

نیست. ۲. دربارهٔ خارس میتیلنی ← یادداشت ۲/۱۴. ۳. به گزارش هویزه (همانجا، ص ۹۹) برخی دیگر از نویسندگان یونانی نیز شوش را «سوسن» معنی کرده‌اند. این نام در برخی از زبان‌های مصری نیز آمده است و نیز با پایتخت ایلام مرتبط دانسته شده است. ۴. این تاج را «تیارا» می‌نامیدند. بنگرید به:

Hinz, W., RE Supple. 14(1974), S. 786 ff.

۵. دربارهٔ دینن ← یادداشت ۴/۱۰. ۶. مَرّ گیاهی است که در آفریقا می‌روید و در پزشکی بکار می‌رفت. ۷. هویزه (همانجا، ص ۹۹) این نام را یک وام‌واژه هندی و با labuja- مرتبط می‌داند. ۸. دربارهٔ هراکلاید ← یادداشت ۱/۷. ۹. در اصل Lyra و آن سازی بود شبیه گیتار و دارای هفت سیم که بیشتر در خانه نواخته می‌شد و برای آموزش موسیقی بکار می‌رفت. گزنفون نیز در پرورش کوروش (پنجم ۱/۱) از زنان آوازخوانی نام می‌برد که در تقسیم غنائم جنگی بهره کوروش شده بودند و در شب آواز می‌خواندند. کوروش یکی از آنان را به مردی مادی که دوستدار موسیقی بود می‌بخشد. ۱۰. از ده هزار تن گارد شاهی، هزار تن همیشه در خدمت بودند که عوض می‌شدند (معملاً سه بار در سه پاس شبانه‌روز). این هزار تن را «هزارپاتی» می‌نامیدند و آنچنانکه از نگاره‌های تخت جمشید برمی‌آید نیمی پارسی و نیمی مادی بودند. دربارهٔ «سیب‌داران» و «انارداران» هردوت (هفتم ۴۱) چنین گزارش کرده است: «خشاریارشا در آن ارابه از سارد حرکت کرد، ولی برای آنکه راحت‌تر باشد اغلب آنرا با ارابه اطافدار عوض می‌کرد. پشت پادشاه هزار نیزه‌دار از دلیرترین و نژاده‌ترین مردان پارس در حرکت بودند و سر نیزه‌های آنها چنانکه رسم است به بالا بود. در پشت آنها هزار تن از برگزیدگان سواران پارس و پشت آنها ده‌هزار تن از برگزیدگان پیاده که از آنها هزار تن نیزه‌ای داشتند که ته دسته‌اش یک انار زرین بود و این هزار تن آن نه هزار تن دیگر را در میان گرفته بودند و ته دسته نیزه آن نه هزار تن دارای انار سیمین بود. همچنین نیزه‌دارانی که

پیشاپیش پادشاه می‌رفتند و سرنیزه‌ها را به پایین گرفته بودند، دسته نیزه‌هاشان انار زرین داشت. دسته نیزه‌دارانی که در پشت پادشاه بودند دارای سیب زرین بود.» در نگاره‌های تخت‌جمشید نیز در ته دسته نیزه نگهبانان این انار یا سیب دیده می‌شود.

۱۱. سارد در زمان باستان یکی از شهرهای مهم در باختر آسیای کوچک، از سال ۵۴۶ پ. م. ساتراپی‌نشین ایرانی بود و در سال ۲۱۸ پ. م. بدست آنتیوخوس سوم ویران شد. پس از بازسازی، دوباره به دست ایرانیان افتاد و سپس در دست رومیان بود. در حفاریات این شهر سنگنبشته‌هایی بدست آمد که سرآغاز آشنایی با زبان لیدی گردید. ۱۲. درباره کلئارخ ← یادداشت ۲/۳۱. نویسنده «اخته کردن» را در معنی انتزاعی آن، یعنی، «از دلیری انداختن» بکار برده است. ۱۴. در اینجا ده سطری از متن اصلی در ترجمه به نیمی از آن کوتاه شد، زیرا مقصود چندان روشن نبود و بیشتر قلم‌فرسایی می‌نمود.

۱۵. همان کتابی است که در گزارش ۱۴ از آن نام رفت. ۱۶. هردوت (هفتم ۲۷) از یک چنار زر و یک زرّ زرّ گزارش کرده است که مردی پرخواسته از لیدی برای داریوش فرستاده بود. ۱۷. درباره او چیزی یافت نشد. ۱۸. خواست از نیم‌کوزه محتملاً ظرفی میان جام و کوزه باشد. نگارنده احتمال می‌دهد که این ظرف همان کندی باشد که در گزارش ۴۱ از آن نام رفت و ما آنرا اصل روایت جام جم گرفتیم. یعنی این جام را به سبب اهمیت مذهبی و تقدس آن در اطاق خواب پادشاه نیز می‌گذاشتند. ۱۹. تنودور تندیس‌ساز مشهور از سده ششم پیش از میلاد بود. ۲۰. درباره سامس ← یادداشت ۲/۳۴. ۲۱. درباره او ← یادداشت ۵/۴. ۲۲. نیز ← گزارش ۶. ۲۳. آنچه درباره نازپروردگی ایرانیان آمده است یادآور این بیت‌های شاهنامه (یکم ۵۹۱/۱۲۶-۵۹۳) درباره پرورش منوچهر است:

چنان پروریدش که باد هوا برو بر گذشتن ندیدی روا
پرستنده‌یی کش به بر داشتی زمین را به پی هیچ نگذاشتی
به پای اندرش مشک سارا بُدی روان بر سرش چتر دیبا بُدی

توجه شود که پرستنده‌ای که منوچهر نوزاد را در آغوش دارد، به پای خود مشک می‌بندد که پایش با زمین تماس نیابد و در نتیجه سختی زمین به نوزادی که در آغوش اوست نرسد. این همان نکته‌ایست که گزنفون درباره‌ی روی فرش نهادن پایه‌ی تخت‌ها و نیمکت‌ها نقل کرده است و باید علت این کار را از ایرانیان شنیده باشد. ۲۴. بنگرید به گزنفون، پرورش کوروش، هشتم ۱۵/۸-۱۷، ۱۹-۲۰.

۴۹-۱. کُرتُن یک سرزمین یونانی‌نشین در بخش فرودین ایتالیا بود. ۲. تیمایوس از مردم جزیره‌ی سیسیل و رویدادنگار یونانی از سده‌ی چهارم و سوم پیش از میلاد بود. او اثری در ۳۸ کتاب در تاریخ یونان، از آغاز تا سال ۲۸۹ پ. م. نوشته بود که از آن تنها پاره‌نوشت‌هایی بر جای مانده است. ۳. سیبار (Sybar) از پیش از سال ۷۰۰ پ. م. یک سرزمین کشاورزی یونانی‌نشین در جنوب ایتالیا بود و در سده‌ی ششم پ. م. بزرگترین شهر ایتالیا شد و به سبب خواسته‌ی مردم آن شهرت بسیار یافت و سرانجام در ۵۱۰ پ. م. در جنگ با کُرتُن نابود گردید. ۴. سَامُس جزیره‌ای یونانی در کرانه‌ی باختری آسیای کوچک بود و در سده‌ی ششم پیش از میلاد در زمان فرمانروایی پُلِیکرات به اوج شکوفایی خود رسید. ۵. دِمُکد پزشکی نامدار و پیرو فیثاغورث، در سده‌ی ششم پیش از میلاد می‌زیست. او نخست در خدمت پُلِیکرات به سر می‌برد، سپس به دربار داریوش رفت و سرانجام دوباره به زادگاه خود کُرتُن بازگردید. این پزشک هنگامی که در ایران به سر می‌برد، آبسه (دُمَل) آتسا را که در سینه داشت درمان کرد. درباره‌ی او و درمان آتسا و جنگ پُلِیکرات با ساتراپ ایرانی بنگرید به: هردوت، تاریخ‌ها، سوم ۱۲۵ بجلو. ۶. این نام

را به پارسی باستان Utaosā برگردانده‌اند و با اوستایی Hutaosā* به معنی «خوبی‌رسان» یکی می‌دانند. بنگرید به: اشمیت، ص ۱۳۶.

۵۰. ۱. دربارهٔ دُمکریّت چیزی یافت نشد. ولی زادگاه او افس شهری بازرگانی در کنارهٔ باختری آسیای کوچک بود. این شهر پیرامون سال هزار پیش از میلاد یونانی‌نشین شد و یکی از مهمترین شهرهای زمان باستان بود و نیز پرستشگاه آن به نام آرتَمیس (Artemis) شهرت داشت. این شهر از سال ۳۸۶ پ. م. باجگزار ایران بود. ۲. یونیه (Ion) که نام یونان از آن می‌آید، در کرانهٔ باختری آسیای کوچک بود. پیمان یونیه از ۱۲ شهر کوچک تشکیل شده بود. این کشور در سال ۵۴۰ پ. م. به دست ایران افتاد، پیرامون سال ۵۰۰ مردم آن شورش کردند، اما به نتیجه‌ای نرسید. سپس از سال ۴۷۹ با آتن هم‌پیمان شدند، ولی از سال ۳۸۲ تا زمان اسکندر دوباره وابسته به ایران شدند. یونیه در زمان روم نیز تا اندازه‌ای خودفرمان بود. ۳. گرینث در مرکز یونان، در زمان باستان پس از آتن مهمترین شهر بازرگانی یونان بود. از پرستشگاه آپلون که در سدهٔ ششم پیش از میلاد در این شهر ساخته شده بود، هفت ستون بر جای مانده است. ۴. این پوشاک را به مصریان نیز نسبت داده‌اند. همچنین هردوت (دوم ۱۶۴ بجلو) از طبقه‌ای در سپاه مصریان به نام Kalasir نام می‌برد که شاید با همین واژه مرتبط باشد. ریشهٔ این واژه شناخته نیست، بنگرید به: هویزه، همانجا، ص ۱۰۰. ۵. ریشهٔ این واژه شناخته نیست. بنگرید به: هویزه، همانجا، ص ۱۰۰. یک جامهٔ دیگر که کتزیاس هم از آن نام برده است Saranis است که جامهٔ رسمی دولتی در زمان ماد بود. هویزه (همانجا، ص ۱۰۰) آن را با فارسی «سراپا» مرتبط می‌داند. گزنفون (پروورش کوروش، هشتم ۴۰/۱؛ ۳-۱۸/۵) از رسم پوشیدن جامهٔ مادی میان پارسی‌ها گزارش کرده است. او رنگ بالاپوش‌های مادی را سرخ روشن، سرخ سیر، سرخ ارغوانی و سرخ قهوه‌ای نوشته است.

۵۱- ۱. کریتیاس سیاستمدار و شاعر سده پنجم پیش از میلاد، عموی افلاطون و از پیروان سقراط بود، ولی به‌زودی به سیاست پیوست و چون پیرو اولیگارش‌ی و مخالف دموکراسی بود، برای مدتی به تسالی تبعید گردید، مدتی پس از آن دوباره بازگشت و به قدرت و نفوذ رسید. از اشعار و درام‌ها و دیگر نوشته‌های او پاره‌نوشت‌هایی بر جای مانده است. ۲. ← یادداشت ۲/۴۶.

۵۲- ۱. اناکینداراکس نادرست‌خوانی یونانی است از آشوری Anaka nadu sar Assur به معنی «من، پادشاه شکوهمند آشور». ۲. ارباک ساتراپ ماد بود. ۳. دوریس رویدادنگار یونانی در گذشته به سال ۲۷۰ پ. م. در زمینه‌های قانون، ادبیات، نقاشی و جز آن قلم زده بود، ولی اثر مهم او مقدونیه بود. ۴. زمینه تاریخی اختلاف ارباک جنگ آخرین پادشاه آشور با ائتلاف ماد - بابل است در زمان کیاکسار (پادشاه ماد) و نبیلاسر (پادشاه بابل) و نابودی نینوا در سال ۶۱۲ پ. م. ۵. هر پلثرن برابر صدپا (فوت) یا ۲۹/۷ تا ۳۵/۵ متر است. ۶. هر پا (فوت) برابر ۳۰/۴۸ سانتیمتر است. ۷. نینوا پایتخت خود سارداناپال در آشور بود و از این‌رو گزارش نادرست است. به گزارش دیودور (دوم ۲۶) سارداناپال فرزندان خود را پیش کُتاس به پافلاگن (در شمال آسیای کوچک) فرستاد و کُتاس یکی از کارداران سارداناپال بود که به او وفادار مانده بود. ۸. درباره او ← ۲/۳۱. ۹. آنخیال و ترسوس دوشهر در کلیکیه در جنوب آسیای کوچک بودند. ۱۰. آمینتیان رویدادنگار یونانی از سده دوم پیش از میلاد و نویسنده تاریخی درباره اسکندر بود. ۱۱. کوروش در سال ۵۳۸ بابل را محاصره کرد و نه نینوا را که پیش از آن در سال ۶۱۲ به دست سپاه ماد و بابل درآمده بود. ۱۲. خواست خط بابلی است. ۱۳. خویریل شاعر یونانی درباره اسکندر بود. شاعر یونانی دیگری به همین نام از سده پنجم پیش از میلاد بود که حماسه‌ای با عنوان پرسیکا به تقلید از همر و متأثر از اثر هردوت سروده بود. ۱۴. کلایتارخ رویدادنگار یونانی از

مردم اسکندریه از سده چهارم و سوم پیش از میلاد بود. او اثری درباره اسکندر از زاد تا مرگ او نوشته بود که در رویدادنگاران پس از او تأثیر نهاده است. ۱۵. درباره او ← یادداشت ۱/۴۸. ۱۶. درباره فریگیه ← یادداشت ۳/۲۷. ۱۷. مناسئاس جغرافی‌دان یونانی از سده سوم پیش از میلاد بود. ۱۸. رفتار زنانه زاگاریس داستانزد شده بود. ۱۹. فینیکس شاعر یونانی از سده سوم پیش از میلاد بود و اشعاری اخلاقی - طنزی می‌سرود. از شعر او با عنوان «نینس» پاره‌هایی در دست است. ۲۰. بنگرید به یادداشت ۴/۸. ۲۱. نام نینس نه در سنگ‌نبشته‌های آشور آمده‌است و نه در تاریخ هردوت. همچنین برسوس (Bersossos) کشیشی از مردم بابل که در سده سوم پیش از میلاد می‌زیست و اثری در سه کتاب به یونانی با عنوان بابلیکا نوشته بود و از آن پاره‌نوشت‌هایی بر جای مانده است، نامی از نینس نبرده است. با اینهمه، نینس از زمان کتزیاس در نوشته‌های یونانی به عنوان پایه‌گذار کشور آشور شناخته شده‌است. ۲۲. اشاره است به اهمیت ستاره‌شناسی در بابل. ۲۳. در اصل: با ترکه خدایان را خشنود نمی‌کرد. ۲۴. گراکسی‌ها شاخه‌ای از قوم کلخ بودند که در زمان باستان در کرانه خاوری دریای سیاه می‌زیستند. ۲۵. در اصل: Indos. برخی آن را گشته Sindos دانسته‌اند که یکی از تیره‌های اسکیت‌ها بود. ۲۶. اشاره است به جشن معروف شراب در روم باستان که در زمستان برای ستایش ایزد شراب به نام باکخ (Backchos) یا دیونیس (Dionysos) گرفته می‌شد و در آن کار به بدمستی و هرزه‌کاری می‌کشید. ۲۷. در اصل: Hades. هادس در اساطیر یونان فرمانروای سرزمین مردگان است و از این رو نام او به معنی سرزمین مردگان نیز بکار می‌رود. ۲۸. در این شعر و مطالب پیش از آن اعتقاد به کوتاهی زندگی و بیش دم‌پرستی دیده می‌شود. این بینش در حماسه گیلگمش نیز هست و در شعر فارسی مثال‌های فراوان دارد.

خودخواه و سبکسر بود و سرانجام به آغالش (تحریک) اسپارت در سال ۴۰۴ پ. م. کشته شد. ۲. پاوزانیاس سیاستمدار و سردار اسپارتی بود که در سال ۴۷۹ پ. م. هم‌پیمان با یونان نبرد پلاتئا (Platāa) با ایران را رهبری کرد، ولی پس از آنکه یونان و اسپارت او را از خود راندند، به ایران پیوست. ۳. فربنس ساتراپ ایرانی بود. او در سال ۴۰۴ پ. م. نخست الکییاد را زینهار داد، ولی سپس به آغالش اسپارت به کشتن او فرمان داد. ۴. بنگرید به یادداشت ۱/۴. ۵. بنگرید به یادداشت ۳/۵۲.

۵۴- ۱. درباره افیپ و زادگاه او ← یادداشت ۱۶/۱۹ و ۱۷. ۲. درباره او چیزی یافت نشد. ۳. اندرُمدّا در افسانه‌های یونانی دختر شاه حبشه بود که او را به یک دیو دریایی داده بودند تا اینکه پرسویس (Perseus) او را از چنگ آن دیو رهایی داد و سپس به ستاره‌ای به همین نام تبدیل گردید. ۴. این افیپ کس دیگری جز از افیپ پیشین است و گویا او کمدی‌سرای یونانی از سده چهارم پیش از میلاد است که نوشته‌هایی نیز در مخالفت با افلاطون و پیروان او داشت. ۵. آمون خدای مصریان، در آغاز ایزد هوا بود و سپس ایزد خورشید گشت. ۶. آرتَمیس در اساطیر یونان دختر زیوس و خواهر هم‌زاد آپلون و در اساطیر رومی برابر دیانا بود. او ایزدبانوی زایش و طبیعت و شکار و نگهبان جانوران وحشی بود. ۷. هرْمس در اساطیر یونان پسر زیوس است. او نخست ایزد طبیعت و چوپانان بود و سپس ایزد بازرگانی، راه‌ها، دزدان، خواب و رؤیا، همراه ارواح مردگان، سازنده بربط و فرستاده خدایان گردید. در نگاره‌ها او را جوانی زیبا با چوبدست فرمانروایی، کلاه سفر و کفش مچ‌بنددار نشان داده‌اند. در اساطیر رومی برابر مرکور است. ۸. کریکائِن در یونان باستان چوبدستی بود با نشان دوما که بر چوبدست پیچیده بودند. این دستواره را نمایندگان در دست می‌گرفتند. ۹. در شاهنامه نیز می در معنی «گلاب و بوهای خوش» بکار رفته است (دوم ۳۶۵/۲۲۶):

ز سوداوه بوی می و مشک ناب همی یافت کاوس و بوی گلاب

برای گواه‌های دیگر بنگرید به: *یادداشت‌های شاهنامه*، یکم، ص ۹۱۲. ۱۰. دربارهٔ او ← یادداشت ۲/۱۴. ۱۱. داریوش سوم (۳۳۶-۳۳۰ پ. م.) پس از آنکه در جنگ اسکندر شکست خورد و به خاور ایران گریخت، در تابستان سال ۳۳۰ بدست فرمانروای بلخ دستگیر و کشته شد. ۱۲. عروس اسکندر و سران سپاه او با زنان ایرانی در شوش و در بهار سال ۳۲۴ پ. م. انجام گرفت. ۱۳. هر استادیون برابر ۶۰۰ پا (فوت) یا ۱۷۹ تا ۲۱۳ متر بود. ۱۴. در اصل نام بسیاری از این هنرمندان آمده است. ۱۵. هر تالان برابر ۶۰ مین، هر مین برابر صد درهم و هر درهم در آتن برابر ۴۳۷ گرم بود. ۱۶. پلیکلایت رویدادنگار یونانی در زمان اسکندر بود. او در لشکرکشی اسکندر شرکت داشت و اثری در تاریخ اسکندر و زمان او در هشت کتاب نوشت. ۱۷. لاریسا شهری بود در تسالی (← یادداشت ۵/۴۶). ۱۸. دربارهٔ فیلارخ ← یادداشت ۲/۱۸. ۱۹. آگاثارخید از مردم کنید (Knidos، شهری در جنوب کرانهٔ باختری آسیای کوچک)، رویدادنگار و جغرافیادان یونانی از سدهٔ دوم پیش از میلاد بود. اثر اصلی او تاریخ بود در ۵۹ کتاب که از آن ۴۹ کتاب در تاریخ اروپا و ۱۰ کتاب در تاریخ آسیا در زمان جانشینان اسکندر نوشته شده بود، ولی از آن تنها پاره‌نوشت‌هایی بر جای مانده است. اثر دیگر او دربارهٔ دریای سرخ، خلیج فارس و دریای هند بود که در دست است. او در زمینه‌های دیگر نیز نوشته‌هایی داشت. ۲۰. بنگرید به گزارش ۴۸ و یادداشت ۱۰/۴۸. ۲۱. دربارهٔ خیوس ← یادداشت ۶/۱۹. ۲۲. رنگ ارغوانی از رنگ‌های دلپسند شاهان ایران بود و در *شاهنامه* نیز بسیار بکار رفته است. ۲۳. گرایش اسکندر به تجمل به پیروی از پادشاهان بابل، آشور، لیدی، ماد و به‌ویژه هخامنشی بود. از این رو ما در اینجا بخشی از توصیف سرایرده او را آوردیم که می‌تواند کمابیش توصیفی از سرایردهٔ پادشاهان هخامنشی باشد.

۵۵- ۱. دربارهٔ پُلِیارخ چیزی یافت نشد. ۲. اَویدُکس (Eudoxos) ریاضی‌دان و فیلسوف یونانی (۳۹۱-۳۳۷ پ. م.) از شاگردان افلاطون بود. او در آکادمی آتن در زمینهٔ اخلاق نظریه‌ای بیرون داد که «هوس بالاترین نعمت هر زنده‌ای است». کمی پیش از او فیلسوف دیگری به نام آریستپ (Aristippos ۴۳۵-۳۳۵) که نخست از شاگردان سقراط بود و سپس از او جدا شد، در اخلاق نظریه‌ای داده بود که هستهٔ اصلی آن لذت‌پذیری آدمی بود. پس از او نظریهٔ او را دختر او آرته (Arete) و نوهٔ او از همین دختر که نام پدربزرگ خود را داشت تکمیل کردند که زیر عنوان Hedonism «هوس‌گرایی» (از یونانی hēdonē به معنی «هوس») شهرت یافت. اکنون در گزارش ۵۵ ما پُلِیارخ همان نظریه را دنبال می‌کند و مثال او دربارهٔ پادشاهان ایران مخالفت با نظر افلاطون در جمهوری (بند ۵۸۰) است. ۳. خواست دیونسی دوم است که فرمانروای بخش فرودین ایتالیا و سیسیل بود، ولی فرمانروایی خود را زود از دست داد و در سال ۳۳۷ پ. م. درگذشت. ۴. دیکه در یونانی نخست به معنی «آیین» و سپس به معنی «داد» بود و پس از آن در اساطیر یونان دختر زیوس و ایزدبانوی دادگری گردید.

۵۶- ۱. خواست اردشیر سوم (۳۵۹-۳۳۸ پ. م.) و کهنترین پسر او آرشه (۳۳۸-۳۳۶) است. پسران دیگر اردشیر سوم بدست باگوئاس (Bagoas) کشته شده بودند.

۵۷- ۱. دربارهٔ دین ← یادداشت ۴/۱۰.

۵۸- ۱. خواست فیلیپ دوم (۳۵۹-۳۳۶ پ. م.) پدر اسکندر است که کشته شد. ۲. دیکاپارخ فیلسوف یونانی سدهٔ چهارم پیش از میلاد، از شاگردان ارسطو بود و آثاری در زمینه‌های فلسفه، سیاست، جغرافی، تاریخ فرهنگ یونان و جز آنها داشت، ولی از آنها

تنها پاره‌نوشت‌هایی بر جای مانده است. ۳. زنانی که شاهان ایرانی با خود به جنگ می‌بردند، درواقع کنیزکانی برای خوشگذرانی در حضر و سفر بودند. از این‌رو اگر آنها به دست دشمن می‌افتادند پادشاه باکی از آن نداشت. ولی پادشاه زنان آزاد نیز بسیار داشت که غالباً یکی از آنها به سبب نژاد بالاتر خود و یا مقامش در نزد پادشاه بانوی بانوان به‌شمار می‌رفت. و اما فیلیپ نیز چنانکه سیستر نویسنده برشمرده است هفت زن رسمی داشت و کنیزکان دیگر نیز.

۵۹-۱. نویسنده در اینجا چندین مثال دیگر نیز آورده است. ۲. کیره‌نایکا کشوری در شمال آفریقا بود. این کشور از سده هفتم پیش از میلاد یونانی‌نشین بود و یونانیان پایتخت آنجا کیره (Kyrene) را پیرامون ۶۳۰ بنیاد نهادند. ۳. کمبوجیه دوم (۵۳۰-۵۲۲ پ. م.) در سال ۵۲۵ به مصر لشکر کشید و پادشاه مصر آماسیس (۵۲۶-۵۲۰) را که پس از برکنار کردن آپریاس (۵۸۷-۵۷۰) به پادشاهی رسیده بود شکست داد و سپس او را کاردار خود در مصر کرد. ۴. نوبیتیس نام خود را از ایزدبانویی به نام نایت (Neith) گرفته بود. ۵. درباره او ← یادداشت ۴/۱۰. ۶. درباره این مورخ چیزی یافت نشد. زادگاه او ناوکرات در بخش فرودین مصر بود و پیش از اسکندریه مرکز بازرگانی یونانیان و مصریان بود. ۷. سرگذشت کمبوجیه و نوبیتیس را هردوت (سوم ۱-۳) نیز آورده است، ولی او که نام این زن را نیتتیس (Nitetis) ثبت کرده است، این گزارش را که این زن مادر کمبوجیه بود نمی‌پذیرد و آن را تبلیغات و شایعات مصریان می‌داند. هردوت نام مادر کمبوجیه را کاساندانه (Kassandane) نوشته است. هردوت سبب جنگ کمبوجیه با آماسیس را چنین نوشته است: آماسیس به خواهش کوروش یک چشم‌پزشک مصری را به دربار او فرستاده بود. این پزشک به علت دورافتادن از زن و فرزند خود کینه آماسیس را به دل گرفت و کمبوجیه را برانگیخت که دختر آماسیس را

خواستگاری کند، بدین قصد که اگر آماسیس به خواست کمبوجیه تن دهد از دوری دخترش رنج برد و اگر از آن سر باز زند کار به جنگ کشد. هردوت سپس سرگذشت را کمابیش به همانگونه که در متن ما آمده است نقل می‌کند، ولی این گزارش را که نیتتیس زن کوروش و مادر کمبوجیه بود نمی‌پذیرد. پس از آن هردوت روایت دیگری نقل می‌کند که از دید او باورمندانه نیست: زنی در شبستان کوروش کودکان کاساندانه را می‌ستاید. کاساندانه پس از شنیدن ستایش آن زن گله می‌کند که با آنکه او چنین کودکانی زاده است، کوروش بدو پشت کرده و دل به زن مصری سپرده است. در این هنگام کمبوجیه که کودکی ده ساله بود می‌گوید: «مادر، زمانی که من به مردی رسم مصر را زیر و زبر خواهم کرد».

۶۰- ۱. دربارهٔ او ← یادداشت ۶/۱۹. ۲. تیمائیس رویدادنگار یونانی از سدهٔ چهارم و سوم پیش از میلاد و از مردم سیسیل بود. ۳. این روسپیان را Hetär به معنی «انباز، جفت» می‌نامیدند و در برخی جاها از جمله در گرینث (← یادداشت ۳/۵۰) پرستار پرستشگاه آفرودیت بودند. در یونان باستان برخلاف زنان شوهردار که به پیروی از قانون و آیین می‌بایست در خانه می‌ماندند و از محیط فرهنگی دور بودند، این روسپیان دانش آموخته و به سبب دوستی با مردان بزرگ در سیاست نفوذ داشتند. ۴. آفرودیت در اساطیر یونان ایزدبانوی زیبایی، عشق و آن (کشش) بود و گویا او در اصل یک ایزدبانوی سامی بود که یونانیان در جزیرهٔ قبرس با کیش او آشنا شدند و سپس بدان رنگ هلنی دادند. برابر آفرودیت در اساطیر رومی ونوس است. ۵. دربارهٔ او ← یادداشت ۷/۴۷. ۶. کیپریس (Kypris) لقب آفرودیت است.

۶۱- ۱. دربارهٔ خارس ← یادداشت ۲/۱۴. ۲. در اساطیر یونان آدونیس دلدار

آفرودیت بود و او به زخم‌گرازی کشته شد. یونانیان در نوشته‌های خود نام ایزدان اساطیر بیگانه را به برابر آنها در اساطیر خود برمی‌گردانند. از این رو شاید در روایت ایرانی این داستان بجای آفرودیت از آناهیتا نام رفته بود، ولی شاید هم تنها سخن از برخورداری هیستاسپ و زریادر از فره ایزدی بود. ۳. تانایس در زمان باستان نام رود دُن (در بخش اروپایی روسیه) بود که جغرافیادانان یونانی آن را مرز میان آسیا و اروپا می‌دانستند. ۴. هر استادیون برابر ۱۷۹، ۲۱۳ متر است که اگر میانگین آن را بگیریم، در داستان از راهی به درازی ۱۶۰ هزار متر یا ۱۶۰ کیلومتر یا نزدیک ۲۷ فرسنگ سخن رفته است که برای داستان اغراق‌آمیز نیست. ۵. این داستان روایت کهنتر، ولی فشرده‌ای از داستان گشتاسپ و کتایون در شاهنامه (پنجم ۳-۷۱) است که در آن زریار (= زریادر) بجای گشتاسپ (= هیستاسپ) آمده است. این داستان واریانت‌های دیگری هم دارد، از جمله روایتی که آثنایس پس از داستان زریادر و اداتیس از ارسطو نقل کرده است.

۶۲-۱. هاگنن فیلسوف یونانی از سده دوم پیش از میلاد و از مردم ترسوس در آسیای کوچک بود. ۲. درباره او ← یادداشت ۲/۶۰. ۳. ← یادداشت ۲/۲. ۴. سلت‌ها قومی هند و اروپایی بودند که نخست در جنوب و جنوب باختری رود راین (در آلمان) می‌زیستند و پس از رانده شدن بدست ژرمنی‌ها به فرانسه و سپس به بریتانی رفتند و از سده پنجم میلادی از آنجا نیز بدست انگلوساکسن‌ها رانده شدند، ولی در ولس، ایرلند و اسکاتلند ماندگار گشتند. آنچه آثنایس درباره امردبازی سلت‌ها نوشته، دیدور (پنجم ۷/۳۲) نیز گزارش کرده است. ۵. هردوت (یکم ۱۳۵) می‌نویسد: «هیچ قومی در گرفتن آیین‌های بیگانه به اندازه پارسی‌ها آمادگی ندارد. آنها جامه مادی‌ها را زیباتر از جامه خود می‌دانند و می‌پوشند. همچنین در جنگ سینه‌بند مصری می‌بندند. با هر سرگرمی

و لذتی که آشنا شوند آن را می‌گیرند، چنانکه مثلاً امردبازی را از هلنی‌ها آموختند. هر پارسی شمار بزرگی زنان اصلی دارد و شمار بزرگتری کنیزکان هم‌خوابه». ۶. آنچه آئنیس درباره رفتار اسکندر با زن و دختران داریوش سوم نوشته است با گزارش شاهنامه نیز کمابیش سازگار است، از آن جمله (پنجم ۴۰۷/۵۶۱ بجلو):

بنزدیک پوشیده‌رویان شاه بیامد یکی مرد با دستگاه
 بدیشان درود سکندر ببرد همه کار دارا برو برشمرد...
 بدانید کامروز دارا منم گر او شد نهان، آشکارا منم
 فزونست از آن نیکوینها که بود به تیمار دل را نباید شخود...
 همانست ایران که بود از نخست بباشید شادان دل و تندرست

نیز بنگرید به: شاهنامه، ششم ۴-۶. البته واقعیت تاریخی هرچه بوده، آنچه در شاهنامه آمده است ساخته ایرانیان است برای نگهداشت ارج خاندان شاهی، ولی نفوذ رمان/اسکندر نیز در آن هست که به نوبه خود به اخبار یونانی برمی‌گردد.

۶۳-۱. درباره او ← یادداشت ۴/۱۰. ۲. کتزیاس نام این زن را آمیتیسی (Amytis) و او را خواهر اردشیر نوشته است. ۳. درباره او ← یادداشت ۲/۱۸.

۶۴-۱. هم،/یلیاد، سرود نهم، بند ۱۸۹. ۲. این سخن را هم در/ادیسه (سرود یکم، بند ۳۳۷ بجلو) از زبان زن ادیسوس به نام پنه لپایا (Penelopeia) درباره خنیاگری به نام فمیوس می‌گوید. ۳. درباره او ← یادداشت ۴/۱۰. ۴. خواست از کوروش مهتر پدر کمبوجیه یکم و نیای کوروش بزرگ است که در میانه سده ششم پیش از میلاد بر پادشاه ماد و پدرزن خود آستیایگ شورید و او را سرنگون کرد. در این باره بنگرید به گزارش

هردوت (یکم ۱۲۳ بجلو). ۵. این گزارش برای پژوهش در تاریخ خنیاگری و شیوه کار خنیاگران در ایران بسیار مهم است. بنگرید به: خالقی مطلق، حماسه، ص ۱۴۰ بجلو.

۶۵-۱. چندین تن نویسنده و فیلسوف یونانی دیوگن نام دارند. بر نگارنده روشن نشد که این دیوگن کدامیک از آنهاست. ۲. نام سازی در یونان باستان. درباره ساخت این ساز چیزی یافت نشد. ۳. گونه‌ای چنگ که گویا اصل آن از لیدی بود. ۴. کیبله (Kybele) ایزد بانوی باروری زمین در آسیای کوچک بود که به‌ویژه در جنگل‌ها و کوه‌ها ستایش می‌شد. دلدادۀ او جوان زیبایی به نام آتیس بود. ستایش کیبله با رقص‌های پرشور و کارهای بیرون از آیین همراه بود. کیبله در روم از سال ۲۰۴ پ. م. به نام ماگنا ماتر (Magna mater) ستایش می‌شد. ۵. ← یادداشت ۳/۲۷. ۶. هالیس (Halys) نام کهن رود قزل ایریک در آسیای کوچک بود. ۷. درباره آرتمیس ← یادداشت ۶/۵۴. آرتمیس و کیبله در کوه تملس (Tmoles) در لیدی ستایش می‌شدند. ۸. غار درختچه‌ای‌ست که برگ آن مصرف دارویی دارد و اصل آن را از ایران و قفقاز دانسته‌اند. ۹. سازی بود سه‌گوشه. ۱۰. در اصل آولس (← یادداشت ۲/۴۶). گویا خواست این است که نواختن ساز یونانی آولس در آسیای کوچک مرسوم شده بود.

۶۶-۱. درباره او ← یادداشت ۴/۱۰. ۲. ← یادداشت ۱/۴۴. ۳. پلوتارخ فیلسوف و زندگینامه‌نویس یونانی (درگذشته به سال ۱۲۰ پ. م.) در اثر خود/تیکا یا مِرا لیا (بخش ۱۷۳c) نیز این روایت را آورده است. هردوت (پنجم ۱۰۵) موضوع یادآوری جنگ با آتن را به گونه‌ای دیگر روایت کرده و آن را به داریوش نسبت داده است.

۶۷-۱. خواست بطلمیوس دوم پادشاه مصر (۲۴۶-۲۸۵ پ. م.) است که در زمان او

اسکندریه مرکز مهم فرهنگ هلنی گردید.

۶۸- ۱. مندت رویدادنگار یونانی از سده سوم پیش از میلاد و نویسنده اثری دربارهٔ دیدنی‌های جزیرهٔ زادگاه خود سامُس بود. ۲. ← یادداشت ۲/۳۴. ۳. هِرا (Hera) در اساطیر یونان خواهر و زن زیوس و نگهبان زناشویی و زنان است. جانوران مقدس او گاو و طاووس‌اند. هِرا در اساطیر رومی برابر یونو (Juno) است. ۴. دربارهٔ او ← یادداشت ۱۰/۱۳. ۵. فونیکس در اساطیر مصری پرنده‌ای است که از خاکستر خود از نو جوان برمی‌خیزد و از این‌رو نماد جاودانگی به‌شمار می‌رود. ۶. هلیوپولیس (Heliopolis) در یونانی به معنی «شهر خورشید»، یکی از شهرهای باستانی مصر در شمال خاوری قاهره بود. از پرستشگاه خورشید در آن شهر که شهرت بسیار داشت، ستونی بر جای مانده است.

۶۹- ۱. ← یادداشت ۵/۴۶. ۲. در این باره ← گزارش ۵۱ و یادداشت ۵/۴۶. ۳. دربارهٔ او ← یادداشت ۱/۵۱.

۷۰- ۱. دربارهٔ او ← یادداشت ۲/۱۳. ۲. فیلیپی شهری باستانی در تراکیه (← یادداشت ۷/۲۴) بود که فیلیپ دوم آن را گرفت و جزو مقدونیه کرد. در این شهر بود که در سال ۴۲ پ. م. آنتونیوس و اکتاوین بر جمهوری‌خواهان پیروز شدند و در همین شهر بود که حواری مشهور پاولوس (Paulus) یک جامعهٔ مسیحی بنیاد کرد. ۳. ← یادداشت ۲/۵۹. ۴. آپلدر رویدادنگار یونانی از سدهٔ یکم پیش از میلاد و از مردم آرتمیتا (Artemita) در کرانهٔ رود تیگریس (پارسی باستان، به عربی دجله) بود. او اثری دربارهٔ فرمانروایی پارتی‌ها با عنوان پارتیکا نوشته بود و این کتاب یکی از مآخذ استرابون بود. او

همچنین درباره‌ی جدا شدن بخش خاوری قلمرو سلوکیان، از جمله بلخ، و حملات قبایل آسیایی گزارش کرده بود. از اثر او پاره‌نوشت‌هایی بر جای مانده است. ۵. مورد یامورت (پهلوی (mōrd) که در زبان‌های اروپایی نیز کمابیش به همین نام است (لاتین Myrthus، آلمانی Myrthe، انگلیسی myrtle، فرانسه myrte) درختچه‌ای است با برگ و گلی خوشبو و میوه‌ای سرخ یا سیاه. این درختچه در شمال، مرکز، جنوب خاوری و باختری ایران می‌روید و آن را به فارسی آس‌دانه نیز می‌نامند.

نمایه راهنما

(بر طبق شماره گزارش‌ها و یادداشت‌ها. در جلوی شماره یادداشت‌ها حرف ی افزوده شده است)

استادیون ۵۴، ی ۱۳/۵۴، ی ۴/۶۱	۱- نمایه موضوعی
اسکیت‌ها ۲۸، ی ۲/۲۸ و ۳	آب آشامیدنی ۶، ۱۲، ۴۸، ی ۲/۱۲
المپیک ۳۰، ی ۶/۴۷	آب نیل ۱۰
امردبازی ۶۲، ی ۵/۶۲	آبسه (دمل) ۴۹، ی ۵/۴۹
انارداران (نیز ← سیب‌داران) ی ۱۰/۴۸	آرایش و آرایشگر ۴۸، ۵۲
انجیر ۱۲، ۶۶	آرخن ی ۲/۲۶
ایران‌گرایی ۴، ۲۴، ۵۱، ۵۳، ۶۶، ۶۹	آس‌دانه ی ۵/۷۰
	آشپزی ← خوان
بادام ایران ۸	آلوی پارسی ۱۳
بار ی ۲/۲۱	آواز و ساز و سرود ۱۹، ۴۸، ۵۲، ۶۴، ۶۵
بالش پادشاه ۴۸	ی ۹/۴۸
بخشش و پیشکش ۴، ۵، ۲۶	آکانتوس (بوته) ۱۰، ی ۳/۱۰
بربری ۱۴	اولس (نام‌ساز) ۴۵، ی ۲/۴۵
بزم جام‌گردان ۱۹، ی ۱۱/۱۹	
بلوط زیوس ۸	أبل ۱۶، ی ۲/۱۶
بنده ۷	ارابه پادشاه ۴۸، ی ۱۰/۴۸
بومهن ۲۷	ارغوانی ی ۲۲/۵۴
بید ۱۱	اسب‌سواری ۳۴

- پارچه ۴، ۴۱. ترتیزکِ ماد ۹.
- پارسی ۱۳. تولد ← جشنِ زادروز.
- پدرِ تاریخ ی ۱/۶. تیارا ی ۴/۴۸.
- پرچمِ ایران ی ۶/۴۱. جام ۳۷، ۳۸، ۴۱، ۴۲، ۴۴ ی ۱/۳۷.
- پُرخوری ۳۰، ۳۱. جامِ جم ی ۹/۴۱، ی ۱۸/۴۸.
- پرسیکا ۱۳. جام‌گردان ← بزمِ جام‌گردان.
- پرسیکن ۱۳. جامگی ۱۹.
- پرسیمون ی ۸/۱۳. جامه و جامه‌های ایرانی (مادی و پارسی) ۴.
- پستهٔ ایران ۱۰. پلیژن ۵۲، ی ۵/۵۲.
- پوشاک ← جامه. جاودانان ۴۸، ی ۱۰/۴۸.
- پیام به رمز ۲۸، ی ۳/۲۸. جشنِ زادروز ۱۹.
- تاج سرو ۴۵. جشنِ میترا ۳۴.
- تاک، تاکستان ۳، ۵. جشنِ هفایستس ی ۴/۱۵.
- تالان ۱۹، ۳۸، ۵۴، ی ۲۱/۱۹، ی ۲/۳۸. جغدِ آتن ۶۸.
- ی ۱۵/۵۴. چاپار هخامنشی ی ۴/۱۵.
- تجمل و تجملِ ایرانی ۱۶، ۱۸، ۴۷، ۴۸، ۴۹، چاپلوسی ۲۶.
- ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۶۹، ی ۴/۱۶. جادر و سراپرده ۷، ۲۳، ۵۴، ی ۲۳/۵۴.
- تخت جمشید ۴۸. چارپایه‌دارِ پادشاه ۴۸.
- تختِ شاهی ۴۸. چتر و سایبان ۷، ۴۸.
- تذروِ ماد ۶۷. چنارِ مصنوعی ۵۴، ی ۱۶/۴۸.

- خداشاه (لقب) ۲۴. روسپیان و روسپیگری ۶۰، ی ۳/۶۰.
- خداوندگار (لقب) ۲۶. زبان پارسی ۵۳.
- خرگاه ← چادر. زمین‌بوسی ۲۶.
- خرمالو ی ۸/۱۳. زنان و جنگ ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۳، ی ۳/۵۸.
- خنی‌گری در دربار ماد ۶۴. خوان (خوراک، آشپزی، آشپزخانه شاهی) ۱۳، زنجیل شام ۹.
- ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۳۶، ۴۸، ی ۱/۱۹. زیرپایی پادشاه ۴۸.
- خوراک پادشاه ۵۲. خوراک لذیذ زیوس ۵۲.
- خواروبار ۴. ستایش پادشاه ۳۶.
- خیمه ← چادر. سراپرده ← چادر.
- سلت‌ها ۳۲، ی ۳/۳۲، ی ۴/۶۲. سرکه ۱۰.
- دستکش ۴۸. سور ایرانیان ۱۹، ۲۰.
- دستواره کریکاین ۵۴. سور پادشاه ۱۹.
- رابطه جنسی با محارم ۲۵. سور مصریان ۲۰.
- رای زدن ۱۹، ۲۲، ی ۲/۱۹. سور یونانیان ۱۹.
- رُز ۱۱، ۷۰. سیب پارسی و مادی ۱۳.
- رُز مصنوعی ۴۸، ۵۴، ی ۱۶/۴۸. سیب‌داران (نیز ← انارداران) ۴۸، ی ۱۰/۴۸.
- رقص و رقص ایرانی ۲، ۳۴، ی ۳/۳۳. شاه بزرگ ۴، ۱۰، ۱۳، ۱۹، ۲۰، ۲۶، ۳۱، ۴۹.
- روانداز، پتو ۷، ۱۸. ۵۲، ۶۶، ی ۲/۴.
- روکش زخم ۴۸. شراب و شرابخواری ۳، ۴، ۵، ۱۲، ۳۲، ۳۴.

- ۳۵، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ی ۲/۳. کاسه ۷.
- شراب بزیر ۵۲، ی ۲۶/۵۲. کبوتر سفید ۲۹.
- شراب ناب ۳۲، ۵۴، ی ۶/۳۲. کبوتر قبرس ۶۸.
- شکم‌بارگی ← پرخوری. کتيله ۴۱، ی ۳/۴۱.
- شلوار چرمی ۱۲، ی ۲/۱۲. کریکائین ۵۴، ی ۸/۵۴.
- شهبانوی ایران ۵۷. کَلک (قایق) از نی ۱۴، ی ۵/۱۴.
- کمر بند زنان ۵، ی ۱/۵. کندی ۴۱، ی ۱۸/۴۸.
- صاف ۱، ۱۴. کنیزکان ۷.
- طاووس ۶۸، ی ۳/۶۸. کوزه ۷.
- عروسی اسکندر ۵۴. کیپریس (لقب) ۶۰.
- عقاب ایران ۴۱، ی ۶/۴۱. گاری استری ۶.
- فال نیک ۲۹، ۳۲. گردوی ایران ۸، ۱۰.
- فرش و فرش ایران ۱۷، ۲۳، ۴۸. گز (بوته) ۱۱.
- ی ۲/۲۳. گل (حلقه) ۷.
- فرّه ی ۲/۴۱. گنج‌خانه ی ۲/۴۲.
- فلفل ۱۰.
- فناکس ۱۶، ی ۴/۱۶. لابرونيا ۴۲.
- فندق ایران ۸. لباس ← جامه.
- فونیکس ۶۸، ی ۵/۶۸. لذت، مشرب لذت (نیز ← تجمل) ۴۷، ۵۵.
- فیلا دلفن ۷۰. ی ۸/۴۷، ۲/۵۵.

- لگن شب ۴۳. ی ۱/۳۹، ی ۳/۴۸ و ۷.
- مادی ۱۳. هلو ی ایران ۱۳، ی ۱/۱۳.
- ماکیان پارسی ۶۸.
- مروارید ۱۴.
- ۲- نام کتابها و داستانها و فصلها
- مشورت ← رای زدن. آگسیلاوس ۱۹.
- مغان ۵۲. آنا بازیس ۴۰.
- مورد ۷۰، ی ۵/۷۰.
- میز ۷، ۱۷، ۲۱، ۲۶.
- مین ۱۹، ۳۸، ۴۹، ی ۱۸/۱۹.
- میهن پارتی ها ۱۱.
- اروپا ۵۲.
- اردوگاه در ایران ۱۰.
- اردوگاه سفر ۵۲.
- ایرانیان ۱۲.
- ایلیاد ی ۱/۶۴.
- ناشتایی ۷.
- نان ۴، ۴۵.
- نقیضه ۸.
- نمایش آندرمدا ۵۴.
- نمک ۱۰.
- بایلیکا ی ۲۱/۵۲.
- بزم فرزندگان پیشگفتار.
- بزم هفت دانا پیشگفتار.
- پارتیکا ۷۰.
- واژه‌های ایرانی و بیگانه ۱۵، ۱۹، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۸، ۷، ۱۷، ۲۱، ۴۸.
- پرسیکا^۱ ۱۹، ۵۲، ی ۱/۲.
- پرسیکا^۲ ۱۰، ۱۹، ۴۵، ۵۷، ۵۹، ۶۳، ۶۴، ۶۶.
- ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۵۰، ۵۵، ۶۷، ی ۵-۱/۱۵.

- ی ۴/۱۰. حکومت^۱ ۳۳.
- پرسیکا^۲ ۲۹. حکومت^۲ ۶۹.
- پرسیکا^۴ ۴۸. حماسه ی ۵/۶۴.
- پرسیکا^۵ ی ۱۳/۵۲.
- پرورش کوروش پیشگفتار، ۳۳، ۳۷، ۴۳. خراج در آسیا ۱۰.
- ۴۸، ی ۲/۱۲، ی ۳/۱۹.
- تاریخ^۱ ۱۸. درباره آسیا ۵۴.
- تاریخ^۲ ۱۹، ۲۶. درباره پادشاهی ۱۹.
- تاریخ^۳ ۲۷. درباره پرستشگاه افسس ۵۰.
- تاریخ^۴ ۳۴. درباره تغذیه ۱۳.
- تاریخ^۵ ۵۳. درباره جشن های مصریان ۴۱.
- تاریخ^۶ ۵۴. درباره خوراک بیماران و تندرستان ۱۳.
- تاریخ اسکندر ۵۲. درباره روان ۴۶.
- تاریخ ایران ۱۹. درباره زندگی در یونان ۵۸.
- تاریخ پارت ۲۱. درباره لذت ۴۷.
- تاریخ مصر ۲۰، ۵۹. درباره وسایل پرستشگاه هرا ۶۸.
- تاریخ ها (تواریخ) ۱۲، ی ۲/۱۲. دولت ۴۷.
- توصیف آسیا ۱۱. رمان اسکندر ی ۶/۶۲.
- توصیف پارت ۱۴.
- توصیف کناره های خلیج فارس ی ۱/۱۴. زیرادرس و آداتیس ۶۱.
- جمهوری ی ۲/۵۵. زندگی نامه بزرگان ۳۱، ۴۸، ۵۲، ۵۴.

- سرانجام اسکندر ۱۹. گل رنج‌های کهن ی ۱/۴.
- سرگذشت‌هایی از پیرامون اسکندر ۱۴، ۴۸. گویش‌های آتی ۴۴.
- ۵۴، ۶۱. گویش‌های لاکنی ۱۳.
- سفر هند ۱۴. گیاه‌شناسی ۱۳.
- شاهنامه ی ۶/۳۲، ی ۲۳/۴۸، ی ۹/۵۴. گیلگمش ی ۲۸/۵۲.
- ی ۶/۶۲. مرّالیا ی ۳/۶۶.
- شگفتی‌ها ۶۷.
- نامه به اسکندر ۳۸.
- ضیافت^۱ پیشگفتار، ۴۶. نوروزنامه ی ۶/۳۲.
- ضیافت^۲ پیشگفتار، ۴۶.
- یادداشت‌های شاهنامه ی ۱/۴۶، ی ۹/۵۴.
- فیلِس ۴۷.
۱۹. فیلیپیکا ۳- نام‌های اساطیری و داستانی.
- آپلون ی ۴/۸، ی ۳/۵۰.
- آتیس ی ۴/۶۵.
- قابوسنامه ی ۱/۱۹، ی ۸/۴۷.
- قوانین ۳۲، ۴۶.
- آدونیس ۶۱، ی ۲/۶۱.
- آرتمیس ۵۴، ۶۵، ی ۱/۵۰، ی ۷/۶۵.
- آشیل ۶۴.
- کوروش ۲۵، ی ۱/۲۵.
- آفرودیت ۶۰، ۶۱، ی ۴/۶۰، ی ۲/۶۱.
- آمون ۵۴، ی ۵/۵۴.
- گرشاسب‌نامه ی ۱/۱۹.
- گشتاسپ و کتیون ی ۵/۶۱.
- اندَرْمدا ۵۴، ی ۳/۵۴.

۶۱. أداتیس
 ۶۳۲. اسفندیار ی
 ۲/۶۱. آناهیتا ی
 ۶۳۲. پشوتن ی
 ۲/۶۴. پنه لپایا ی
 ۶/۶۸، ۱۱/۱۰، ۶/۶۸. خورشید ۶۲ ی
 ۴/۵۵. دیکه ۵۵ ی
 ۶/۳۲. رستم ی
 ۶۱. زریادرس
 ۵/۶۱. زیر ی
 ۳/۶۸. زیوس ۱۶ ی
 ۱۱/۱۰. قُسفر ی
 ۴/۶۵ و ۷. کیبیله ۶۵ ی
 ۴- نام کسان
 ۳/۵۹. آپریاس ۵۹ ی
 ۴/۷۰. آپلدرُس ۷۰ ی
 ۱/۱. آپیکوس ۱ ی
 ۴۹ (زن) ۴۹، ۵/۴۹ و ۶. آتسا

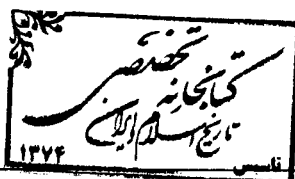
- آثناپس پیشگفتار، ۴۶، ی ۵/۶۱، ی ۶/۶۲. آنتیفانس ۱۳، ۱۶، ۶۸.
 آئنیون ۲۴. آنتیوخس ۳۵.
 آرویس ۱۸. آندرستنس ۱۴، ی ۱/۱۴.
 آریستوبولس ۴۸، ۵۲، ی ۱/۴۸. آندرگتس ۵۲.
 آریستفانس ۱۳، ی ۶/۱۳. آندرماخس ۲۶.
 آریوبارزان ۳۰.
 آستیگ ۶۴. ابن سینا ی ۱/۴۶.
 آستیاناکس ۳۰. اپیکراتس ۲۶.
 آکرتائس ۱۸. اپیکور ۴۷، ی ۱/۴۷.
 آکوپلیوس ۲۴. آپیوس ۲۴.
 آگاثارخیدس ۵۴، ی ۱۹/۵۴. ادیب الممالک فراهانی ی ۱۱/۱۹.
 آگائکل^۱ ۴، ی ۵/۴. ارباک ۵۲، ی ۲/۵۲ و ۴.
 آگائکل^۲ ۴. اردشیر دوم ۲، ۷، ۲۰، ۴۶.
 آماسیس ۵۹، ی ۳/۵۹ و ۷. اردشیر سوم ۲۰، ۵۶.
 آمیتی^۱ (زن) ی ۲/۶۳. ارسطو ی ۵/۶۱.
 آمینتاس ۱۰، ۴۸، ی ۱/۱۰. ارشه ی ۱/۵۶.
 آمینتاس ۵۲، ی ۱۰/۵۲. اریتس ۴۹.
 آنارس ۵۲. اسپاراماتیس ۵۲.
 آنالکیداس ۷، ی ۶/۷. اسپاراماتیس ۵۲.
 آنتنیوس ی ۲/۷۰. استاتیره (زن) ۶۳.
 آنتیپاترس ۱۹. استرابون ی ۲/۳، ی ۴/۷۰.
 آنتیستنس ۲۵، ی ۱/۲۵. اسدی طوسی ی ۴/۴۷.

- اسکندر ۲۳، ۲۶، ۳۹، ۵۳، ۵۴، ۵۸، ۶۲، بیهقی، ابوالفضل ی ۲/۱۸.
- ی ۱۲/۵۴، ی ۶/۶۲.
- اشک (ارشک) ۲۱، ۳۵.
- پاترکلس ۲۸.
- افلاطون پیشگفتار، ۳۲، ۳۳، ۴۶، ۴۷، پارمنیون ۳۸.
- ی ۱/۳۲.
- افیئس^۱ ۱۹، ۵۴، ی ۱۶/۱۹.
- افیئس^۲ ۵۴.
- پتلمیوس ← بطلمیوس.
- اُکتاویان ی ۲/۷۰.
- یزایدنیوس ۳، ۲۱، ۳۵، ی ۳/۳.
- اُکسپارتس ۶۳.
- پلوتارخ پیشگفتار، ۴/۱۰، ی ۳/۶۶.
- الکییادس ۲۵، ۵۳، ی ۲/۲۵، ی ۱/۵۳.
- پلیارخس ۵۵.
- اناباراکسار ۵۲.
- پلیبیوس ی ۲/۱۸.
- اناکینداراکس ۵۲.
- پلیدیکس ۴۰، ی ۱/۴۰.
- انتیمس ۷.
- پلیکراتس ۴۹.
- انگارس ۶۴.
- پلیکلاتیس ۵۴، ی ۱۶/۵۴.
- انوتیس (زن) ۶۳.
- تنودورس ۴۸، ی ۱۹/۴۸.
- اولپیانوس ۱۵.
- ترایانوس ۱، ی ۱/۱.
- اویدکس ی ۲/۵۵.
- تیسافرنس ۴۶.
- ایزیدرس ۱۴، ی ۴/۱۴.
- تیمائس ۴۹، ۶۰، ۶۲، ی ۲/۴۹، ی ۲/۶۰.
- تیماس (زن) ۶۳.
- تیمکرون ۳۱.
- بطلمیوس ۲۸، ۶۷، ی ۱/۶۷.
- بگباتس ۶۳.

- ثئوپمپس ۱۹، ۲۶، ۶۰. ۶۶ ی ۴/۱۰.
 ثئوфраستس ۱۳، ۱۹، ۷۰، ی ۲/۱۳.
 ثراسیماخس ۳۱، ی ۱/۳۱.
 ثمیستکلس ۴، ۷، ۵۳، ی ۱/۴.
 دیونیسوس ۵۵، ی ۳/۵۵.
 خارس ۱۴، ۴۸، ۵۴، ۶۱، ی ۲/۱۴.
 خازن ۲۹، ی ۱/۲۹.
 خشایارشا ۱۷، ۲۰، ۶۳، ۶۶.
 خویریل ۵۲، ی ۱۳/۵۲.
 سارداناپال ۵۲، ی ۱/۵۲ و ۷.
 سقراط ۴۶.
 سلوکوس ۲۱.
 سمیرامیس (زن) ۵۲.
 سیمنیدس ۴۷، ۶۰، ی ۷/۴۷.
 دمادس ۲۶.
 دماراتس ۴، ی ۳/۴.
 دمکدس ۴۹، ی ۵/۴۹.
 دمکریئس ۵۰.
 دوریس ۳۴، ۵۲، ۵۳، ی ۲/۳۴، ی ۳/۵۲.
 دیفیلس ۱۳، ۴۲، ی ۳/۱۳، ی ۵/۴۲.
 دیکایارخس ۵۸، ی ۲/۵۸.
 دیکایپلیس ۱۶.
 دیسنن ۱۰، ۲۰، ۴۵، ۴۸، ۵۷، ۵۹، ۶۳، ۶۴، فیلیپ ۵۸.

- فینیکس ۵۲، ی ۱۹/۵۲. گامبراین ۴.
- کاساندانه (زن) ی ۷/۵۹. گزنفون پیشگفتار، ۱۹، ۳۳، ۳۷، ۴۰، ۴۳.
- کالینیکس ۲۱، ۲۳، ی ۱/۲۳. ۴۶، ۴۸، ی ۳/۱۹.
- کانتیاریس ۳۱.
- کتاس ی ۷/۵۲. لیکئاس ۲۰، ۵۹.
- کتزیاس ۲، ۶، ۱۰، ۲۰، ۳۴، ۳۶، ۵۲، ۵۹.
- ی ۱/۲. ماردئیوس ۱۷، ۲۹، ی ۱/۱۷، ی ۲/۲۹.
- کراتس ۴۴، ی ۱/۴۴. مناسئاس ۵۲، ی ۱۷/۵۲.
- کراسوس ۲۶. مناندرُس ۴۱، ۴۲، ی ۱/۴۱.
- کریتیاس ۵۱، ۶۹، ی ۱/۵۱. مندئس ۶۸، ی ۱/۶۸.
- کلایتارخُس ۵۲، ی ۱۴/۵۲. منن ۴۶، ی ۴/۴۶.
- کلایتس ۵۴. مهرداد دوم ۲۴، ۲۷.
- کلئارخُس ۳۱، ۴۶، ۴۸، ۵۲، ۵۴، ی ۲/۳۱.
- کلئومنس ۱۸، ی ۳/۱۸. نکتابس ی ۳/۲۰.
- کمیوجیه (کبوجیه) ۵۹، ی ۳/۵۹ و نویتیس (زن) ۵۹، ی ۴/۵۹ و ۷.
۷. نیتیس ← نویتیس.
- کوروش مهتر ۶۴. نیکاندرُس ۹، ی ۱/۹.
- کوروش بزرگ ۴، ۳۳، ۴۶، ۴۹، ۵۲، ۵۹، ۶۴. نیگبوله ۵۴.
- ی ۷/۵۹، ی ۴/۶۴. نیگستراتس ۲۶.
- کوروش کهتر (کوچک) ۴۰، ۴۶. نیکلوس ۲۶، ۲۷، ی ۶/۲۶.
- کینولکس ۱۵. نیگماخُس ۴۱، ی ۷/۴۱.

آرگس ۲۶	نینس ۵۲ ی ۲۱/۵۲
آسیا ۵۵	نینیاس ۵۲
آسیای کوچک ۱۴، ۲۴، ۳۴، ۴۱، ۵۳، ۶۱	
۶۳	هاگن ۶۲ ی ۱/۶۲
آشور ۵۲، ۵۵	هراکلايــــدس ۷، ۲۰، ۴۷، ۴۸ ی ۱/۷
آکامانتین ۴	۲/۴۷ ی
آنتیلا ۵	هرردوت ۶، ۱۲، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۸، ۶۲
آنتیگنس ۲۸	۱/۶ ی
آنخیال ۵۲	هرمیپس ۴۱
آیتلی ۶۸	هکاتایس ۱۱ ی ۱/۱۱
	هگساندرس ۲۶ ی ۱/۲۶
ارمنستان ۱۴	همر ۶۴
اسپارت ۱۸، ۳۲، ۴۶، ۶۲	هیپارخس ۴۱، ۴۲ ی ۴/۴۱
اسکیترا ۴	هیرن ۱۵
اسکندریه ۵، ۲۳، ۶۷ ی ۱/۶۷	
اِفَس ۵۰ ی ۱/۵۰	۵- نام جای‌ها
الیمپین ۴	آپامایا ۲۷ ی ۳/۳
آلینس ۱۹، ۵۴ ی ۱۷/۱۹	آتن ۱۳، ۲۶، ۶۶، ۶۸
ایبری ۳۲ ی ۴/۳۲	آتیکا ۶۶
ایتالیا ۲۴	آس ۲۹
ایران ۱۴، ۱۸، ۱۹، ۴۱، ۵۲، ۵۵، ۶۱، ۶۳	آرتیپس ۴
۶۹	آرتیمیتا ی ۴/۷۰



- بابل ۴، ۱۴، ۴۸، ۵۲. تیگرس ی ۴/۷۰.
 بلخ ۶۵، ی ۴/۷۰. تیوس ۴.
 بیتونی ۲۴، ی ۱/۲۴.
 نازس ۱۹.
 پارت ۴۸، ۱.
 پارس ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۶۴، ۶۸. خارک ۱۴.
 پارئون ۴۰. خالکدن ۳۱.
 پافلاگن ۱۹، ی ۷/۱۹. خالیین ۳.
 پالایسکپیس ۴. خلیج فارس ی ۱/۱.
 پامفیلیه ۲۴، ی ۳/۲۴. خوارزم ۱۱.
 پانگایون ۷۰. خواسپ ۶.
 پداسس ۴. خیوس ۵۴.
 پرگته ۴.
 پنتس ۲۴، ی ۶/۲۴. دجله ی ۴/۷۰.
 تانایس ۶۱، ی ۳/۶۱. دریای پارس ۱۴.
 تخت جمشید ۴۸. دریای خزر ۶۱، ی ۳/۱۱.
 تراکیه ۲۴، ۳۲. دریای هیرکان ۱۱، ی ۳/۱۱.
 ترتیره ۴. دلفی ی ۱/۲۶.
 ترسوس ۵۲. دمشق ۳.
 تسالی ۴۶، ۵۱، ۶۹، ی ۵/۴۶. روم ۱۵، ۲۴.
 تملس ۶۵. ری ۴۸.

- سارد ۴۸، ی ۱۱/۴۸. کیرنه ۷۰.
- سامس ۴۹، ۶۸، ی ۴/۴۹. کیره‌نایکا ۵۹، ی ۲/۵۹.
- سیبار ۴۹، ی ۳/۴۹. کیلیکیه ۲۴، ی ۴/۲۴.
- سیسیل ۲۴. کیمه ۱۹.
- سیفنه ۱۳، ی ۴/۱۳. کیندا ۴۲، ی ۲/۴۲.
- شوش ۶، ۱۴، ۴۸. گرگان ی ۳/۱۱.
- فریگیه ۲۷، ۵۲، ۶۵، ی ۳/۲۷. لاریسا ۵۴.
- فیلیپوی ۷۰، ی ۲/۷۰. لاکنی ۱۷، ۱۸، ی ۷/۱۳، ی ۲/۱۷.
- قبرس ۶۸، ی ۴/۶۰. لامپاسکس ۴، ۲۹.
- کاپادوکیه ۲۴، ۴۱، ی ۲/۲۴. لیدی ۶۵.
- کارتاژ ۲۴، ی ۸/۲۴. لیکیه ۳۹، ی ۳/۳۹.
- کرت ۲، ۶۲، ی ۲/۲. ماد ۸، ۹، ۱۳، ۱۴، ۲۱، ۳۵، ۵۲، ۶۱.
- کرتن ۴۹، ی ۱/۴۹. مارائن ۲۶، ۴۷، ی ۶/۴۷.
- گراکس ۵۲. ماراثوی ۶۱.
- کرمان ۱۰. ماریانندین ۵۲.
- گرینش ۵۰، ۶۰، ی ۳/۵۰. ماکنزیا ۴.
- کلفن ۸، ۵۲، ی ۴/۸. مئوتیس ۲۴.
- کنیدس ی ۱/۲. مصر ۱۰، ۲۳، ۵۹، ۶۳.
- مقدونیه ۲۴.

میتیلنه ۱۴.

میلته ۱۱، ۳۰، ی ۲/۱۱.

میوس ۴.

ناوکراتیس ۵۹، ی ۶/۵۹.

نوبی ی ۳/۲۰.

نیل ۵، ۱۰.

نینس (نینوا) ۵۲.

هالیس ۶۵، ی ۶/۶۵.

هالیکارناس ی ۱/۴.

هراکلایا ۸.

هلیوپلیس ۶۸، ی ۶/۶۸.

هند ۱۴.

یونان ۱۷، ۲۹، ۶۰، ۶۹.

یونیه ۵۰، ۵۴، ی ۲/۵۰.

